شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی
که به بنگاله میرود

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو

یادآوری چند نکته

- مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پاورقی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.

- مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید چاپ نشده باشد.

- فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.

- حق‌التألیف متناسب به مقالاتی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.

- فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.

- مطالب منعکس شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.

قند پارسی

مدیر مسؤول

مرکز تحقیقات فارسی
رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجلّه

دکتر شریف حسین قاسمی

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو

شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲

مشاوران

پرفسور نذیر احمد

پرفسور سیّد امیر حسن عابدی

پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی

«قند پارسی»

ناشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
۱۸، تلک مارگ، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۱
تلفن: ۴-۳۸۳۲۳۲
ماشین‌نویسی کامپیوتری: عبدالرّحمن قریشی

﴿ فهرست مطالب ﴾

«پیشگفتار»

موفّق شده‌ایم که مقالاتی ادبی و تحقیقی از دانشمندان و استادان زبان و ادبیات فارسی از ایران، افغانستان و هند را در این شمارهٔ «قند پارسی» به چاپ برسانیم. چند قطعه از شعرای هندی را هم در این شماره آورده‌ایم که ترجمان این حقیقت است که هندی‌ها تاکنون به فارسی شعر می‌سرایند و دیوان‌های شعر به فارسی ترتیب می‌دهند. ما از همهٔ آنهایی که مقاله و شعر برای چاپ در «قند پارسی» فرستادند، سپاسگزار هستیم.

هر مقاله‌ای که در این شماره می‌خوانید، دربارهٔ یکی از جنبه‌های زبان و ادبیات فارسی است که نیاز به آن داشت که حدّاقل یک مقالهٔ تحقیقی دربارهٔ آن نوشته شود. از دانشمندان محترم و استادان ارجمند فارسی سراسرِ جهان که دامنه این زبان الحمدلله هر روز گسترده‌تر می‌گردد، انتظار داریم که مقالات تحقیقی را برای چاپ در «قند پارسی» که مجلّهٔ خود آنهاست، به‌طور مرتّب ارسال دارند و بر شیرینی و ارزش «قند پارسی» بیش از پیش بیفزایند.

ما از دوست‌داران «قند پارسی» تشکر می‌کنیم، بلی، تشکر صمیمانه و غیر رسمی، از کسانی که نامه‌هایی برای تقدیر از کوشش ما در چاپ و نشر این مجلّه و اهمیت مقالاتِ مندرج در شماره‌های گذشتهٔ «قند پارسی» ارسال داشتند. این اظهارات تشویق‌آمیز ما را وادار می‌کند که سالانه حدّاقل چهار شمارهٔ «قند پارسی» تقدیم خوانندگان دانشمند نمائیم و برای نایل آمدن به این هدف از دانشمندان گرامی خواهان همکاری فعّال‌تر شویم. پس امیدواریم تا با ارسال مقالاتی که البته باید در جائی دیگر چاپ نشده باشد، ما را مفتخر سازند.

ما منتظر نظرهای خوانندگان محترم دربارهٔ مقالات «قند پارسی» هم هستیم تا عیناً در فصل‌نامه چاپ گردد و هم راهنمائی برای پیشرفت این مجلّه باشد.

ان‌شاءالله بزودی شمارهٔ هفتم را هم خدمت شما خوانندگان گرامی تقدیم خواهیم داشت.

«مدیر»

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند

«پیام آقای علی لاریجانی»

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران

نهمین دورهٔ بازآموزی زبان فارسی در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو از روزِ شنبه هجدهم اردیبهشت ۱۳۷۲ (هشتم مه ۱۹۹۳) تا ۲۸ اردیبهشت ۷۲ (۱۸/۵/۱۹۹۳) برگزار گردید. بمناسبت این دورهٔ بازآموزی تعداد زیادی آثار عربی، فارسی و اردو که از چاپخانهٔ منشی نول‌کشور در هند چاپ گردیده است، به معرض نمایش گزارده شد که جناب آقای بالرام جاکر، وزیر کشاورزی هند آن را گشایش دادند و تعداد زیادی استادان، دانشمندان فارسی و افرادِ دیگر برجسته از دهلی از این نمایشگاه دیدن کردند. جلسهٔ افتتاحی دربارهٔ بازآموزی بعنوان یادبودِ منشی نول‌کشور تشکیل گردید و استادانِ ایرانی و هندی دربارهٔ خدمات شایستهٔ منشی نول‌کشور در زمینهٔ چاپ و نشر آثار بی‌شمار به زبان‌های عربی، فارسی و اردو سخنرانی‌ها ایراد کردند و جدّ و جهدهای منشی نول‌کشور را احسانی عظیم برگردن ایران‌شناسان خواندند. جنابِ آقای علی لاریجانی، وزیرِ محترم فرهنگ و ارشادِ اسلامی ایران لطفاً پیامی به‌این مناسبت فرستادند که در این‌جا با تشکر صمیمانه از آن وزیر دانشمند و محترم تقدیم خوانندگان گرامی گردید.

(مدیر)

به نام خداوند جان و خرد

از اینجا، از سرزمین «فردوسی» و «سعدی» و «حافظ»، و از زبان بازماندگان «بهار» و «دهخدا» و «پروین اعتصامی» و «آل احمد» و «نیما»، به زادگاه «فیضی» و «امیر خسرو» و «بیدل» و «غالب» و «خان‌آرزو»، و به خانهٔ امید «صائب» و «کلیم» و «طالب»، و به پاسداران میراث گرانقدر آن بزرگان در شبه قارهٔ پهناور هند درود می‌فرستم، و زحمات بی‌دریغ آنان در ترویج فرهنگ فارسی را ارج می‌نهم، و گردهمائی‌شان برای بررسی‌های عمیق و کاوش‌های ذی‌قیمت در مسائل مربوط به این فرهنگ را گرامی می‌دارم، و با یادآوری کوشش‌های ارزندهٔ اسلاف آنان در به ثمر رساندن نهال فارسی و پُربار ساختن آن، بیان را از توضیح آن همه خدمت‌ها ناتوان می‌بینم، و تاریخ و فرهنگ ایران را رهین احسان و منّت‌دار آن تلاش‌های جدّی و مخلصانه می‌شمارم. تلاش‌هائی که خلق آثار بسیار بدیع منظوم و منثور به فارسی را در پی داشت، و شرح و تحلیل استادانهٔ متون استوار این زبان را و تدوین فرهنگنامه‌های معتبر برای آن را؛ که این تلاش‌ها در آن خطه، در بسیاری از موارد از ایران هم زیادتر بود و حاصل کار نیز مشهودتر.

همچنین فرصت را مغتنم دانسته و برگزاری یادوارهٔ منشی نول‌کشور را مقدّمهٔ کنگره‌ای بزرگ که بایستی در آیندهٔ نزدیک برای این شخصیت نامی تشکیل شود، و نشانه‌ای از قدرشناسی ملّت ایران نسبت به یکی از خدمتگزاران بزرگ فرهنگ فارسی می‌دانم که در گرماگرم جدّ و جهد استعمار برای طرد زبان فارسی از صحنهٔ فرهنگی هند و درگیر و دار تفرقه افکنی‌ها میان پیروان مذاهب گوناگون در این کشور، نهایت اهتمام را در طبع و نشر آثار فارسی بکار برد، چندانکه آثار چاپ شدهٔ فارسی در مؤسسهٔ او در طول قرن نوزدهم، از کل آثار فارسی که در آن مدّت در سراسر ایران به طبع رسیده بیشتر است و غالب آثار نویسندگان فارسی («غزالی»، «خواجه نصیر طوسی»، «دوّانی»، «واعظ کاشفی»، «جامی»، «سعدی» و...) و بیشتر دواوین و منظومه‌های شاعران این زبان («سنائی»، «مولوی»، «عطّار»، «نظامی»، «بیدل»، «غالب»، «سعدی»، و...) نخستین بار

به وسیلهٔ همین مؤسسه انتشار یافته است. علاوه بر خدمات این مؤسسه در تصحیح و ویرایش و تحشیه و شرح بسیاری از متون فارسی و ترجمهٔ آن به زبان‌های دیگر که تفصیل آن به مقالی طولانی نیازمند است.

از سوی دیگر با چاپ و عرضهٔ آثار فرهنگی و دینی مربوط به ادیان و مذاهب مختلف در آن مؤسسه، ضرورت همزیستی انسانی و مودت‌آمیز میان پیروان ادیان و مذاهب مزبور و لزوم حرمت نهادن هر یک به دیگران مطرح گردید و نشر آثار علمای اسلام - اعم از سنّیان، مانند «مجدّد الف ثانی»، «عبدالحق دهلوی»، «غزالی»، «شاه ولی‌الله»، «صدرالشریعه عبیدالله»، «عبدالله نسفی»، و شیعیان مانند «کلینی»، «محقّق طوسی»، «علاّمه حلّی»، «فاضل مقداد»، «صاحب معالم»، «ملاّ خلیل قزوینی»، «علاّمه مجلسی»، و متصوّفان مانند «ابن عربی»، «عمر سهروردی»، «شیخ روزبهان»، «عبدالقادر گیلانی»، «معین‌الدّین چشتی»، «قطب‌الدّین بختیار کاکی» و...، آری نشر آثار بزرگان اسلام در کنار آثار هندوئی همچون مهابهارات به وسیلهٔ این مؤسسه، نشانهٔ جامعیّت و وسعتی است که منشی نول‌کشور و اخلاف وی برای فرهنگ هند قائل بوده‌اند، و بر اساس آن نه تنها آئین هندو و زبان هندی و آثار مربوط به این دو را متعلّق به خود و کشور خود و تاریخ و فرهنگ خود می‌دانسته‌اند، بلکه آثار مربوط به دورهٔ اسلامی و تألیفات علمای اسلام از فرقه‌های گوناگون را هم برای هند و فرهنگ هند، عناصری بیگانه و اجنبی نمی‌شمرده‌اند و آنها را هم درخور توجّه و پاسداری و اشاعه می‌دانسته‌اند که این روشن‌بینی و سعهٔ صدر از یک شخصیّت هندو در بیش از یک قرن پیش، بس سزاوار تحسین و شایستهٔ سرمشق گرفتن است. و امّید آنکه راه او و دیگر قهرمانان میدان اندیشه و فعالیت‌های فرهنگی که میراث گران‌بهایشان از ارزشمندترین پشتوانه‌ها برای موجودیّت ما و شما در این جهان پرآشوب است، روز به روز هموارتر گردد، و راهروان بیشتری را به سوی خود کشد، و پیوندهای قلبی و زبانی میان مردم ایران و هند، به یاری خدا و با همّت استادان محترم و دانشمند زبان فارسی و صاحب‌نظران در زمینه‌های مشترک فرهنگی هرچه استوارتر گردد. والسلام.

امضاء

«غزل»

دکتر ساتیا نند جاوا «رند»
استاد بازنشسته
مدرسهٔ زبان‌های خارجی وزارتِ دفاعِ هند، دهلی‌نو

ناصحا حرف تو در عشق مرا دشنام است
هوش در مجلس عشاق خیالی خام است
عشق ورزیدن و آسایش و راحت جستن
بهرِ دل باخته هنگامهٔ بی‌هنگام است
در رهِ عشق مخور غصهٔ بدنامی خود
نامور آنکه درین کوچه بسی بدنام است
خرقهٔ زاهد و آن سبحهٔ صد دانهٔ او
اندرین دانه بهش باش که صدها دام است
ای بسا شیخ کز افزون طلبی در رنج است
ای خوش آن رند که صد دولت جم در جام است
هم ز اهلِ نظر ای «رند» چو ملهم گشتی
شعرِ شیوای تو از لطف همه الهام است

نوزدهم مارس ۱۹۵۶ میلادی

□□□

سهم زبان فارسی و فارسی زبانان در تمدّنِ جهانی

دکتر رضا مصطفوی سبزواری
دانشگاهٔ علامهٔ طباطبائی

فلات ایران از دیرباز پلی ارتباطی میان شرق و غرب جهان بود و گذرگاهی معتبر برای رفت و آمد و یا هجومِ ساکنان دو سوی یکدیگر محسوب می‌گشت و همین موقعیّت جغرافیایی خاص سبب گردیده بود تا ایرانیان با اقوام دیگر جهان در ارتباط دائم باشند و این اختلاط با مسافران یا مهاجمان سبب تبادل افکار و اندیشه‌ها و هنرها و فرهنگِ آنان با اقوام مذکور گردد. نیز همین شرایط خاص طبیعی و اقلیمی باعث آن شد تا ویژگی‌های خاصی در جامعهٔ او پدیدار گردد و از آن‌جمله مصنوعاتی فراهم‌آورد و به گذریان یاد شده بفروشد و بدین‌گونه ضمن اینکه زندگی خود را از این طریق تأمین می‌کند زبان و فرهنگ خویش را نیز روانهٔ سرزمین‌های دور دست کند. طبیعی است که از میان ساکنان چنین سرزمینی و با چنین وضعیت طبیعی و ساختار اقلیمی متفاوت جنگاورانی دلیر نیز به‌پا خواهند خاست تا در برابر هجوم مهاجمان وطن خویش به دفاع برخیزند و در کشمکش‌ها گاه بر سرزمین‌های آنان نیز تسلّط یابند و بدین‌گونه نیز زبان و فرهنگ خود را در سرزمین‌های بازیافته بگسترند.

راهِ سوّمی نیز برای این انتقال فرهنگ وجود داشت و آن وسیلهٔ اقوامی صورت می‌گرفت که به ایران می‌تاختند و یا برای تهاجم به سایر نقاط جهان از این گذرگاه می‌گذشتند؛ اینان مانند مغولان و اعراب پس از مدّتی چنان رنگ و بوی ایرانی به خود می‌گرفتند و فرهنگ این کشور را می‌پذیرفتند که بهترین وسیله برای اشاعهٔ فرهنگ کهنسال ایران در سرزمین‌های خود و بیگانه می‌گردیدند؛ ناگفته پیداست که در

چنین موقعیّت طبیعی این امکان نیز وجود دارد که ساکنان آن بتوانند با شرق و غرب کشور خود در ارتباط باشند و زبان و فرهنگ خود را در این ارتباط‌ها به نقاط دوردست انتقال دهند. اگر می‌بینم هنوز هم در سراسر جهان غرب «یک‌شنبه» را روز خورشید می‌نامند، نتیجهٔ آئین «مهرپرستی» است که آنان هر یک از روزهای هفته را به نام ستاره‌ای و از جمله یک‌شنبه را «روزخورشید» نام نهاده بودند.[1]

قیام ابو مسلم خراسانی تشکیل دولت بنی عبّاس را در سال ۱۳۲ سبب گردید و آنان پس از بر انداختن بنی امیّه، در بغداد و نزدیک به مراکز فرهنگ ایرانی استقرار یافتند. همین روی کار آمدن بنی عبّاس وسیلهٔ ایرانیان، سبب گردید تا خواه و ناخواه آنان توجّه خاصّی به ایرانیان داشته باشند و حتّی یاران خود را نیز از میان ایشان برگزینند و این آمیزش باعث شد تا حتّی در انتخاب لباس و حتّی رنگ آن سلیقه و تمایل ایرانیان را بپذیرند و بدان عمل کنند. منصور دوّمین خلیفهٔ عبّاسی به سال ۱۵۳ خود لباس ایرانی پوشید و مردم را نیز بدین کار واداشت.[2]

در تاریخ بلعمی[3] می‌خوانیم که: "ابو مسلم صاحب الدّعوة چون بنی امیّه را هلاک کرد و خلیفتی به بنی عبّاس داد، بنی امیّه رنگ سبز دوست داشتندی و بیشتر جامهٔ سبز پوشیدندی و گفتندی که این رنگ سبز از بهشت است. پس ابو مسلم خواست رسم‌های بنی امیّه بگرداند و خواست که سلطان جامه بر آن رنگ پوشد که با هیبت‌تر بود پس... بفرمود که جامهٔ سلطان سیاه کنند."

نفوذ و غلبهٔ ایرانیان در خلفا بدانجا رسید که دبیران و وزیران و رجال حکومتی از میان خاندان‌های ایرانی مانند برمکیان و خاندان سهل و وهب و طاهر و سهل وغیره

---

۱ یشت‌ها، ج ۱، ص ۴۰۷ به بعد.

۲ تاریخ التمدّن الاسلامی تألیف جرجی زیدان.

۳ تاریخ بلعمی از ابو علی محمّد بن محمّد بلعمی به تصحیح ملک الشعراء بهار، از انتشارات ادارهٔ کلّ نگارش وزارت فرهنگ، سال ۱۳۴۱.

برگزیده می‌شدند. مقام وزارت به ایرانیان سپرده می‌شد و یکی از علل آن قدرت نویسندگان و هنر کتابت در ایشان بود که در نگارش عربی‌گوی سبقت را از عرب‌ها ربوده و حتّی در روزگار حکومت بنی امیّه نیز کتّاب مشهوری مانند عبدالحمید کاتب و سالم مولی هشّام بن عبدالملک و پسرش «جبله» و عبدالله بن مقفّع فارسی همه ایرانی بودند. درخور توجّه اینکه علاوه بر تأثیر خاصی که ایرانیان در زمینهٔ فرهنگ و زبان و آئین‌ها و رسوم و کشورداری و مدیریت ایرانی داشتند، حتّی کتاب‌های مربوط به دستور و هنر نویسندگی و فّن دبیری عربی را نیز نخستین بار تألیف کردند.[۴] نخستین کسی که در دورهٔ اسلامی عنوان «وزارت» یافت ایرانی بود و ابو سلمهٔ خلاّل نام داشت[۵] که به «وزیر آلِ محمّد» شهرت دارد و وزرای دیگر بنی عبّاس نیز مانند ابو ایّوب موریانی[۶]، یعقوب بن داوود، یحیی پسر خالد برمکی، ثابت بن یحیای رازی و احمد بن یوسف همه ایرانی بودند و بدون شک علّت توفیق عبّاسیان در امور مملکت‌داری در دورهٔ اوّل حکومت آنان، همین کفایت و کاردانی وزیران ایرانی بود که در حقیقت قائم مقام خلفا در همهٔ امور مملکتی محسوب می‌شدند.

انتشار فرهنگ ایران وسیلهٔ رجالِ ایرانی در روزگار عبّاسیان، سبب گردید تا بسیاری از کتب به زبان عربی برگردد و از این راه واژه‌های فارسی به آن زبان منتقل گردد؛ انتقال مرکز خلافت عبّاسیان به داخل ایران قدیم یعنی بغداد[۷] که هنوز هم نام ایرانی آن باقیست، از یک سوی و سپرده شدن کارهای حکومتی مانند وزارت و دبیری و سپه سالاری به ایرانیان از سوی دیگر باعثِ آن شد تا فرهنگ و زبان و به تَبَع آن فرهنگ ایرانی به سرعت در فرهنگ و زبان عربی تأثیر گذارد. واژه‌های فارسی به زبان

---

۴ کتاب الوزا جهیشیاری، چ مصر، ۱۹۳۸.

۵ وفیات الاعیان، ابن خلّکان.

۶ منسوب به موریان نزدیک اهواز.

۷ بغداد= بغ(خدا) + داد(داده و آفریده) = خداآفریده و یا خداداده.

عربی راه‌یافت و بدین‌گونه خلائی را که در آن زبان در مورد بسیاری واژه‌های مربوط به تمدّن و شهری‌گری وجود داشت پُرکرد. جاحظ بصری (م: ۲۵۵ ه‍ ق) می‌نویسد:[۸] «مگر ندیده‌ای اهل مدینه وقتی‌که در قدیم الایّام مردی از اهل ایران در میان آنها سکونت می‌گزید الفاظی از زبان او می‌گرفتند و بکار می‌بردند و به‌همین سبب بطّیخ را خربوزه می‌نامیدند... و همچنین اند اهل کوفه که مسحاة را بال می‌گویند... و اهل بصره وقتی‌که چهار راه بهم برسد آن را مربّعه می‌خوانند و اهل کوفه آن را «چهارسو» می‌نامند و چهارسو فارسی است وسوق را «وازار» (= بازار) می‌خوانند و «وازار» فارسی است و «قثّاء» را خیار می‌گویند و «خیار» فارسی است.»

علاوه بر اینکه بسیاری واژه‌های فارسی بر اثر آمیزش ایرانیان با عرب‌ها به‌زبان عربی راه یافت راه دیگری نیز برای انتقال الفاظ وجود داشت و آن ترجمه‌هائی بود که وسیله ایرانیان از فارسی به عربی[۹] صورت گرفت که بیشتر دربارهٔ موضوع‌هائی مانند: کشاورزی، بیطاری، طب، داروسازی، ریاضیات، نجوم، فلسفه و منطق، تاریخ، اساطیر و مخصوصاً کشورداری برد و از جملهٔ کتاب‌هائی که در آن روزگار به‌صورت کامل یا بخش‌هایی از آن به‌عربی ترجمه شد و بعضی از آنها تأثیر زیادی نیز در زبان و ادب عرب گذاشت، می‌توان کتاب‌های: ستور پزشکی (دامپزشکی) کتاب جاماسب در کیمیا، آیین تیراندازی، زیج شهریاری، کارنامهٔ انوشروان، گاه‌نامه، داستان رستم و اسفندیار، آیین چوگان زدن، هزار افسانه، نامهٔ تنسر، داستان بهرام چوبین، کتاب زاد انفرخ در تأدیب پسرش، داستان اسکندر، بختیارنامه... را یادکرد. یادآوری یک نکته ضرورت دارد و آن اینست که بسیاری واژه‌های فارسی از طریق خود ایرانیان به‌زبان عربی راه یافت و در حقیقت باید بارور شدن ادبیات عرب و رشد سریع زبان عربی را تا حدّ زیادی مدیون ایرانیانی همچون عبدالله بن مقفّع (= روزبه پسر داذویه فارسی) و ابن قتیبه و طبری.

۸ البیان و التبیین، جاحظ.

۹ برای اطلاع از مترجمان عربی، رک: الفهرست و مروج الذهب مسعودی.

بشّار بن بُرد طَخارستانی و ابو نواس اهوازی و ابو العتاهیه بدانیم که سبب گردیدند با اندیشه‌های ایرانی و واژه‌های فارسی آثار بسیار ارزشمندی در ادب عرب فراهم آورند.

ذکر واژه‌های فارسی دخیل در عرب البتّه در این مختصر نمی‌گنجد و اهل تحقیق می‌توانند به‌کتاب‌هائی که در این خصوص فراهم‌آمده مراجعه کنند امّا مهمّ و قابل توجّه این است که نویسندگان ایرانی در تدوین و تألیف کتاب‌های عربی از خود عرب‌ها هم فراتر رفتند و در همهٔ انواع ادب عربی و تاریخ و جغرافیا و صرف و نحو و معانی و بیان و نقد و غیره آثاری آفریدند که هنوز هم سرآمد کتاب‌های علمی و ادبی در ادبیات عرب محسوب می‌گردد و شکّی نیست که بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات فارسی از این راه نیز به‌زبان عربی راه یافت و به غنی‌تر شدن و ثروت لغوی آن زبان کمک شایان توجّهی کرد که از آن جمله‌اند: عبدالحمید بن یحیی (مقتول به سال ۱۳۲ هق) عبدالله بن مقفّع (مقتول به سال ۱۴۲ هق)، جبلة بن سالم، علی بن عبیدة الریحانی که بیش از چهل کتاب به او نسبت داده‌اند،[۱۰] سهل بن هارون دشت میشانی، علی بن داوود، محمّد بن لیث کاتب، ابو اسحاق ابراهیم ابن العبّاس بن محمّد صولی خراسانی (م: ۲۴۳ هق)، محمّد بن عبدالملک، زیّات بن ابان، ابو حنیفه احمد بن داوود دینوری، ابن قتیبهٔ دینوری و غیره.

نخستین کتاب جامع طبّی که وسیلهٔ یکی از مسلمانان ایرانی تألیف گردید فردوس الحکمة است. این کتاب را ابو الحسن علی بن ربّن طبری (مقتول به سال ۲۲۴ هق) دبیرالمعتصم نوشت و یکی از ارکان چهارگانه طب محسوب می‌گردد که به سال ۱۹۲۸ میلادی در برلین چاپ و منتشر شد. از کتب دیگری که در طب اسلامی حکم دائرة‌المعارف را دارد و رُکن دوّم ارکان یادشده محسوب می‌گردد کتاب الحاوی[۱۱] تألیف محمّد بن زکریای رازی (م: ۳۱۳ هق) فیلسوف و پزشک بزرگ ایرانی است که در

---

۱۰ نیز رک: الفهرست، ابن الندیم.

۱۱ از ترجمهٔ عربی الحاوی حدود نیمی و از ترجمهٔ لاتین آن بیست و پنج مجلّد باقیست.

سی مجلّد تنظیم گردیده بود و اطلاعات بسیار سودمندی از یافته‌ها و باورهای پزشکی او را در بردارد و رازی آنها را به تجربه دریافت و در معالجات خود از آنها بهره می‌گرفت. رازی کتاب‌های دیگری نیز در طب تألیف کرد که از آن‌جمله باید کتاب‌های طب منصوری، کتاب الشکوک، مَن لایَحضره الطَبیب، کتاب الجدری[۱۲] و غیره را یادکرد؛ علی بن عبّاس مجوسی اهوازی (م: ۳۸۴هق) کتاب کامل‌الصناعة را در طب نوشت و ابوسهل مسیحی جرجانی (م: ۴۰۳هق) کتاب المائة فی الصناعة الطبیة را در همین فنّ تألیف کرد و ابوعلی سینا با تألیف کتاب قانون، طبِ اسلامی را کمال بخشید. شاپور بن سهل گندی شاپوری (م: ۲۵۵هق) کتاب «الاقراباذین» و ابن التلمیذ (م: ۵۶۰هق) اقراباذین را در دانش داروشناسی نوشتند که هر دو بسیار شهرت یافت. یکی دیگر از بهترین مآخذ طبِ اسلامی کتاب «شامل» در هشتاد مجلّد است که ابن نفیس قرشی (م:۶۸۷هق) تألیف کرد. در دانش کیمیا نیز ایرانیان تألیفات ارزنده‌ای از راه زبان عربی به جهان عرضه داشته‌اند، ابوالحاکم محمّد بن عبدالملک صالحی خوارزمی کتاب عین‌الصنعة را به سال ۴۲۵هق نوشت و ابوریحان بیرونی (م: ۴۴۰هق) کتاب مشهور الجماهر فی معرفة الجواهر را در شناخت اجسام تألیف کرد و عبیدالله بن جبرئیل از خاندان بختیشوع گندی شاپوری (م: ۴۵۰هق) کتابِ «طبایع‌الحیوان» را در جانورشناسی عرضه کرد.

بر روی هم باید گفت نقش فارسی زبانان در تکمیل علوم پزشکی اسلامی و طب جهانی بسیار سازنده بود تا آن‌جا که بسیاری از کتب معتبری که آنان نوشتند گاه چندین بار به لاتین برگردانیده شد و موردِ استفادهٔ اروپائیان قرار گرفت. القفطی در کتاب اخبارالحکما[۱۳] می‌نویسد: "اطبای گندی‌شاپور قوانین علاج را به مقتضای امزجهٔ بلاد خود مرتب و مدوّن می‌کردند تا آن‌جا که در علوم شهرت یافتند و بعضی طریقهٔ علاج آنان را

---

۱۲ الجدری دربارهٔ راه جلوگیری از آبله است و بارها در اروپا ترجمه و طبع گردیده است.

۱۳ اخبارالحکما القفطی، چ مصر، ۱۳۲۶ ه.ق. /۳۹ به بعد.

بر یونانیان و هندوان برتری می‌دارند زیرا ایشان فضایل هر فرقه را گرفتند و بر آنچه قبلاً استخراج شده بود چیزی افزودند و دستورها و قوانینی برای آنها که حاوی مطالب تازه و نیکو بود پدیدآوردند تا آن‌جا که در سال بیستم از پادشاهی انوشروان (=۵۵۰ میلادی) پزشکان جُندی شاپور به‌امر شاه‌گرد‌آمدند و بین آنها پرسش‌ها و پاسخ‌هایی جریان یافت که ثبت شد و این امری مشهود است[۲]؛ نقش زبان فارسی در طبِ اسلامی تا بدان پایه فزونی داشت که حتّی کلمهٔ «بیمارستان» یا مخفف آن «مارستان» و به‌صورت جمع «بیمارستانات» و «مارستانات» در ممالکِ اسلامی باقی‌مانده است.

نخستین ریاضی‌دانان و منجّمان در دستگاه خلافت عبّاسیان از ایران بودند و از ریاضی‌دانان و منجّمانی که تأثیر زیادی در حوزه‌های علمی اسلامی داشتند و نوآوری‌هائی عرضه‌کردند و کتاب‌های بعضی از آنها به زبان‌های اروپائی نیز ترجمه شد، می‌توان: ماشاءالله بن اثری مروی، ابو معشر بلخی، ابو ریحان بیرونی، ابو عبدالله محمّد بن موسی خوارزمی، خیّام نیشابوری، غیاث‌الدّین جمشید، خواجه نصیرالدّین طوسی، محمّد بن عیسی الماهانی، ابو عبّاس فضل بن حاتم تبریزی، محمّد بن کثیرالفرغانی، عمر بن فرّخان طبری، احمد بن عبدالله الحاسب المروزی را نام‌برد؛ ما در این‌جا بر آن نیستیم تا نام همهٔ دانشمندان ایرانی را که در تمدّن و فرهنگِ اسلامی نقش سازنده‌ای داشته‌اند بیاوریم، چه ذکر نام و اهمیّت و شرح تحقیقاتشان را کتاب‌ها باید؛ می‌خواهیم این نکته را بازگوییم که ارائهٔ فرضیه‌های علمی آنان به‌زبان عربی که زبان علمی آن روزگار محسوب می‌گردید و نیز ترجمه‌های آثارشان به‌این زبان سبب‌گردید تا علاوه بر موضوع‌های برگرفته از ذوق و استعداد و هنر ایرانیان تعداد بسیار زیادی از اصطلاحات و تعبیرات رشته‌های مختلف علمی نیز به زبان عربی راه یابد و از آن طریق به زبان‌های اروپایی منتقل‌گردد. حتّی نام دانش جبر به صورت Algebre در زبان‌های اروپایی، برگرفته از نام کتاب جبر اوست که تا قرن شانزدهم به عنوان کتابی بنیادی در مراکز علمی اروپا تدریس می‌گردید. چنین است اصطلاح الگوریتم

(Algorithme) به معنی سلسله اعداد و نیز الخوریسموس (Alkhorismus) اشتقاق یافته از الخوارزمی در زبان‌های اروپایی.

نقش ایرانیان در تکوین و کمال بخشیدن به فرهنگ اسلامی منحصر به دانش‌های یادشده نیست. آنان در همهٔ علوم رایج در قرون اولیهٔ اسلامی تأثیری بنیادی داشتند و به حقیقت باید گفت بنیاد فلسفهٔ اسلامی مرهون و مدیون پیشرفت ایرانیان در پیش از اسلام و دورهٔ ساسانی است و نباید فراموش کرد که توجّه مسلمانان به مکتب‌های مختلف فلسفی هنگامی آغاز شد که آثار فلسفی ایران و یونان به زبان عربی ترجمه گردیده بود و همچنین مباحث کلامی و فلسفی وسیلهٔ معتزله و قدریه و جهمیه که تقریباً همه ایرانی بودند، مطرح گردیده بود. ابو زید احمد بن سهل بلخی (م: ۳۲۲هق) به نشر حکمت مشاء پرداخت و محمّد بن زکریای رازی (م: ۳۱۳هق) روش قیاسی ارسطو و مشائین راناپذیرفت و در بعضی مباحث تابع نظر حکمای قدیم ایران بود. ابونصر فارابی ملقّب به معلّم ثانی (م: ۳۳۹هق) تفسیرها بر منطق ارسطو و عقاید فلسفی افلاطون و نظرهای فلسفی خود نوشت که بعدها به لاتین برگردانیده شد. آثارِ حکمای دیگر ایرانی مانند ابوالحسن شهید ابن حسین بلخی (م: ۳۲۵هق)، ابو بکر زکریا یحیی به عدّی المنطقی (م: ۳۶۴هق)، ابو سلیمان منطقی سیستانی (م: پس از ۳۹۱هق)، ابو حیّان توحیدی شیرازی (م: ۴۰۰هق)، ابن مسکویه (م: ۳۵۲هق)، ابوالفرج بن طیّب الجاثلیق (م: ۴۳۵هق)، ابن هندو (م: ۴۱۰ یا ۴۲۰هق)، ابو ریحان بیرونی (م: ۴۴۰هق)، ابوعلی سینا (م: ۴۲۸هق)، بهمنیار بن مرزبان (م: ۴۵۸هق)، طاهر بن زَیلهٔ اصفهانی (م: ۴۴۰هق)، حکیم عمر خیّام نیشابوری (م: ۵۰۶هق یا ۵۳۰هق)، محمّد بن عبدالحکیم شهرستانی (م: ۵۴۸هق)، امام فخر رازی (م: ۶۰۶هق)، خواجه نصیرالدّین طوسی (م: ۶۷۲هق)، قطب‌الدّین شیرازی (م: ۷۱۰هق) و بسیاری دیگر زیر بنای فلسفهٔ اسلامی قرارگرفت و بسیاری از آنها پس از اینکه ترجمهٔ کتب علمی مسلمانان از حدود قرن دوازدهم میلادی در جنوب ایتالیا آغازگردید، در مراکز علمی اروپا تدریس شد و

پایگاهی استوار و رفیع برای ترقیات علمی و زیر بنای جوامع اروپایی به شمار رفت.
إخوان الصفا گروهی از اندیشمندان ایرانی مانند ابو احمد مهرجانی، ابو سلیمان بُستی، ابوالحسن علی بن هارون زنجانی و دیگران بودند که مجموعهٔ رسایل فلسفی و اخلاقی خود را که حدود ۵۳ رساله بود، به زبان عربی منتشر می‌کردند و این رساله‌ها نیز تأثیر عمیقی در انتشار اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی در میان مسلمانان داشت.

سایر علوم نیز وضع مشابهی با علوم یاد شده داشت؛ تدوین کتاب‌های صرف و نحو و عروض و لغت عربی وسیلهٔ ایرانیان انجام گرفت که به عنوان نمونه به بعضی اشارت می‌کنیم: ابو عبدالرّحمن خلیل بن احمد فراهیدی (م: ۱۷۰ یا ۱۷۵ هق) مؤلّفِ کتاب‌العین در لغت و واضع دانش عروض بود.[۱۴] سیبویه فارسی (م: ۱۸۰ تا ۱۹۴ هق) الکتاب را در صرف و نحو نوشت. کسائی نحوی (م: ۱۷۹ یا ۱۸۹ هق) کتاب مختصر فی النحو و معانی القرآن را تألیف‌کرد. ابو زکریا یحیی به زیاد اسلمی دیلمی معروف به فرّا (م: ۲۰۷ هق) کتاب‌الحدود را عرضه داشت. دُرُستویّه فارسی فسوی نحوی (م: ۳۴۷ هق) مؤلّف شرح الفصیح و ابوالفرج اصفهانی (م: ۳۵۶ هق) صاحب‌الاغانی بود، ابو منصور محمّد بن احمد هروی (م: ۳۷۰ هق) «تهذیب» در لغت و «تقریب» در تفسیر را نوشت و بالأخره ابو علی فارسی (م: ۳۷۷ هق) «ایضاح» و «الحجّه»، ثعالبی (م: ۳۷۷ هق) یتیمة الدهر و فقه اللغه، عبدالقاهر جرجانی (م: ۴۷۱ هق) اسرارالبلاغه را نوشت و مؤسّس علم بیان بود، جارالله زمخشری (م: ۵۳۸ هق) الکشّاف، راغب اصفهانی (م: ۵۶۵ هق) مفردات، سکّاکی (م: ۶۲۶ هق) مفتاح‌العلوم، جوهری فارابی (م: ۳۹۳ هق) صحاح، ابو عبید قاسم بن هروی (م: ۲۲۳ هق) الامثال، ابو علی عبدالرّحمن بن عیسی حمّاد کاتب همدانی (م: ۳۲۰ هق) الفاظ الکتابیه، علی بن عبّاس مجوسی (م: ۳۸۴ هق) دائرة المعارف طبّی القبائی، صاحب بن عبّاد (م: ۳۸۵ هق)

---

۱۴ رک: مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، مقالهٔ آقای دکتر گرجی.

المحیط را تألیف کردند.

شکّی نیست که شرح اسامی علما و دانشمندان ایرانی را که در زمینه‌های مختلف علوم و دانش‌های آن روزگار به عربی کتاب تألیف کردند و در حقیقت زیر بنای ادبیات وسیع و گستردهٔ عرب را بنیاد نهادند کتاب‌ها باید و در این مختصر نمی‌گنجد.

مورّخ بزرگ ابن خلدون (م: ۸۰۶ یا ۸۰۸ هـ.ق.) در انتساب علوم به ایرانیان می‌نویسد:[۱۵] "علوم از آیین شهریاران بود و عرب از آنها و بازار رایج آنها دور بود و در آن عهد مردم شهری عبارت بودند از عجمیان (ایرانیان) یا کسانی مشابه و نظایر آنان از قبیل موالی و اهالی شهرهای بزرگی که در آن روزگار در تمدّن و کیفیات آن مانند: صنایع و پیشه‌ها از ایرانیان تبعیت می‌کردند. چه ایرانیان به علّت تمدّن را سخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشته‌اند، بر این امور استوارتر و تواناتر بودند چنانکه صاحب صناعت نحو، سیبویه و پس از او فارسی و به دنبال آنان زجاج بود و همهٔ آنان از لحاظ نژاد ایرانی به شمار می‌رفتند و لیکن تربیت آنان در محیط زبان عربی بود و آن زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آن را به صورت قوانین و فنّی درآوردند که آیندگان از آن بهره‌مند شوند."

ابن خلدون در ادامه می‌گوید: "همچنین بیشتر دانندگان حدیث که آنها را برای اهل اسلام حفظ کرده بودند، ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهد تربیت ایرانی به شمار می‌رفتند زیرا فنون در عراق و نواحی نزدیک به آن [که فرهنگی ایرانی داشت] توسعه یافته بود و هم کلیهٔ علمای علم کلام و نیز مفسران قرآن ایرانی بودند و بجز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار حضرت پیغمبر ﷺ پدید آمد که فرمود: "اگر دانش برگردن آسمان درآویزد، قومی از فارس بدان نائل می‌آیند و آن را بدست می‌آورند."

---

۱۵ مقدمهٔ ابن خلدون، ترجمهٔ محمّد پروین گنابادی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷/۲۱ به بعد.

در زبان عربی واژه‌های بسیار زیادی از زبان فارسی راه یافته و حتّی در قرآن مجید کتاب آسمانی ما واژه‌هایی فارسی وجود دارد و لغت‌شناسان واژه‌هایی مانند: اباریق (جمع ابریق، معرّب آبریز به معنی تُنگ لوله‌دار و آفتابه)، استبرق، تنّور، سجّین، سُرادق، سُندوس، مشک، مرجان، مقالید و یاقوت را از آن‌جمله دانسته‌اند. تعداد واژه‌های فارسی در زبان عربی چندان زیاد است که پژوهندگانِ لغت‌شناس کتاب‌ها در این خصوص نوشته‌اند که می‌توان از جملهٔ مشهورترین آنها: کتاب المعرّب من الکلام الاعجمی[۱۶] را یاد کرد که ابو منصور موهوب بن احمد الاهوازی به سال ۵۹۴ هـ.ق با تحقیق دربارهٔ حدود هفتصد واژه نوشت که بیشتر آنها فارسی است و در عصرِ جاهلی اعراب به زبان عربی راه یافته است. به این بیت که در آن کتاب[۱۷] که برای واژهٔ «کَعک» شاهد آورده شده، بنگرید:

یـا حَبّذا الکَعکُ بِلَحْمٍ مَثرود   وَ خُشْکَنـان و سَـوِیقٌ مَـقنود

در این بیت چهار واژه فارسی وجود دارد؛ «کعک» از واژهٔ «کاک» فارسی گرفته شده و «آ» به «ع» عربی تبدیل یافته و هم‌اکنون نیز در ایران متداول و به معنی نوعی نان شیرینی است. جالب این که این واژه در انگلیسی به صورت کِیک (Cake) به معنی یاد شده باقی‌مانده و اخیراً از طریق آن زبان به همین معنی در ایران نیز رواج یافته است. این واژه در زبان آلمانی هم صورتی تشبیه به همین لفظ و معنی دارد. در بیت عربی یاد شده «مثرود» از «ثرید» و آن خود صورت تغییر شکل یافتهٔ فارسی است که امروز به همان معنا یعنی نان خرد شده در دوغ یا آبِ گوشت وغیره در ایران بکار می‌رود «خُشکنان»، فارسی و «مقنود» نیز مشتق از قند است.

از دیگر کتبی که به جمع‌آوری واژه‌های فارسی در عربی پرداخته، کتاب «الفاظ الفارسیة المعرّبه» تألیف ادی‌شیر رئیس اسقف‌های کلیسای کلدانی است که

---

۱۶ رک: المعرب جوالیقی، چاپ تهران، ۱۹۶۶ میلادی.

۱۷ مأخذ پیشین ذیل «کَعک».

به سال ۱۹۰۸ در بیروت انتشار یافت و مؤلّف در مقدمه از وجود این همه واژه‌های فارسی دخیل در عربی ابراز شگفتی کرده است.[۱۸] فیروزآبادی نیز تعدادی از این‌گونه واژه‌ها را در فرهنگ قاموس المحیط نقل کرده است، شفاء الغلیل تألیف شهاب‌الدّین احمد خفاجی کوفی قاضی عسکر مصر یکی از این قبیل پژوهش‌نامه‌هاست که در قرن یازدهم تألیف یافت و آن دسته از واژه‌های فارسی را که در زمان عبّاسیان به زبان عربی راه یافته دربرداد. احمد تیمور پاشا دانشمند مصری نیز با عنوان «الفاظ العبّاسیه» در مجلّهٔ مجمع علمی دمشق به سال ۱۹۳۲ مجموعهٔ مقالات سودمندی در این موضوع منتشر ساخت. زبان‌شناسان اروپایی نیز در این خصوص پژوهش‌هائی دارند که از آن‌جمله دُزی[۱۹] دانشمند هلندی و مؤلّف تاریخ اسلام است که در المستدرک که بحقیقت ذیلی بر فرهنگ‌های عربی محسوب می‌گردد، دربارهٔ واژه‌های فارسی دخیل در عربی تحقیقاتی دارد. و بالآخره یکی دیگر از کتاب‌های مستقلی که در این خصوص تألیف گردیده فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی نام دارد که آقای محمّد علی امام شوشتری گردآورده و از سوی انجمن آثارِ ملّی به سال ۱۳۴۷ در تهران به چاپ رسیده و طبق فهرست پایانی کتاب ۷۷۱ واژه را همرا با توضیحاتی دربارهٔ هر کدام دربردارد.[۲۰]

اسلام‌شناس معاصر آقای مرتضی مطهّری پس از بحثی مُشبَع در موردِ خدماتِ ایرانیان به اسلام می‌نویسد:[۲۱] "رویهمرفته علوم ادب، فقه، حدیث، تفسیر کلام فلسفه، تصوّف، در قرن نخستین اسلامی پی‌ریزی شده و ملّتِ ایران در این مورد در درجهٔ اوّل قرار دارد. مکتب‌های نیشابور، هرات، بلخ، مرو، بخارا، سمرقند، ری، اصفهان و سایر شهرهای ایران بزرگ، مرکز فعّالیّت و جنب و جوش بود. صدها نفر از رجال بزرگ اسلام

---

۱۸ رک: مقدمهٔ آن کتاب.

۱۹ Dozy

۲۰ رک: فرهنگ یادشده.

۲۱ خدماتِ متقابل اسلام و ایران، ۱۳۵۳، تهران،/۵۰۹

در این شهرها تربیت شدند و در شرق و غرب عالم تمدّن درخشان اسلام را مُحکم و استوار ساختند... فلاسفهٔ بزرگ اسلام، متکلّمین، مورّخین،لغت‌نویسان، شعرای بزرگی که به زبان عربی شعر سروده‌اند، مفسّرین عالی‌قدر، رجال سیاسی و پادشاهان بزرگ و جهانگشایان مسلمان همه از ایرانیان بودند. مگر برمکیان، نوبختیان قشریان، ساعدیان، خاندان سمعانی، خواجه نظام الملک طوسی، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدّین طوسی و همچنین ملوک طاهریان سامانیان، آلِ بویه، غزنویان، غوران، سربداران و ده‌ها خاندان دیگر که در تبلیغ اسلام و نشر تمدّن آن کوشش کرده‌اند همه از این آب و خاک نبودند؟ از ائمه اربعهٔ تسنُّن نیز دو تن ایرانی بوده‌اند که هر دو از خراسان برخاسته‌اند. نخست ابوحنیفه که گروهی وی را اهلِ کابل و دسته‌ای اهل نسا (درگز) می‌دانند. دوّم احمد بن حنبل که در مرو خراسان متولد شد و در بغداد نشو و نما یافت... مؤلّفان «کتب اربعه شیعه» که معتبرترین کتب حدیث شیعه به شمار می‌رود، ایرانی بوده‌اند. مؤلّفان «صحاح ستّه» که معتبرترین کتب حدیث اهلِ تسنُّن محسوب می‌گردد، نیز ایرانی هستند.[۲۲]

کوتاه سخن و تنگی مجال را از نقش و تأثیر شگرف زبان فارسی و فارسی‌زبانان در فرهنگ کشورهای اسلامی درمی‌گذریم و به آسیای صغیر (ترکیهٔ فعلی) می‌پردازیم؛ رواج و تمدّن فرهنگ ایرانی ریشه در تاریخ آن دیار دارد و به هزاران سال پیش می‌رسد. آسیای صغیر بیش از دو قرن جزء استان‌های دولت هخامنشی بود که در بیان ذکر تاریخ آن سرزمین به آن مدّت «دورهٔ پارس‌ها» می‌گویند و در کاوش‌های باستان‌شناسی نیز آثار و نوشته‌هایی مربوط به آن دوره به دست آمده است.[۲۳] علاوه بر آن، آئین مهرپرستی هم همواره با هخامنشیان به آسیای صغیر رفت و تا رسمیّت یافتن مسیحیّت آئین رسمی آنان

---

۲۲ مآخذ پیشین/۶۶۹.

۲۳ ظاهراً آثاری در نزدیکی‌های از میر و سنگ نوشته‌هایی در گورمه و گورستانی در کنار شهر طوس در سواحل جنوبی ترکیه موارد بالا را تأیید می‌کند.

بود و بسیاری از آیین‌های کهن و آداب و رسوم ایرانی در قلمرو عثمانی وجود داشت تا بدان جا که گُلپنارلی[۲۴] مولوی‌شناس ترک بسیاری از آداب و رسوم فرقهٔ مولویّه را برگرفته از فرهنگ ایرانی می‌داند.[۲۵] علاوه بر فتوحات هخامنشی‌ها، همسایگی با ایران نیز سبب گردیده بود تا زبان فارسی در آن‌جا رواج یابد و بیان ناصر خسرو در سفرنامه در این مورد، خود گواهی صدق است که می‌گوید: "در شهر اخلاط به سه زبان سخن می‌گویند: تازی و پارسی و ارمنی"[۲۶] امّا رواج واقعی فرهنگِ ایران در روم از حملهٔ آلب ارسلان سلجوقی و سپاهیان ایرانی در سال ۴۶۳ هـ.ق. بود که در جنگ ملازگرد[۲۷] بر رومانوس دیو جانس قیصرِ دوّم روم شرقی پیروز گردید[۲۸] و کم کم با استقرار سلجوقیان در آن سرزمین زبان و ادبِ فارسی و فرهنگِ ایرانی رواج گرفت. حاکمان روم تا دو قرن تابع دولتِ ایران بودند و این وابستگی تا پایانِ حکومت سلجوقیانِ بزرگ ادامه داشت و پس از وقفه‌ای مجدّداً با حملهٔ مغول‌ها به ایران و روم، تابع ایلخانان ایران گردیدند؛ زبان فارسی پس سلجوقیان و دست نشاندگانشان در آسیای صغیر، زبان رسمی آن سامان گردید و محاوره و کتابت به زبان فارسی شد و مخصوصاً در دورهٔ عزّالدّین قِلیج ارسلان دوّم (۵۸۴-۵۵۱) پنجمین پادشاه آن سلسله آثار ارزشمندی به زبان فارسی پدید آمد؛ ابن بی‌بی در حوادث اواخر قرن ششم می‌نویسد: "در پنج زبان که در بلاد روم بیشتر خلق بدان مکالمت نمایند [غیاث‌الدّین کیخسرو] استحضاری تمام حاصل کرده بود... چنانکه اگر وقتی زبانی از زبان‌ها در تکلّم آمدی گمان اجانب چنان

---

۲۴ Gölpinarli.

۲۵ رک: مولوی و مولویّه به ترجمهٔ آقای دکتر توفیق سبحانی.

۲۶ سفرنامه ناصر خسرو، ج دکتر دبیر سیاقی، انجمنِ آثارِ ملّی، تهران.

۲۷ منازگرد نیز ضبط شده است.

۲۸ لامعی جرجانی دربارهٔ حملهٔ آلب ارسلان سلجوقی قصیده‌ای به مطلع زیر دارد. رک: دیوان به تصحیح استاد سعید نفیسی، ۱۳۱۹.

ملک را شاهنشه و سلطان چنین باید چنین   گه نهیب او به مصر و گه سپاه او به چین

بودی که به اصل و نژاد از اصحاب آن زبان و ارباب آن لسان و اقوام آن کلام است... دیگر پادشاهانِ سلجوقی معمولاً به فارسی سخن می‌گفتند.»[۲۹]

با حمایت بهرام شاه (م: ۶۲۲هق.) ممدوح نظامی گنجوی یکی از کانون‌های فرهنگی در ارزنجان به وجود آمد و پسرش علاءالدّین داود شاه نیز از حامیان شعر و ادب پارسی بود و بر روی هم محدودهٔ حکومتی سلجوقیان روم، فضایی کاملاً ایرانی داشت. پادشاهان سلجوقی «سلطان» نامیده می‌شدند و شاهزادگان والی شهرها عنوان «ملک» یا «شاه» داشتند و البتّه همگی آنان زیر نظر و حکومت سلطان بودند که در قرینه مستقر بود و دربارِ همهٔ این شاهان کانونی برای زبان و ادبِ فارسی محسوب می‌گردید. آقای احمد آتش در مقاله‌ای با عنوان «آثارِ فارسی در قرنِ ششم تا هشتم در اناطولی»[۳۰] از ۳۷ کتاب و رساله که در آن مدّت نگارش یافته، یاد می‌کند؛ کمال‌الدّین حُبیش تفلیسی (م: ۵۵۹ یا ۵۷۹هق) از پُرکارترین نویسندگان فارسی دیار روم محسوب می‌گردد که شعر هم به فارسی می‌گفت و حدّ اقل ده کتاب و رساله به فارسی نوشت؛ شاهزاده ناصرالدّین برکیارق پسر قلج ارسلان دوّم سرایندهٔ مثنوی حور و پری‌زاد و برادرش ملک محیی‌الدّین که مجمع الرباعیات[۳۱] در سال‌های پیش از ۵۸۸ در شهر انگوریه (انقره= انکارا) به نام او تألیف یافته و برادر کوچک‌ترشان سلطان غیاث‌الدّین کیخسرو اوّل که خود شاعر بود و راحت‌الصدور راوندی به نام او تألیف گردیده، همه از مروّجان زبان و ادب فارسی در آسیای صغیر بودند. همین راوندی

---

۲۹ الاوامرالعلائیه، ابن بی‌بی، چاپ عکسی، ۱۹۵۶، آنکارا، ۷۹-۷۷نیز زبان فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۱۰-۹.

۳۰ A.ATES HICRI VI-VIII (XII-XIV) asirlarda Anadoluda Farsca eserler Turkiyat Cilt Mecmuasi 1-VII-VIII, CÜZ. 11, 1945, Istanbul s. 94-135.

۳۱ از این مجموعهٔ گران‌قدر فقط چند برگی شامل فهرست و تعدادی رباعی به شمارهٔ ۳۳۸، کتابخانهٔ سلیمانیهٔ استانبول باقی‌ست.

نویسندهٔ راحت‌الصدور که شعر نیز می‌گفت و نیز قانعی طوسی که سلجوق‌نامه‌ای[۳۲] هم در تاریخ سلجوقیان روم سروده و با مولوی نیز ارتباط داشته، از سخنوران دیگر دورهٔ سلجوقیان روم به شمار می‌روند.

در سال ۶۴۰ در نبرد کوسه‌داغ[۳۳] مغول‌ها سلجوقیان را شکست دادند و مقدمات انقراض اینان را فراهم‌آوردند و از آن پس ادارهٔ امور به فرمان ایلخانان بود و کارها به دست وزیران ایرانی انجام می‌گرفت. علاوه بر آن به دلیل ویرانگری‌های مغولان در ایران، اینان گروه گروه روی بدان سامان نمودند و بدین‌گونه رواج و توسعهٔ زبان فارسی در آن‌جا فزونی گرفت. جوش و خروش مولوی و مریدانش در آسیای صغیر و اثری که اشعار و اندیشه‌های او داشت، در این مختصر نمی‌گنجد و در حقیقت باید گفت ظهور مولوی جانی تازه به کالبد زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی بخشید و مانع از آن شد که پس از فروریختن کاخ سلطنت سلجوقیان روم که بزرگ‌ترین حامیان زبان و ادب فارسی بودند، این زبان بی‌سرپرست بماند. اشعار مولوی به دلیل مردمی بودنش به خانقاه‌ها و میان مردم کوچه و بازار راه یافت و ظهور مثنوی خوانان و طریقت مولویّه و خانقاه‌هایشان شور و حال دیگری به فرهنگ ایرانی در آن دیار بخشید و به انتشار زبان و ادب فارسی و آداب و رسوم خاص ایرانی بیش از پیش کمک کرد و حتّی زمانی هم که زبان ترکی دز آن‌جا رسمیّت یافت، گرامی ماند و طریقت مولویّه نه در میان مردم که در میان سلاطین عثمانی هم طرف‌دارانی یافت.

ذکر همهٔ آثار فارسی تألیف یافته در سرزمین آسیای صغیر در این مختصر مقدور نیست امّا یادکرد فارسی‌دانان و آثار زیر گویای تنوّع کتاب‌های فارسی و رنگارنگی

---

۳۲ این کتاب از میان رفته ولی شاعر خود گفته که سلجوق‌نامه‌اش سیصد هزار بیت و شامل سی مجلّد بوده است.

۳۳ کوسه‌داغ محلّی از نواحی ارزنجان بوده است.

مضامین و علوم و فنون مختلف رایج در آن سرزمین تواند بود و نشانگر این واقعیت است که زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی تا بدان پایه و مای رشد و نمود داشت که از عهدهٔ نگارش این همه مضامین متنوّع برمی‌آمد.

خاموش‌نامه در وزن خسرو و شیرین نظامی از یوسفی ارزنجانی، مجموعهٔ منشآت از سعدالدّین مسعود، مثنوی فتوّت‌نامه در وزن مثنوی مولوی و کتاب اشراقیات به نظم و نثر از ناصرالدّین سیواسی، مسامرة الاخبار از آقسرایی، چهار کتاب در فنّ انشاء و به نام‌های: قواعدالرسائل و فرائدالفضائل، نزهت‌الکُتاب و تحفةالالباب، غُنیةالکاتب و مُنیةالطالب و رسوم الرسائل و نجوم‌الفضائل از حسن بن عبدالمؤمن خویی امیر قسطمونی، الاوامرالعلائیه مفصّل‌ترین تاریخ سلجوقیان از ابن بی‌بی، قسطاط العدالة فی قواعدالسلطنة از محمّد بن محمود خطیب، اختیارات مظفّری در هیأت و نجوم از قطب‌الدّین شیرازی مشهور به علاّمه، لطائف الحکمة در حکمت از سراج‌الدّین اُرموی، نوادرالتبادر لتحفة البهادر، دائرة المعارف گونه‌ای در دوازده فنّ و از جمله علوم ریاضی و نجوم، جواهر، خواص و منافع، فلاحت،تندرستی، زهرها و پادزهرها از محمّد بن امین‌الدّین دُنیسری،[۳۲] فلک‌نامه مثنوی‌ای در تصوّف، سلک الجواهر فرهنگ منظوم عربی به فارسی از حمید انگوری و بالآخره کنزالتحف در موسیقی از امیر بن خضر مالی قرمانی، ترکیب‌بند دختر سالار، روضة العقول محمّد بن غازی ملطیوی، اشعار نظام‌الدّین احمد ارزنجانی، امیر عارض روم و کثرت شاعران و نویسندگان در این دوره همه گویای رواج کامل زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در سرزمین آسیای صغیر تواند بود.

زبان فارسی در دوره‌های بعد نیز در سرزمین عثمانی رواج داشت و در دورهٔ «فاتح» عصر طلایی عثمانی و جانشین او بایزید دوّم و پسر بایزید یعنی سلیم اوّل همچنان

---

۳۲ دُنیسری به ضمّ نخست شهری بوده در ۱۲ کیلو متری جنوب غربی ماردین (میان دیار بکر و مرز عراق).

رونق داشت و آثار با ارزشی در زمینه‌های مختلف علمی و ادبی به زبان فارسی نوشته شد و حتّی باوجود تیره شدن روابط ایران و عثمانی بعد از جنگ چالدران[۳۵] دانشمندان بسیاری ظهور کردند و به زبان فارسی کتاب‌ها نوشتند و از جمله گفته‌اند کمال پاشازاده شیخ‌الاسلام امپراطوری عثمانی (م: ۹۴۰هق) بیش از سیصد کتاب و رساله نوشت و علاوه بر اینها مجموعهٔ منشآت[۳۶] باقی‌مانده از سلاطین عثمانی خود گواهی صدق بر رواج نامه‌نگاری رسمی فارسی در میان آنان در سده‌های هشتم و نهم هجری قمری تواند بود.

زبان و ادب فارسی تا بدان پایه در زبان و ادب سرزمین ترکیه مؤثّر افتاد که قالب‌های شعری و وزن‌ها و قافیه‌ها عیناً در ترکی نیز بکار رفت و حتّی تشبیهات و استعارات و کنایاتِ فارسی به همان گونهٔ فارسی عیناً تکرار گردید و جالب‌تر اینکه در میان دیوان شاعران ترک، شعر فارسی نیز راه یافت و تک بیت‌ها و مصرع‌های فارسی نمک کلام نویسندگان ترک قرار گرفت و شعر ملمع ترکی-فارسی رواج گرفت و هم‌اکنون نیز تعداد بسیار زیادی از اصطلاحات فارسی در زبان ترکی بکار می‌رود که دلیل بارزی بر عمق نفوذ نهصد سالهٔ زبان فارسی و فارسی‌زبانان در زبان و فرهنگ مردم آن سامان تواند بود و چندان ریشه در تاریخ و ادب و فرهنگ و زبان کشور ترکیه دوانیده که تحقیق در هیچ کدام از این شقوق علمی بدون دانستن زبان‌فارسی امکان پذیر نیست.

زبان و ادب فارسی در نواحی آسیای مرکزی نیز باوجود حکومت‌های ایرانی فارسی دوستی همچون سامانیان رونق داشت و ماوراءالنهر و محدودهٔ سیحون و جیحون و خوارزم جز و قلمرو زبان و ادبِ فارسی بود و جالب این‌که وقتی در سال ۳۸۹هق. آلِ افراسیاب حکومت را از سامانیان گرفتند، با این‌که خود تُرک زبان بودند ولی

۳۵ جنگ مذکور به سال ۹۲۰ اتّفاق افتاد.

۳۶ منشآت السلاطین، ج دوّم، ۱۲۷۴، استانبول.

بزودی خوی ایرانی گرفتند و حتّی نسب خود را از نسل افراسیاب و اعقاب فریدون ایرانی دانستند و به ترویج زبان و ادبِ فارسی پرداختند. نظامی عروضی می‌نویسد:

"مُلک خاقانیان در زمان سلطان خضر بن ابراهیم عظیم طراوتی داشت... و شاعر دوست عظیم بود. استاد رشیدی و امیر عمعق و نجیبی فرغانی و نجّار ساغرجی و علی بانیذی و پسر درغوش و پسر اسفراینی و علی سپهری در خدمت او صلت‌های گران یافتند و تشریف‌های شگرف ستدند. و امیر عمعق امیرالشعراء بود و از آن دولت حظّی تمام گرفته و تجمُّلی قوی یافته چون غلامانِ ترک و کنیزکان خوب و اسبان راهوار و ساخت‌های زر و جامه‌های فاخر و ناطق و صامت فراوان و در مجلس پادشاه عظیم محترم بود... اگرچه جوان بود و در آن صناعت سنّی زینب ممدوحهٔ او بود و همگیِ حرم خضر خان در فرمان او بود و به نزدیک پادشاه قربتی تمام داشت... و سیّدالشعرایی یافت."[۳۷]

شواهد و قراین تاریخی بسیار دیگری نیز نشان می دهد که دربارِ سلاطین آن سامان و نیز جانشینان آنان مانند خوارزمشاهیان آلِ اتسز و گورخانیان وغیره از مراکز پُر رونق زبان و ادبِ فارسی محسوب می‌گردید و بعلاوه خود آنان نیز اهلِ ذوق و شعر بودند و از همه بهتر وجود شاعران و نویسندگان گران‌قدری همچون: شهاب‌الدّین احمد بن مؤیّد نسفی سمرقندی، ظهیرالدّین سمرقندی، سیف افرنگی ضیا، خجندی، رضی‌الدّین نیشابوری، دقایقی مروزی در محدودهٔ حکومتی آنان خود دلیلی استوار برگستردگی زبان فارسی در قلمرو سلاطین آسیای مرکزی است. درخور ذکر این‌که حتّی باوجود تحوّلاتی که پس از جملهٔ مغولان نیز در آن سرزمین‌ها رخ داد زبان فارسی رونق خود را از دست نداد وهمچون کوهی استوار برپای ماند و از باد و باران گزندش نبود و به صورت یک زبان

---

۳۷ چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی به تصحیح علامّهٔ قزوینی و به‌کوشش دکتر معین، ۱۳۳۱/۳-۷۲.

بین‌المللی در قسمت بزرگی از آسیا به صورت زبانِ ادبی و سیاسی از آسیای مرکزی تا آسیای صغیر و از حاشیهٔ دریای سیاه تا کرانه‌های خلیجِ بنگال گسترش داشت و در درازای چند قرن همچنان بکار می‌رفت.

سخنم را با همزبانی دکتر ویل دورانت محقّق گران‌مایه و نویسندهٔ کتاب ارزشمند تاریخ تمدّن به پایان می‌برم که گفت:[۳۸] "کتاب «شفای» ابنِ سینا از کتاب قانون هم بزرگ‌تر است و شامل ۱۸ مجلّد بزرگ می‌باشد که در واقع دائرة المعارف کاملی است از علوم و فلسفه و علومِ الٰهی که توسطِ یک نفر تألیف شده است و می‌توان گفت این کتاب بزرگ‌ترین شاهکار علمی دورهٔ قرون وُسطی می‌باشد... و ابنِ سینا حقّاً بزرگ‌ترین دانشمند قرونِ وُسطی محسوب می‌شود. این کتاب‌ها و کتب ارسطو تنها منبع و مأخذ تحقیقات ابنِ رُشد و دیگران و حتّی علمای فلسفهٔ اسکولاستیک مسیحی بوده است نیز دکتر ویل دورانت می‌گوید: شاهنامهٔ فردوسی یکی از بزرگ‌ترین شاهکارهای ادبی جهان است. همچنین بازگو می‌کند که: جای سینگر سارجنت نقّاش و هنرمند امریکایی اظهار داشته است که تمام نقّاشی‌های زمان رنسانس ایتالیا ارزش یک قالی ایرانی را ندارد. و بالأخره دربارهٔ حکیم عمرِ خیّام نیشابوری می‌گوید: نظریات او برای اصلاح تقویم ایرانی حتّی از تقویم فعلی اروپا که موسوم به‌گرگوریان است نیز صحیح‌تر می‌باشد یعنی تقویم گرگوریان در ظرف ۲۳۲۰ سال یک روز خطا می‌کند و تقویم عمرِ خیّام در ۳۷۷۰ سال یک روز خطا می‌کند. ویل دورانت اضافه می‌کند: در قرن چهارم هجری فهرست کتاب‌های کتابخانهٔ عمومیِ شهر ری در ده مجلّد بزرگ ثبت شده بود. در ۵۵۰ هجری شهر مرو ده کتابخانهٔ بزرگ داشت که یکی از آنها حاوی ۱۲ هزار جلد کتاب بود."

---

۳۸ رک: سخنرانی دکتر ویلیام جمز دورانت در روز یکم اردیبهشت ۱۳۲۷ ه.ق.، در انجمن روابط فرهنگی ایران و آمریکا، ترجمهٔ دکتر مهدی فروغ.

مآخذ

علاوه بر منابع مذکور در پانوشت‌های هر صفحه، مآخذ زیر نیز موردِ استفادهٔ نگارنده بوده است:

۱- میراث ایران تألیف سیزده تن از خاورشناسان، ترجمه هیأت مترجمان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶.

۲- تمدّن ایرانی، هیأت خاورشناسان، ترجمهٔ آقای دکتر عیسی بهنام، تهران، ۱۳۳۷.

۳- نقش ایران در فرهنگ اسلامی، علی سامی، ۱۳۶۵.

۴- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی دکتر محمّدامین ریاحی، انتشارات پاژنگ، ۱۳۶۹.

۵- فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، دکتر ذبیح‌الله صفا، مدرسهٔ عالی ادبیّات و زبان‌های خارجی، ۱۳۵۰.

۶- تاریخ ادبیّات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ابن سینا، ۱۳۵۱، نیز مجلّد دوّم.

۷- فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، گردآورندهٔ محمّد علی امام شوشتری، انتشارات انجمن آثارِ ملّی، ۱۳۴۷.

۸- التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، ابو ریحان بیرونی به تصحیح جلال‌الدّین همائی از انتشاراتِ انجمنِ آثارِ ملّی (۱۰۹).

۹- مروج الذهب مسعودی ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۰- وفیات الاعیان ابنِ خلکّان.

۱۱- تاریخ تمدّن ویل دورانت.

۱۲- تاریخ طب در ایران پس از اسلام تألیف دکتر محمود نجم‌آبادی از انتشارات دانشگاه تهران، (۱۳۹۷/۲).

۱۳- مجموعهٔ سخنرانی‌های کنگرهٔ تحقیقاتِ ایرانی در سال‌های مختلف.

□□□□□

«دو غزل»

«شمیم» جی‌پوری،
دهلی

حرم جویم نه من بت‌خانه جویم بحمدالله درِ جانانه جویم
نمی شاید مرا صحنِ گلستان پی شغلِ جنون ویرانه جویم
ندارم آرزوی جام و مینا شراب نرگسِ مستانه جویم
بمهر و ماه بینم عکسِ رویش حقیقت را بهر افسانه جویم
مرا با مصلحت جویان چه کار است که من دیوانه‌ام، دیوانه جویم
ازین دانشورانِ عهد حاضر پناهِ مُرشدِ می‌خانه جویم
«شمیم» از هر دو عالم بی‌نیازم
بهر سو جلوهٔ جانانه جویم

(۲)

هر نفس ایمانِ کامل داشتم هر قدم عرفانِ منزل داشتم
سر بکف رفتم به سوی قتل‌گاه حسرتِ دیدار قاتل داشتم
نذر طوفان کرده‌ام کشتی خود آرزوی عیش ساحل داشتم
کس نمی‌پرسد مرا در بزمِ تو کنج تنهائی به محفل داشتم
وقتِ گریه هم تبسّم ریز لب حیرتیم من عجب دل داشتم
نیست آسان از تو پوشیدن ولی رازِ تو در پردهٔ دل داشتم
جام و مینا نیست در چشمم «شمیم»
چشمِ ساقی را مقابل داشتم

این غزل‌ها از «شمیم» جی‌پوری غزل سرای معروف اردو زبان است. ایشان گاه گاهی به فارسی هم شعر و بیشتر غزل می‌سرایند و بعضی غزل‌ها و رباعیات ایشان در دیوان شعر اردو چاپ شده‌اند.

تأثیر «مجیر» بیلقانی در اشعار «سراجی» خراسانی

پرفسور نذیر احمد
دانشگاه اسلامی علیگره

مجیرالدّین بیلقانی از مردم بیلقان از توابع شروان بود. او تحصیلات ادبی و شعری خود را نزد خاقانی شروانی (م: ۵۹۵) به پایان رسانید، امّا در آخر میان شاگرد و استاد چنان اختلاف شدیدی رو نما شد که کار به هجو کشید.[1]

«مجیر» به دربارهای اتابکان آذربائجان یعنی شمس‌الدّین ایلدگز (۵۵۵-۵۸۶)، نصرةالدّین جهان پهلوان (۵۶۸-۵۸۱) و قزل ارسلان (۵۸۱-۵۸۷) اختصاص داشته و بعلاوه به ارسلان بن طغرل سلجوقی (۵۵۱-۵۷۱) هم متعلق بوده.

دربارهٔ تاریخ وفات «مجیر» درمیان تذکره نویسان اختلافی است. آقای صفا سال ۵۸۶ هـ را تاریخ وفات او قرار می‌دهد.[2]

«سراجی» خراسانی یکی از شاعران توانای سدهٔ ششم و هفتم می‌باشد. اگرچه تذکره نویسان او را «سراجی» سگزی می‌نویسند امّا او خود را چندین بار «سراجی» خراسانی خوانده است[3]، مثلاً:

گرچه اصل پاکش از خاک خراسان در رسید	فخر بر مکران نمود اندر هوای خدمتت

٭

طرز الفاظش چو الفاظ خراسانی بود	بندهٔ داعی «سراجی» آنکه اندر مدح تو

٭

---

۱ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۷۲۱.

۲ همان، ص ۷۲۳.

۳ مقدمهٔ دیوان «سراجی»، ص ۵.

من ثنای تو بالفاظ خراسان گویم   که مرا آب و گل از خاک خراسان برخاست

از این اشعار پیداست که «سراجی» چندی در مکران (بلوچستان حالیه) بوده و پادشاهان محلی آن‌جا را که نام‌های اکثرشان در تاریخ ضبط نشده، مدح گفته، از آن‌جمله تاج‌الدّین ابوالمکارم و برادرش نصرت‌الدّین ابوالخطاب از همه بیشتر موردِ توجه او هستند. تنها در مدح ابوالمکارم اقلاً ۲۱ منظومه در دیوان «سراجی» وجود دارد. این ممدوح بنا به گفتهٔ منهاج‌الدّین معاصرِ سلطان غیاث‌الدّین محمد بن سام (۵۵۶-۵۹۹) و معزالدّین محمد بن سام (۵۹۶-۶۰۲) بوده، و بنا بر این واضحست که تاج‌الدّین ابوالمکارم خیلی پیش از ۵۹۹هـ فرمانروای مکران بود.

شمس‌الدّین ایلتمش فرمانروای هند بود. معلوم نیست که «سراجی» به دربارِ این پادشاه باریافت یا نه، امّا در دیوانش هیچ منظومه به مدح این سلطان یافته نمی‌شود، و از آن می‌توان حدس زد که شاید سلطان اورا معزز نه داشته، امّا وابستگی او با امرای دربار و وزیر با تدبیر قوام‌الدّین نظام‌الملک جنیدی مسلم است. او در مدح وزیر و پسرانش و بعضی اعضای خانواده‌اش قصیده‌ها ساخته، و از امرای دربار مانند عزالدّین بختیار و دیگران را موردِ ستایش قرار داده. او دو شاهزاده یعنی ناصرالدّین محمود و غیاث‌الدّین را مدح کرده و در ستایش سلطان ناصرالدّین محمود چندتا منظومه نوشته.

«سراجی» در ۶۲۸هـ برای حج رفته و از زیارت مدینهٔ منوّره سرفراز شده و در روضهٔ حضور اقدس ﷺ قصیدهٔ پُر تأثیر سروده که بدین‌طور شروع می‌شود:

آخر از فضل عمیم کردگار مصطفیٰ   آمدم بعد از مشقت در جوار مصطفیٰ

تاریخ این منظومه از این بیت می‌توان اخذ کرد:

سال بر تاریخ خا و کاف و حا با آن بهم   شد تمام این خوش قصیده در جوار مصطفیٰ

دربارهٔ تاریخ درگذشت «سراجی» اطلاعی در دست نیست، امّا به قول تقی کاشی او در سال ۶۵۲هـ وفات یافته. چون قول دیگر در این باره یافته نمی‌شود، و تقی کاشی بعضی اطلاعات نادرستی دربارهٔ شاعر داده است، بنا بر این نمی‌توان گفت که قولش

دربارهٔ تاریخ وفات «سراجی»، تا چه حد درست است.[۴]

دیوان «سراجی» به تصحیح راقم السطور که مبنی است بر دو نسخه، نسخهٔ علیگره و نسخهٔ دانشگاه تهران، در سال ۱۹۷۲ با مقدمه و تعلیقات مفصّل بدین ترتیب از چاپ درآمده:

مقدمهٔ فارسی	یک-چهار
متن شامل قصاید و ترکیب و ترجیع‌بند بترتیب تهجی	۱-۳۵۲
تعلیقات و فهارس	۳۵۳-۶۲۶
مقدمهٔ انگلیسی	۱-۶۱

با وصف اینکه «سراجی» شاعری توانا بود، امّا او تحتِ تأثیر شاعران دیگر بحدی قرار یافته که بعضی جاها او را نمی‌توان از الزام سرقت بری‌الذمه داشت. شاعرانی که «سراجی» مخصوصاً از آنها پیروی نموده بقرار زیراند:

«انوری»، «مجیر بیلقانی»، «حسن غزنوی»[۵]، «ادیب صابر»[۶]، «لامعی»[۷]،

---

۴ مقدمهٔ دیوان، ص ۳۳.

۵ همان، ص ۵۰-۵۱، اقلاً هشت قصیده در پیروی حسن نوشته و مطلع‌های آنها در آن‌جا ضبط شده.

۶ چند قصیده در وزن قصیده‌های ادیب صابر یافته می‌شود. بعضی ابیات یک قصیده از هر دو شاعر ذیلاً نقل می‌شود:

سراجی: (دیوان، ص ۱۷۷)

چه آفت است بدان جزع دلستان اندر
چه حالت است بدان لعل جان فشان اندر
نگارخانه چین پیش چشم من باشد
چو بنگرم برخ و زلف دلستان اندر
بتوگران که ببینش صد هزاران دل
نثار او سزد و جان بدان میان اندر
نشان نداد کسی از طریق حسن و جمال
بتی چو بهمه بلخ و سامیان اندر

ادیب صابر: (دیوان، ص ۱۷)

چه حلقه‌هاست بدان زلف تابدار اندر
چه غمزه‌هاست بدان چشم پر خمار اندر

هزار دل نه یکی دل چو روی او بیند
نثار او سزد و جان بدان نثار اندر
بحسن و ملح بسی بت‌پرست جست و نیافت
بتی چو بهمه تبّت و تتار اندر

«فلکی شروانی» و غیر ذالک.

«بدیعی» ترکوه یکی از شاعران معاصر «سراجی» است.[۸] «بدیعی» در اشعار خود «سراجی» را به بزرگواری ذکر نموده، امّا اینها بعضی فقرات و مرکبات را عیناً از یکدیگر گرفته‌اند، مثلاً:

«سراجی»	«بدیعی»
نکرد با تو زبردستی اندر این عالم	با تو زیر گنبد فیروزه‌گون هرگز نکرد
بزیر گنبد فیروزه‌گون مگر که نگین	هیچ موجودی زبردستی مگر انگشتری
٭	٭
شاه بن شه ابن شه فرزند سلطان شاه کو	هست از ذات‌تو مشتق اسم جود و زان‌کند
آنکه آمد صرف افعال کرم را مصدری	دست‌و طبعش‌صرف‌افعال‌کرم‌را مصدری
٭	٭
بزرگوارا عید خجسته روی نمود	رغبت بطرب لایق حال است درین وقت
طرب که لایق حال است روز عید الیق	با زخمه و آواز دل‌آویز تو الیق
روا مدار که ترکان رنج و فاقه مرا	ترکان امید از کف طغرل شه جودت
کنند چهره چو التون و اشک چون یرمق	هستند غنی گشته به التون و به یرمق
٭	٭

۷ نگاه کنید بیت‌های زیر از «سراجی» و لامعی:

سراجی (دیوان، ص ۱۵)	لامعی (مونس الاحرار، ص ۹۶۵)
یارم چو نعل بست بعزم شکار اسپ	مه روی من بخواست بعزم شکار است
گفت ای غلام زود بزین اندر آراست	گفت ای غلام خیز بزین اندر آراست

امّا این قصیده در مجموعهٔ لطایف (نسخه موزهٔ بریتانیا، ورق ۱۰۱، بنام کمال‌الدّین فرقدی و نیز در دیوان کمال اسماعیل اصفهانی شامل است. (چاپ بحرالعلومی، ص ۹۷۳)، رک: تعلیقات دیوان «سراجی»، ص ۳-۳۷۲.

۸ رک: مقدمهٔ دیوان «سراجی»، ص ۳۶-۴۵.

چه گفت گفت که ای چون زمانه بد پیوند
چه راند راند که ای چون ستاره دورنشین

چه راند راند که ای چون زمانه بد پیوند
چه گفت گفت که ای چون سپهر بد پیمان

در منظومهٔ زیر «سراجی» از «انوری» چندان استفاده نموده که به سرحدّ سرقه رسیده، مثلاً:

«سراجی»[۹] (دیوان ص ۳۱۷-۳۲۲)

جام او و عزم او هنگام صلح و گاه جنگ
خاک را داده درنگ و باد را داده شتاب

*

جود و دستت هر دو همزادند همچون رنگ و گل
کی توان کردن جدا رنگ از گل و بو از گلاب

*

حاسد از تیغت خروشان راست چون رعد از غریو
دیده چون ابر از سرشک و جان چو برق از اضطراب

*

اطلس عمر عدو از آفتاب خنجرت
هر نفس ریزان شود همچون قصب در ماهتاب

*

هر که از بزم تو غائب هست نومید از جهان
راست گفتست آنکه گفتست این مثل من خاب خاب

*

گر هوا از بحر دستش ابر برگردون کشد

«انوری» (دیوان، ص ۲۵-۲۷)

پای حلم تو ندارد خاک هنگام درنگ
تاب حکم تو ندارد باد هنگام شتاب

*

جود و دستت هر دو همزادند همچون رنگ و گل
کی توان کردن جدا رنگ از گل و بو از گلاب

*

اشک چون باران زکثرت دیده چون ابر از سرشک
نوحه چون رعد از غریو جان چو برق از اضطراب

*

تا طلوع آفتاب طلعت تو کی بود
یک جهان جان بود و دل همچون قصب در ماهتاب

*

از جهان نومید گشتم چون ز تو غائب شدم
هر که گفت از اصل گفتست این مثل من خاب خاب

*

بالله گر در سر دندان شود با لاف رعد

---

۹ منظومهٔ «سراجی» بروش مسمط است و منظومهٔ «انوری» بطرز قصیده.

خود نبارد جز که آب زندگانی از سحاب	فی‌المثل گر بارد آب زندگانی از سحاب

*

هر سپهر ملک را اقبال تو صاحب‌قران	ای سپهر ملک را اقبال تو صاحب‌قران
هم جهان عدل را انصاف تو مالک رقاب	وی جهان عدل را انصاف تو مالک رقاب

*

ملک و ملت را ز دیوان بلا داری مصون	ملک را کلک تو از دیوان دولت پاک کرد
از کمان چون سپهر خود به تیر چون شهاب	ملک گوئی آسمان استی و کلک تو شهاب

*

سیر امرت چون مسیر اختران بی‌ارتداد	سیر عزمت همچو سیر اختران بی‌ارتداد
دور عزمت چون قضای آسمان بی‌انقلاب	دور حزمت چون قضای آسمان بی‌انقلاب

*

گر خیال تیغ تو بر خاک تبّت بگذرد	گر نوید نام بأست بر در شهر تبّت
خون شود بار دگر در ناف آهو مشک ناب	خون شود بار دگر در ناف آهو مشک ناب

*

در جهان جاه لشکرگاه تمکین ترا	در جهان جاه لشکرگاه اقبال ترا
خیمه اندر خیمه بادا و طناب اندر طناب	خیمه اندر خیمه بادا و طناب اندر طناب

*

از بلندی باد جای ناصحت فوق‌الفلک	از بلندی پایگاه دولتت فوق‌الفلک
باد در گیتی مکان حاسدت تحت‌التراب	وز نژندی جایگاه دشمنت تحت‌التراب

چنانکه در فوق ذکر شده «سراجی» در تحتِ تأثیر «مجیر» بیلقانی قصیده‌ها نوشته است، چنانکه در قصیدهٔ زیر او را استاد عالم قرار داده، بعضی اشعار از قصیده «مجیر» نیز بالمقابل درج شده:

«سراجی» (دیوان، ص ۱۰۱)

نه صدف را باز پر لولوی مکنون کرده‌اند
صد هزاران لولو اندر نه صدف چون کرده‌اند
روز لیلی حسن تا در لیل لیلی زلف رفت
روی گردون پر ز آب چشم مجنون کرده‌اند
زهره همچون مشتری مسرور و رود در رقص است از آنک
یوسف خورشید را در چاه مسجون کرده‌اند
در بهار آسمان بر جوئبار کهکشان
حوضک نیلوفری پُر نرگس اکنون کرده‌اند
باز بی‌نوک قلم بر تختهٔ مینای چرخ
کاتبان دور میم ماه را نون کرده‌اند
شاه عادل بوالمکارم شهریار برو بحر
کز همای همتش عالم همایون کرده‌اند
آن سلیمان همتی کاندر سخا از دست او
عالم شش روزه را یک لقمهٔ نون کرده‌اند
قطرهٔ آبست تیغش تشنه از خون عدو
آب دیدستی که او را تشنهٔ خون کرده‌اند
وز برای رمح قدرت زرگران آسمان
طاسک پرچم هم از نه طاس مدهون کرده‌اند
قطرهٔ از ابر دستت افتاد اندر زمین
از وجودش دجله و دریای جیحون کرده‌اند
این بران وزن است کآن استاد عالم گفته است
طارم زربین که درج در مکنون کرده‌اند

«مجیر»

طارم زربین که درج در مکنون کرده‌اند
طاق ازرق بین که جفت گنج قارون کرده‌اند
پیشکاران شب این بام مقرنس شکل را
باز بی‌سعی قلم نقش دگرگون کرده‌اند
سبز خنگ چرخ را از بهر خاتون هلال
این سرافسار مرصع برسر اکنون کرده‌اند
از برای قدسیان سی پارهٔ افلاک را
این ده آیت‌های در یارب چه موزون کرده‌اند
خرده کاری بین که در مشرق تتق بافان شب
دق مصری را نورد ذیل اکسون کرده‌اند
پرچم شب شاید ار بر رمح ثاقب بسته‌اند
طاسک پرچم ز طاس آسمان چون کرده‌اند
یارب این شام دوالک باز و صبح زود خیز
چند بر خون دل خاصان شبخون کرده‌اند
چرخ پنگانست و می‌ماند بدان شکل شفق
کز دل روحانیان پنگان پر از خون کرده‌اند
صدهزاران چشم و یک ابروست بر رخسار چرخ
تا زمیم ماه نقّاشان شب نون کرده‌اند
زهره سرتا پای همچون ذره در رقصست از آنک
کم زنان آسمانش باده افزون کرده‌اند
نسر طایر را چو باز چتر سلطان جهان
در کریز طارم پیروزه میمون کرده‌اند

در قران نطق و ترتیب سخن طبع مرا | باز در مغرب یک اندازان ز خون آفتاب
با «مجیر» اندر ازل‌گوئی که مقرون‌کرده‌اند | پـروز دراعـهٔ افـلاک گـلگون‌کرده‌انـد

تأثیر «مجیر» نه فقط در پیروی بحر و ردیف و قافیه‌اش می‌باشد، بلکه در مطالب و سبک بعضی اشعار نیز دیده می‌شود.

قطعهٔ «مجیر» که در فوق نقل شده «سراجی» را تحتِ تأثیر خود قرار داده و «سراجی» اقلاً بیت ذیل تقریباً از اوّل الذکر نقل نموده:

«سراجی» دیوان ص ۵۷ | «مجیر»
کـز آرزوی صـدر تـو شـد مدتی مدید | از آرزوی بـزم تـو کـز آسمـان بـه است
کاین بنده در شکنجهٔ صدگونه ابتری است | این خسته در شکنجه صدگونه ابتری است

«سراجی» قصیدهٔ زیر در پیروی «مجیر» ساخته و در قوافی قدری تغییر داده مثلاً:

«سراجی» (دیوان، ص ۱۳۹-۱۴۰) | «مجیر»
سـر زلفش پریشـان مـی‌نمـاید | دم گـیتی مـعنبر مـی‌نمـاید
بگـل بـر عـنبر افشـان می‌نمـاید | چـمن از خـلد خـوشتر می‌نمـاید
«سـراجـی» بـالسـان الثـور معنی | لسـان الثـور را بـین وقت مـدحش
چـو جـوزای سـخن‌دان می‌نمـاید | کـه چـون جـوزا سـخن‌ور می‌نمـاید

«سراجی» قصیدهٔ زیر را در پیروی یک غزل از «مجیر» ساخته، چند ابیات از هر دو منظومه ذیلاً نقل می‌شود:

«سراجی» (دیوان، ص ۱۸) | «مجیر»
سـرمست و بی‌قرار و دل آزار نیم شب | بـا رهـروان شـدم بـدر یـار نیم شب
آمـد بـعربده بـر مـا یـار نیم شب | بـستم بـسوی حضرت او بـار نیم شب
بازلف دلربای و دو رخسار همچو روز | درگـه چـو آهـنین بـدو مسمار آتشین
بـالعل دُر نثار و شکـر بار نیم شب | آهم نـه درگذاشت نـه مسمار نیم شب
آن دلـبری کـه آمـد و پـای دلم ببست | خـورشید بـود قـافله سـالار آسمـان

دست غمش به طرّهٔ طرّار نیم شب — بربست رخت قافله سالار نیم شب
بر کارگاه کن فیکون بر تنیده‌اند — شب را هزار طره فزون بود کس ندید
از بود روز خصم تو یکبار نیم شب — بی آه سرد زآن همه یکبار نیم شب
پس من بپای بکر معانی «مجیر» وار — چون مهره سفته شد دلم از بسکه برگرفت
با شب روان شدم بدر یار نیم شب — مهر از در خزانهٔ اسرار نیم شب
ای من غلام او بدل و جان که گفت آن — آواز داد هاتف عرشی حذرکنید
سرمست و بی‌قرار و دل آزار نیم شب — کامد حریف مست دگر بار نیم شب

معلوم نشد که مصراع: سرمست الخ که در ابیات «سراجی» دو بار آمده از کیست، امّا از «مجیر» نیست.

«سراجی» قصیده‌ای در یکی از مقبول‌ترین وزن که در آن شاعران مانند «حسن غزنوی»[10]، «شرف‌الدّین شفروه»[11]، «کمال اصفهانی»[12]، «امیر خسرو»[13] و غیره[14]

---

۱۰ «حسن غزنوی» گفته:

زمانه دامن اقبال شهریار گرفت — سعادتش جو دل و دیده در کنار گرفت

(دیوان، ص ۲۲)

۱۱ «شرف»:

دلی که جانی بران زلف بی‌قرار گرفت — قرار بر سر آتش به اختیار گرفت

(دیوان «سراجی»، ص ۷۳، ح)

۱۲ «کمال»:

طراوتی که جهان از دم بهار گرفت — شریعت از نفس صدر کامگار گرفت

(دیوان، طبع بحرالعلومی، ص ۸۶)

۱۳ مجموعهٔ لطایف (نسخه موزهٔ بریتانیا، ورق ۲۱۳ب) این دو بیت بنام امیر خسرو دارد:

رسید سبزه تماشا کنان پس از سالی — بعرصهٔ چمن و راه جو بیار گرفت
دوید آب و بغلطید سبزه را نه پای — بخاست سبزهٔ تر آب را کنار گرفت

۱۴ «حسن نظامی» این دو بیت بدون ذکر شاعر آورده:

ز بسکه روز دغا ابلق تو جولان کرد — هوای طارم فیروزگون غبار گرفت

قصیده نوشته‌اند، دارد، امّا او هیچ یکی از اینها را پیروی ننموده بلکه در تحتِ تأثیر «مجیر» بیلقانی نوشته و تقریباً همهٔ قوافی را بعد از تغییر جزئی در ردیف، از «مجیر» گرفته، «سراجی» در بعضی منظومه‌ها «مجیر» را به احترام یادآور شده ولی در این منظومه اصلاً بذکرش نپرداخته. بنده ذیلاً ابیات هر دو شاعر را درج می‌کنم تا معلوم شود که «سراجی» اثر «مجیر» را تا چه حدی قبول نموده:

«سراجی» دیوان، ۷۲ ببعد)	«مجیر» (راحة الصدور، ص ۲۰۵)
توئی که بر رخ تو نیکوئی قرارگرفت	ای رخ تو رنگ نو بهارگرفته
زمانه از رخ تو رنگ نو بهارگرفت	بر رخ تو نیکوئی قرارگرفته
*	*
بطره سنبل تو عقل را بطیره ببرد	طرهٔ تو عقل را بطیره ببرده
بغمزه نرگس تو فتنه را شکارگرفت	غمزهٔ تو فتنه را شکارگرفته
*	*
زجام عشق تو عقلم همیشه سرمستست	عقل مرا کو ز جام عشق کو مستست
از آتش بی‌لب میگون تو خمارگرفت	بی‌لب میگون تو خمارگرفته
رخ تو بود بتا لاله‌زار حسن و جمال	از سر تیغ بنفشه رنگ سواران
بنفشه آمد و اطراف لاله‌زارگرفت	خاک همه شکل لاله‌زارگرفته
*	*
تو از کنارشدی، بی‌تو مردم چشمم	تو نئی اندر میان و من ز غم تو
بیا که خون دل و دیده در کنارگرفت	خون دل و دیده در کنارگرفته
*	*
چو روزگار مرا غصّه داد فرقت تو	داده مرا روزگار غصّه و با من

خیال روی تو از بسکه لاله بار آورد بنفشه زار فلک عکس لاله‌زار گرفت

بدید و هم صفت دور روزگار گرفت | فرقت تو رنگ روزگار گرفته

*

جفا و جور مکن زینهار بر دل من | جور مکن زینهار بر دل آن کو
چو تاب حلقهٔ زلفت بزینهار گرفت | دامن عشقت بزینهار گرفته

*

چو من شکاری شوریده دل هزار گرفت | چون من شوریده دل هزار گرفته

*

نثاروار مرا عشق تو بزیر قدم | من چو نثار او فتاده زیر پی غم
ببرد و از نم چشمم جهان نثار گرفت | وز نم چشمم جهان نثار گرفته

*

ز آرزوی رخ چون بهار تو اشکم | دیدهٔ من دایماً از اشک فشانی
ز دیده قاعدهٔ ابر تو بهار گرفت | قاعدهٔ ابر تو بهار گرفته

*

بتازه کردن جان و بدلگشائی طبع | روی تو در دلبری و دیده‌گشائی
رخ تو عادت انصاف شهریار گرفت | عادت انصاف شهریار گرفته

*

خدایگان بزرگان دهر تاج‌الدّین | شاه‌جهان ارسلان که در چمن ملک
کز آب خنجر او شاخ فتح بار گرفت | آمد ازو شاخ فتح بار گرفته

*

که نقد جود و کرم از کفش عیار گرفت | نقد ظفر را ازو عیار گرفته

*

به تیغ ملک جهان آفتاب‌وار گرفت | ملک جهان آفتاب‌وار گرفته

*

همیشه مور مکان در دهان مارگرفت — مور مکان در دهان مارگرفته

*

جهان ز خنجر او صد ره اعتبارگرفت — هست جهان صد ره اعتبارگرفته

*

سپهر کرد شمارخسان دور سپهر — کرده شمارخسان زمانه پس اوّل
نخست دشمن او را دران شمارگرفت — دشمن او را در آن شمارگرفته

*

ز آستین کرم موج زرفشان کفش — موج کف زرفشان او گه بخشش
گذشت و دامن آن سقف زرنگارگرفت — شه ره این سقف زرنگارگرفته

*

ز بیم او فتنه از میان جهان — فتنه مدبر ز بیم سلطنت اوست
رمید و گوشهٔ عزلت باختیارگرفت — گوشهٔ عزلت باضطرارگرفته

*

زبهر سکّه و خطبه بنام وکنیت او — خطبه و سکّه ز نام وکنیت عالیش
زمانه مایه و قانون افتخارگرفت — مایه و قانون افتخارگرفته

*

زهی ز تیغ تو بازوی شرع گشته قوی — ای ز تو بازوی شرع گشت قوی حال
بزخم تیغ تو بنیاد دین قرارگرفت — وی بتو بنیاد، دین قرارگرفته

*

سعیر سینهٔ بدخواه تو شرارگرفت — سینهٔ بدخواه او شرارگرفته

*

هرانچه دور فلک راست مشکل و دشوار — هر چه فلک را نموده مشکل و آسان
ملک به تیغ تو آسان نمود و خوارگرفت — تیغ فلک صولت تو خوارگرفته

*

شدست آب جهان روشن از کفت که کفت
جهان گرفت و به شمشیر آب‌دار گرفت

آب جهان روشن از تو گشت که داری
ملک به شمشیر آب‌دار گرفته

*

نهاد و شخص ستم را نزار و زار گرفت

ای ز تو شخص ستم نزار گرفته

*

تو حاکمی بجهان در و هر که جز تو شه است
اگر گرفت همین ملک مستعار گرفت

حاکم عالم تویی و هر که جز از تست
نیست بجز ملک مستعار گرفته

*

ستاره بختی بخت ترا مهار گرفت

بختی بخت ترا مهار گرفته

*

ز بهر عدل و عمارت برای خلق جهان
جهان خود از جم و کسریت یادگار گرفت

دور سپهر ز بهر عدل و عمارت
از جم و کسریت یادگار گرفته

*

در تو کعبهٔ بخت است هر که رفت ازو
گذاشت منبر اقبال را و دار گرفت

هست درت کعبه‌ای که هر که ازو رفت
منبر بگذاشتست و دار گرفته

*

سپاه جود تو تا روم و زنگبار گرفت

تا بدر روم و زنگبار گرفته

*

فضای مرکز چرخ سبک مدار گرفت

رتبت چرخ سبک مدار گرفته

*

ثبات کوه احد مایهٔ وقار گرفت

کوه احد مایهٔ وقار گرفته

*

خدایگانا آن دم که در صف هیجا

اینت عجب ز آن زمان که در صف هیجا

دو لشکر از دو طرف سازگار زارگرفت — بود عدو سازکار زارگرفت

*

سپهر مانده پیاده به پیش گرد سوار — خسرو گردون ز عجز ناله پیاده
دران زمان که زمین صدمهٔ سوارگرفت — عرصهٔ روی زمین سوارگرفته

*

ز تیغ نیلوفر پر دلان چو گل بشکفت — از سر تیغ بنفشه رنگ سواران
سرای خاک درت رنگ لاله زارگرفت — خاک همه شکل لاله زارگرفته

*

بصدمهٔ سمّ سمند دلاوران گه کار — صدمهٔ سمّ سمند وقت دویدن
عذار چشمهٔ خورشید را غبارگرفت — چشمه خورشید در غبارگرفته

*

دران زمان تو چو حیدر میان قلب و عدو — شده بقلب ایستاده چون حیدر
ززخم تیغ تو آسیب ذوالفقارگرفت — تیغ بکف همچو ذوالفقارگرفته

*

عنان فتح و ظفر در رکاب شاه مظفّر — فتح و ظفر در رکاب شاه مظفّر
رسید نصرت و فتراکت استوارگرفت — رفته و فتراکش استوارگرفته

*

گلی است زادهٔ طبعش بباغ مدحت تو — ای که گل تازه رستست از چمن جان
چنانکه در چمن روح جویبارگرفت — نه چو گل از طرف جویبارگرفته

*

بزخم قاعدهٔ برق سیل بارگرفت — قاعدهٔ برق سیل بارگرفته

«سراجی» یک قصیدهٔ دیگر به پیروی «مجیر» نوشته (به تغییر ردیف) و اکثر قوافی و مضامین از و برگرفته. بعضی اشعار از هر دو منظومه ذیلاً بالمقابل درج می‌شود:

«سراجی» (دیوان، ص ۱۳۱ بعد)	«مجیر»
سر ز بالین قیروان برداشت	ناتوان چرخ کرد بالش چرخ
رخ ز دهلیز قیروان بنمود	سر ز بالین قیروان برداشت
•	•
زاغ مشکین شب اگرچه هزار	زاغ شب در زمان که پشت بداد
بیضه از روی آشیان بنمود	بیضه از روی آشیان برداشت
•	•
آنکه با او فلک سپر بنهاد	و آنکه با او فرو نهاد فلک
چون کمند فلکستان بنمود	چون کمند فلکستان برداشت
•	•
شیشهٔ آسمان چو باده بریخت	شیشهٔ آسمان چو باده بریخت
راست کو تیغ شیشه‌سان بنمود	راست کو تیغ شیشه‌سان برداشت
•	•
گرد تان را سر و کله برداشت	سر گردن‌کشان چو تاج خروس
چون سر تیغ سرفشان بنمود	بر سر تیغ سرفشان برداشت
•	•
شیشهٔ رفعتش ز خرمن قدر	سر ماه را بنوک سنان
جو جو از راه کهکشان بنمود	جو جو از راه کهکشان برداشت
•	•
از برای طناب حلق عدوش	حلق خصمت که جوی آمایست
چرخهٔ چرخ ریسمان بنمود	دست گردون بریسمان برداشت
•	•
پشت چرخ سبک رو آمد خم	پشت چرخ سبک رو از چه خم است

تا برو گرز سرگران بنمود — زان گرزو مشتی گران برداشت

*

نام و ناموس تو به هفت اقلیم — کارکردش زشش جهات جهان
نام و ناموس هفت‌خوان بنمود — نام و ناموس هفت‌خوان برداشت

*

بر بزرگیت دل کسی نه نهاد — بر بزرگیت دل کسی نه نهاد
که رهش عقل خرده‌دان بنمود — که دل از عقل خرده‌دان برداشت

*

پیش گلشن ثنات می‌خواندم — روز روشن ثناش می‌خواندم
باغ از آن کلک ضیمران بنمود — سبزه زان کلک ضیمران برداشت

*

بخدائی که امر او زدو حرف — بخدائی که امر او بدو حرف
هفت گردون ز یک دخان بنمود — هفت گردون بیک دخان برداشت

*

جاودان باد عمر شاه‌جهان — جاودان زی که مردمی ز دلت
تا فلک دور جاودان بنمود — لذّت عمر جاودان برداشت

*

بر مراد هوای ایشان باد — همتش چون هوای گردون باد
هرچه این خطّهٔ هوان بنمود — پای زین خطّهٔ هوان برداشت

چند بیت از منظومهٔ دیگری که «سراجی»[۱۵] در تحتِ تأثیر «مجیر» بیلقانی گفته، همراه ابیات آخرالذکر ذیلاً آورده می‌شود:

---

۱۵ اگرچه قوافی و ردیف هر دو جداگانه است، امّا بعلت اینکه «سراجی» بعضی مطالب و الفاظ و تراکیب را از «مجیر» گرفته، پیروی او واضح می‌شود.

«سراجی» (دیوان، ص ۶۹)

طرب مجوی که از روزگار نتوان یافت
ز روزگار دل شاد خوار نتوان یافت

❋

عروس خوش‌دلی اندر کنار نتوان یافت

❋

کدام دست که در ماتمش به سینه زدن
هزار پنجه چو دست چنار نتوان یافت

❋

حجاب گنبد گوهر نگار نتوان یافت

❋

بجنب درگه او چار طاق گردون را
به مرتبت یکی از صد هزار نتوان یافت

❋

چو مار کوفته سرکیست دشمنش کو را
بشکل مورچه زنّار دار نتوان یافت

❋

عدوش اگرچه شود زهره بریشم زن
چو کرم پیله جز اندر حصار نتوان یافت

❋

عدوش شاه نباشد نه نیز شه چو عدو
هلال فربه و گردون نزار نتوان یافت

❋

«مجیر»

مرا که کار غم عشق یار خواهد بود
بیا ببین که ازان به چه کار خواهد بود

❋

عروس فتح و ظفر در کنار خواهد بود

❋

زبهر ریزهٔ خوانش دو دست روح‌الله
هزار پنجه چو دست چنار خواهد بود

❋

قبای قبهٔ گوهر نگار خواهد بود

❋

که فرّ و مرتبهٔ خسروان عالم خاک
ز فرّ او یکی از صد هزار خواهد بود

❋

چو مار ناکس و زنهار خوارم ار نه عدوش
بشکل مورچه زنّار دار خواهد بود

❋

عدوش گرچه شود زهرهٔ بریشم زن
چو کرم پیله هم اندر حصار خواهد بود

❋

گه لطافت و رافت و هیبت و نهیش
هلال فربه و گردون نزار خواهد بود

❋

رسید خصم بدوزخ ز تیغ او یکبار
روا بود که قیامت دو بار نتوان یافت

رسید خصم بدوزخ ز تیغ او گه رزم
مگر قیامت خصمش دو بار خواهد بود

*

خدایگانا جز بر کمال رافت تو
لطیفهٔ کرم کردگار نتوان یافت

بدان نفس که بود دستگیر ما و شما
لطیفهٔ کرم کردگار خواهد بود

*

بدرگه تو که پاینده باد همچو سراج
ثناگزین و معانی گزار نتوان یافت
منم که چون به هنر جامهٔ سخن بافم
بجز ثنای تواش پود وتار نتوان یافت

«مجیر» بر دل او تا به گوشمال اجل
ثناگزین و معانی گزار خواهد بود
منم که چون به هنر جامهٔ سخن بافم
ز مدحت تو برو پود و تار خواهد بود

بنده بر این اکتفا می‌کنم وگرنه در دیوان سراج‌الدّین خراسانی بسیار اشعاری را می‌توان نشان داد که در پیروی از مجیرالدّین بیلقانی ساخته شده. از اشعار فوق می‌توان دانست که «سراجی» نه محض از «مجیر بیلقانی» پیروی کرده بلکه صراحةً از اشعارش سرقت نموده. جای حیرتست که گوینده‌ای مانند «سراجی» تعدادی از اشعار دیگران را بنام خود آورده است و چنانکه معلومست «مجیر» از «سراجی» تقریباً پنجاه سال متقدم بود، گویا هر دو تاحدی معاصر بودند. این چنین سرقت از کلام معاصر خیلی عجیب بنظر می‌آید.

✧ ✧ ✧

﴿ دیوانِ عطارد ﴾

پرفسور سیّد امیر حسن عابدی
دانشگاه دهلی، دهلی

زبان و ادبیاتِ فارسی دامنهٔ گستردهای دارد. تاکنون بسیاری از شعرا و نویسندگان بزرگ این زبان شناخته نشدهاند. مثلاً تذکرهنویسانِ فارسی از «عطارد» اصلاً ذکری ننمودهاند، در صورتیکه باید وی یکی از شعرای بزرگ دورهٔ سلجوقی محسوب گردد. صاحبالذریعه[1] اسم این شاعر نامدار را خواجه شهابالدین و سالِ وفات وی را ۱۲۵۲/۶۵۰ نوشته است ولی حقیقت اینست که شهابالدین اسم برادر «عطارد» بوده که مرثیهٔ وی در دیوان «عطارد» موجود است. همینطور در سال وفات او هم اشتباه شده است. از قطعهٔ زیر برمیآید که «عطارد» در سال ۱۱۸۵/۵۸۱ متولد و اقلاً تا هشتاد و یک سال زندگی کرده، پس یقیناً بعد از ۱۲۶۴/۶۶۲ درگذشته است:

مرا مادر پس از تاریخ هجرت	بسال پانصد و هشتاد و یک زاد
نهال عمر من هشتاد و یک سال	چو طوبی هر زمانی نو برم داد
اگر فرزند جسمانی ندارم	که کردی در جهان از مام من یاد
مرا فرزند روحانی بسی هست	که جان غمزده زیشان شود شاد

بعلاوه از همین قطعه ظاهر میشود که فرزندان شاعر در حیات وی درگذشته بودند. در هر حال صاحبالذریعه یک نسخهٔ خطّی دیوان «عطارد» را در تاشکند نشان داده که

---

۱ الذّریعه الی تصانیف الشیعه، تألیف العلامه الشّیخ آقا بزرگ الطهرانی، القسم الثالث من الجزء التاسع، الطبعة الثالثه، دارالاضواء، بیروت، ص ۷۲۹.

در سال ۱۲۶۸/۱۸۵۲ بوسیلهٔ محمّد حسین بلغاری کتابت شده است.[۲] امّا نسخهٔ نامبرده قدیم نیست، البتّه شاید از یک نسخهٔ قدیم نقل گردیده است.

خوشبختانه یک نسخهٔ قدیم و کامل دیوانِ «عطارده» در کتابخانهٔ مهاتما گاندی میموریل ریسرچ سنتر و لائبریری، بمبئی، نگهداری می‌شود[۳] که بخطّ عالی نستعلیق کتابت گردیده است. این نسخه به‌احتمال قوی در زندگانی «عطارده» یا در اواخر قرنِ هفتم کتابت شده، زیراگرد‌آورندهٔ دیوان یا کاتب آن بعضی ممدوحین را با دعای رحمه‌الله یا رحمة‌الله قبره یا طیّب‌الله مرقده یا نورالله مضجعه نوشته است، شاید هم این نسخه از یک نسخهٔ معاصر گرد آورنده نقل گردیده است. در هر صورت نسخهٔ نامبرده خیلی پُرارزش است و باید در مطالعهٔ تاریخ و فرهنگِ ایران موردِ استفاده قرار گیرد.

از مطالعهٔ دیوان پیدا می‌شود که «عطارده» یکی از شعرا و قصیده‌سرایان بزرگ زمان خود بوده و حق دارد که ترجمهٔ او در تذکره‌ها ثبت گردد. وی سلاطین و وزرا و علما و امرای زیر را در قصاید خود مدح و توصیف نموده است که بعضی از آن‌ها در صفحات تاریخ کلیتاً فراموش شده‌اند:

اتابک ابن اعظم محمود شاه الروادی[۴] رحمه‌الله

دو قصیده با مطلع‌های زیر در مدح این ممدوح در این دیوان است:

۱- چو شمع زرنگار روزکرد از دود پیراهن

۲- صبح علم برکشید بیرق شب شد نهان

الصدرالمجلس العالی، سلطان‌العلما، وارث‌الانبیا، خلیفة‌العجم، افتخار جهان

۱- ای ز جلال تو جاه [دنیا و] دین را

---

۲ شماره ۵۰۱۸

۳ شماره ۶۳

۴ روادی تیره ازکردان طایفهٔ «هذبانی» (ساکن شویه و حوالی آن) که در ارمنستان اقامت گزیدند. فرهنگِ معین.

۲-دوش چون پنهان شد از سایه آفتاب

۳-صبح که از نسیم‌گل گلشن روح خرّم‌است

۴-دلم مرغیست روحانی و بند امتحان دامش

۵-ای در تو مهد امن و امانی

الکبیرالکریم، السیّدالاجل (الصاحب‌الاجل)، الصّدرالرفیع، اخطب‌الخطبا، برهان‌الملة والدّین خواجه جهان، ملک ساوه احمد بن اعظم ملک الحسینی السّمرقندی

۱- دوش چون مرغ سحر بار دگرکرد نوا

۲- آسمان صد مجره کمر قطب ثبات

۳- روی تو ماه را گلستانیست

۴- ساقی بیار باده که باد سحر وزید

۵- مه چو سر از جیب شب تمام برآرد

۶- لبش چون شب اگر خنده نماید

۷- شب چو برداشت نقاب سیه از روی سحر

۸- شب جلوه‌کرد شاهد مه را عروس‌وار

۹- غرّهٔ ماه جمال شه آل حیدر

۱۰- هودج اقبال را تا گشت پیدا بازگیر

۱۱- ای لعل تو راز دار گوهر

۱۲- در افشان تیغ خورشیدی و چین زلف شب رنگش

۱۳- کیست آن گوهر رو عمدهٔ تا ثیر فلک

۱۴- چون خیمه زد شهنشه سیّاره در حمل

۱۵- ز ارواح قدس دوش رسانیدم این پیام

۱۶- از سر حال چاک زد صبح ردای آسمان

۱۷- ای شکر خندهٔ تو آرزوی یماران
سپیده دم که نماید سپهر مهر جبین
فلک را دوش پرسیدم که ای جنبندهٔ پیچان
باز آراسته شد مسند سیّد اجلی
ای صبح وقت آنست کاهی ز دل بر آری
ای همایون مرغ بی‌پر چون به مشرق بگذری

الملک الکبیر اختیارالدوله والدین الخجندی

۱-الصبوح ای دل که بزم عشق جانان زنده شد
۲-سوی خجند ای نسیم ار سحری سفر کنی

الشّیخ الرّفیع معین‌الامرا شیخ ایُّوب زنجری

۱-ای غلامان ترا شاه فلک سر زنجیر

المجلس‌العالی اوحدالدّین البخاری[5] رحمه‌الله

۱-ای چون دم مسیح نسیم تو جان فگار
۲-باز نقش تازه بست اقبال نصرت‌آفرین
۳-ای گهر از نظم تو نظام گرفته

الاجلّ الکافی بدرالدّین المحرّر السمرقندی

۱-(ترجیع‌بند)
برخیز که جز باد سحر محرم ما نیست
بد عهدی آن عهد شکن باکه توان گفت
من پیر شدم لیک مرا بخت جوان هست
گر چشم بدی ناطقه را جانش و بستی

---

۵ اوحدالدین ابو حامد (حامد) کرمانی، عارف مشهور قرن هفتم، (متوفی: ۱۲۳۷/۶۳۵) فرهنگ معین (با اوحدالدّین بخاری یکی است؟).

میر ادب‌آموز... رای رزین است

بوی کرم از گلشن آثار تو خیزد

نعل سم شبدیز تو صیقل زن مه باد

المجلس‌الرّفیع شیخ شیوخ الاسلام برهان الملّت والدّین النسفی

۱-شرح سرای حسنت پروانهٔ خیالش

الصّدرالاجل، صدرالوزرا، بهاءالدّین محمّد الجلالی (المرغینانی)

۱-ای بنظر نقش بند زادهٔ کان را

۲-پرده دگر کرده مرغ صبح نوا را

۳-جهان بدولت و اقبال سرفراز کرام

۴-ای باد سحرگاهی روح از دم تو گلشن

چون آفتاب روی [تو] افتد بر آینه

العزّالاکرم الاوحد، تاج‌الدّین الکرمانی

۱-افتخار تاجداران باز آمد بر سریر

۲-سرکش ای خاک سمرقند و باین فتح بناز

الصّدرالکبیر، تاج‌الاسلام البخاری

۱-ای شکن زلف تو غالیه دان صبا

الصّدرالرّفیع ثقة‌الملک المروی (المروزی)، رحمه‌الله قبره

۱-ای زادهٔ درّ سخنت عقد ثریّا

۲-عاشقا در تو پرده‌ای بدرند

۳-ای بند نهاده شب زلفت بسحر بر

۴-سپیده دم که خروسان خسروانی ساز

۵-ای ملک سرفراز که دستور آستین

۶-ای ملک ز کلک تو سرانجام گرفته

الصّدرالرّفیع، علاءالملک، جلال‌الدوله والدّین ابن حسین و جهان‌الملک

۱-بـر طـراز شـقّهٔ شب چـو عـلم زد آفـتـاب

۲-مـرا زبـاد سـحر بـوی زلف یـارآیـد

۳-چه تیرست آن ز بیجاده که هست از لعل پیکانش

۴-(ترکیب‌بند، مرثیه)

طیّب‌الله مرقده

شب را نقـاب چهرهٔ ایّام‌کـرده‌انـد

شب پوش شام برسر عالم نهاده بین

ازگرد شب ز چشمهٔ مهر آب می‌رود

صدری که نور شمع معالی ز رای اوست

ای کـوکبی ز لعـل سـمند تـو آفتاب

ای سـدّهٔ تـو تـاج سـر آفـتـاب و مـاه

صدرا همای عزّ و شرف برسر تو باد

السّیدالاجل جلال‌السادة السّمرقندی

۱-دوش بـه‌وقـتی کـه خـروس سـحر

۲-شمعیست عارض تو پروانه آفتابش

۳-ای حـلقهٔ خـاتم سلیمـان

۴-ای چون قلم سوادت صورت نگار معنی

السّیدالاجل، القاضی‌الامام الاجل، جلال‌الدّوله والدّین الدنیوی

۱-نـقشی نگـاشت خـانهٔ تـقدیر در ازل

۲-ای وصـل تـو عـهدة الزّمـانی

الصّدرالکریم، جمال‌الدّوله والدّین الدّرقی

۱-ای بر طراز دولت خطّ کتابه نامت

الاجلّ‌الاکرم، جمال‌الدّین الترمذی

۱-گر مشتری به فیض سعادت مؤیّدست

۲-چون ز حرف ماگذشتی قلمی ز آسمان کش

۳-چیست آن گوهر که باشد چون چراغ آسمان

الصّدرالرّفیع، فخرالدّوله والدّین حامدالقاضی‌القضات

۱-اقبال کرد خطبهٔ نصرت به نام خویش

۲-ای چو مه و مهر فارغ از اشباه

الامیرالاجل حسام‌الدّین ؟ بقاءالکاشی

۱-از سر زلف تو گر بوی برد باد صبا

الصّدرالرّفیع امیر حمیدالحبش

۱-زهی مشتری قدر کیوان جناب

۲-پرده‌بردار که سوی چمنست

۳-از دربار خیال پرده‌برانداز هین

۴-زهی زادهٔ طبع تو آتش جان

۵-ای قلمت بند روزگار گشاده

۶-وقت آنست که گلبرگ طری

الجلیل‌الکبیر حمیدالدّین سپاهانی

۱-چون افق از دم صبا غنچه صفت گشاد لب

السّلطان الرّوم رکن‌الدّین والدّنیا السلجوقی[۶]

۱- ای آینه روی آسمان را
۲- کیست آن بحر آفتاب عطا
۳- بوز ای نسیم صبح ای دم تو جان مصطفا
۴- دوش آن زمان که زنگ شب از تیغ آفتاب
۵- سپیده دم که شب تیره بار می‌بندد
۶- ای چون چراغ دولت شمع تو نور گستر
۷- سایه‌نشین شد آفتاب از سرزلف چون شبش
۸- به شکر پاشی یاقوت لبش
۹- آمد ز ایران کامران سلطان افریدون حشم
۱۰- بزم صبوح تازه کن ای ترک تنگ چشم
۱۱- ای شمع در هوای تو جان بسته در میان
۱۲- ای گهر از لفظ تو بنام رسیده

القاضی‌الامام، صدرالکبیر فخرالقضات، رکن‌الملّة والدّین الشّریلی

۱- آن چیست که می‌کند هم او تن
۲- ای ز مه رویت آفتاب شکسته
۳- کار دل به جهد اگر با غم او آمدی

الملک‌الاجل، السلطان‌الاعظم، افتخارالملک، سنجر بن خوارزمشاه البخاری

۱- ز شام پرچم سلطان هلال شد پیدا
۲- در گلشن ملک بار دیگر
۳- ای آفتاب سایهٔ چتر سپاه تو
۴- ای نظام ملک را رائی ز دستور آمده

---

۶ رکن‌الدین قلیج ارسلان چهارم از سلجوقیان آسیای صغیر (ج: ۱۲۵۷/۶۵۵، ف: ۱۲۶۷/۶۶۶)، فرهنگ معین.

المجلس العالی، الشیخ الاجل، الکبیر الکریم، المخلص الاعلی الاستاد، سیف الدّوله (والملّة) والدّین، المنجّم وفا ملک الباخرزی[۷]، رحمه الله

۱-نوبتی است عشق تو بر در کعبهٔ صفا

۲-چو صبح از افق باز خندان برآمد

۳-دوش دیدم سرادقی از نور

۴-زهی ضمیر تو خورشید آسمان غلام

۵-گشاد ابروی طاق [تو] فتح را دین

۶-در خواب دوش دیدم تعبیر کن ار دانی

الشیف الدّین الشّربلی

۱-دوش وقت صبح دیدم کلّه بسته آسمان

۲-بیا ای نگارین من

۳-یا رب چه دولت ست که فایض شدست این

۴-ای برسر تو حشمت و تمکین

۵-ای ز آتش ضمیرت روشن چراغ معنی

۶-ای کلک تو چو طرّهٔ شب آفتاب زای

الصّدر الرّفیع، شمس الملک، علاء الدّین، شرف الدّین مشرّف

۱-نماز شام چو روی هلال بگشاید

۲-درد عشق از نازکی آسیب درمان برندارد

۳-ای چرخ نهاد اختر آثار

۴-ای ظفر مرکب ترا همراه

۵-(ترجیع بند)

باش تا ابر بار بگشاید

---

۷ "شیخ العالم سیف الدّین ابوالمعالی سعید بن مظفّر باخرزی از مشایخ و شاعران اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، وفات: ۱۲۳۲/۶۲۹" ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوّم، ص ۸۵۶

لاله چون شمع سان برافروزد

باغ چون صبح بی‌دهن خندید

گل که در جمال زیور اوست

رایش از آستین براندازد

آنکه تا رمح او قدم برداشت

ای ترا در وغا مسخّر تیغ

الصّاحب‌الاجل شرف‌الملک الخوارزمی

۱-ای ز نسیم زلف تو گلشن روح خوش هوا

۲-ای نو عروس حسن ترا زیور آفتاب

۳-گر بر از پایه‌ای خرد را هست

۴-ای ملک سرافراز که کام تو برآمد

۵-باد سحرگه وزید صبح دمید ای نگار

الصّدرالرّفیع، السّیّدالاکرم ملک الاکابر صدرالدّین الترمذی

۱-(ترجیع‌بند)

صبحدم چون نقاب بردارد

صبح خیزان چو جان برافشانند

هر کرا عشق در میان انداخت

آنکه عدلش در ستم بندد

کلک او را زبان گشاده شود

شاهد بخت در وفای تو باد

۲-دل وقت صبوح غم چون پرده براندازد

۳-تا نگردی همچو شمع از سوز دل بی‌خویشتن

الملک‌الکبیر، صدرالدّوله والدّین الشّمرقندی

۱-مژده‌رسان بین فتح تیغ و قلم را

الصّدرالرّفیع، الامام‌الاجل، صدرالدّوله والدّین الصّاحبی

۱-صبح زوال‌کرد باز چشمهٔ آتش‌فشان

۲-ای چراغ آفتاب از شمع رویت منزوی

الصّدرالکبیر ضیاءالملک الزّوزنی[8] رحمه‌الله

۱-ای بخت ترا سعادت آئین

۲-نورالله مضجعه (ترجیع‌بند)

برفروزم ز آتش دل شمع سان هر نیم شب

همچو شمع از یاد او دل را زبان آتش گرفت

ای چو می از سرکشی از پوست بیرون آمده

گوهر معنی نهد در خطّ دریا کلک او

بحر را با طبع تو در پروری آسان بود

ای فلک بر قبّهٔ قدر تو مأوی ساخته

خط یا تو حشر زلف شاهد اقبال باد (؟)

السّیّدالاجل الامام ضیاءالملک والدّین الحسینی

۱-چیست آن دریا که باشد از روانی بی‌قرار

الصّدرالکبیرالعالی فخرالملک (فخرالدّین) طاهر بوبکر ابن افتخارالشّمرقندی

۱- ای بتو فخر ملک دنیی را

---

۸ "ضیاءالملک زوزنی وزیر سلطان محمّد خوارزمشاه... هنگام حملهٔ مغول به نیشابور بود. وی و مجیرالملک کافی وزیر دیگر سلطان بکثرت مردان و آلات حرب مغرور گشتند و تصمیم به مقاتله گرفتند. مغولان آن شهر را بمحاصره گرفتند و پس از جنگهای سخت خراب کردند." فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۰۵۶.

۲- لعل تو چو باده جان شکارست
۳- چون حجاب شب از میان برخاست
۴- ساقی بیار باده که نوروز عالمست
۵- شاهد اقبال یار غار اوست
۶- روزگار از فرّ تو مسعود باد
۷- عید بر فخر ملک میمون باد
۸- ای قاعدهٔ ملک ز تیغ تو ممهّد
۹- هر کرا در کارها اقبال تلقین می‌کند
۱۰- در نگارستان معنی بازکردم جان نگار
۱۱- ای لبت طوطی شکر پرداز
۱۲- شاه انجم دست بالاکرد باز
۱۳- ای آب نمای آتشین دم
۱۴- ای جان ترا صفای انجم
۱۵- صحت فزای چون دم صبحست و فیض جان
۱۶- خیز که صبح بر فشاند از سرحال آستین
۱۷- ای همای عشق تو پر سوخته
۱۸- ساقی بیا که موسم عیدست و ماه دی
۱۹- (ترجیع‌بند)

جایست اگر جهان بخندد
باد آتش گلستان برافروخت
گلبن شیر از سنان برآورد
عزمش ره حزم بر کمان زد

تیغ از قلم تو کامران شد

عدلت کــ[illegible] از کمان برون برد

صید[illegible]و همیشه در جهان باد

۲۲- (ترجیع‌بند)

ای هلال عـ[illegible] جان ابروی تو

شاهد اقبال یار غار اوست

آب دولت را صفا آمد پدید

ای زکلکت ملک جانی یافته

روزگار از فرّ تو مسعود باد

الصّاحب‌الاجل ظهیرالدّین علی خواجه

۱-ای بتو مسند دیوان عدالت عالی

سلطان‌السّلاطین عثمان بن ابراهیم السّمرقندی

۱-آخر ای برق ضیا گستر خورشید نمای

الصّاحب‌الاجل عمادالملک العراقی

۱-تنها اسم ممدوح آمده و قصیده نقل نگردیده‌است.

الشّیخ‌الاجل عمادالدّین شیخ‌الاسلام المرغیانی

۱-ای شرح جان‌فشان و بیان فتح سرفراز

الصّاحب‌الاجل علاءالملک بلخی

۱-از راز نامهٔ عشق جانان خبر ندارد

۲-دوش چون ازگرد شب ره برافشاند یار

۳-خرد خطیب نورانی و لوح روح انسانش

۴-سدّ فلک چو صبح بیک دم گشاده‌ایم

۵-خرد را با خیال او تماشائیست روحانی

۶-(ترجیع‌بند)

ای دل ز نفس گوهر انسان چه دیده‌ای

پای دلی بدامن غم در کشیده‌ایم

کلکش اساس دولت و دین را یقین نهاد

گر چرخ را مثال تو بر کار داشتی

حکمی که بر فلک قلم تیر می‌کند

نور کمال فیض دل روشن تو باد

ای کلک تو کلید نهانخانهٔ امان

ای طایری که بیضه مثالست پیکرت

علاءالدّوله والدّین ابن خسرو جهان‌الملکی نورالله مرقده

۱-زهی ضمیر تو اسرار غیب را جاسوس

۲-گر عاشق صبوحی وز عشق می‌زنی دم

علاءالدّین شاه بن ملکشاه البخاری

۱-مهر چو طاوس شد جلوه‌گر صبحدم

المجلس‌الاعلی اقضاقضات‌الاسلام علی خواجه فخرالدّین الهمدانی

۱-دوش چون یک شب آهنگ صبا

صدرالدّین امیر عمیدالسّمرقندی

۱-آنراکه غمزهٔ تو ز کشتن امان دهد

الملک‌الکبیر غیاث‌الدّوله والدّین داد بک ملکشاه الکاشانی

۱-سریر ملک و سرای سرور و مسند داد

۲-زهی زگونهٔ رخسار تو بتاب آتش

۳-آن چیست که جزویست ازو گوهر عالم

الاجلّ الافضل الکافی فخرالمستوفی الخوارزمی

۱-شام چو آینه از زنگ برآورد چشم

۲-مژده عالم را که دیوان یافت از سر زیب و جاه

الصّدرالرّفیع فخرالملک الکریمی

۱-آنک... است

۲-چو باد صبحدم از زلف یار برخیزد

۳-مرا بوقت سحر دوش در مقام حضور

۴-باز... اختران

۵-ای یافته آتش جوانی

الامیرالاجل خواجهٔ خواجگان الکرمانی

۱-خط تو طرّه بر قمر دارد

الصّدرالرّفیع کمال‌الدّوله والدّین السّمرقندی

۱-ای فخر بتو اهل جهان را و جهان را

۲-پیری چو صبح صادق و صافی چو آفتاب

۳-یا رب این دایرهٔ سیم هلال رجبست

۴-باد بتاراج داد زیور بستان

۵-دوش آن زمان که صبح علم زد بر آسمان

۶-ای نه فلک ز پایهٔ قدرت برآمده

۷-ای جان خرد نگار معنی

۸-زهی باغ کمال تو بر... سحرگاهی

۹-ای مبارک بنای گردون سای

المجلس‌الرّفیع مجیرالاسلام السمرقندی

۱-آن لعل چیست جوهر او زادهٔ دوکان

امیرالاجل نورالدّین شرف‌الزّمان الکاشانی

۱-ای عهد همه جهان شکسته

علاوه بر این قصایدی چند تحت عناوین زیر در این دیوان هست:

فی حسب حاله

شب چو بردارد حجاب از هودج اسرار منّ   من ز بحر شعر آب زندگانی می‌خورم من

فی (طرز) الحقیقت

۱-آب ما امشب ز جوی دیگرست

۲-عالم عزلت جهان دیگر است

۳-دست درکش از جهان چون در جهان کاری نماند

۴- قاصدان راه عشق از منزل جان فارغند

۵- گر وفا جوئی بکوی آشنایان خانه‌گیر

۶- سوختم ز آتش جوانی خویش

۷- نقش اقبال خیالیست نظر بربندم

۸- بوفای عهد جانان نظری نماند پیشم

۹- هوای جهان را صفائی ندیدم

۱۰- روزی که زبند غم برون‌آیم

۱۱- نور دلی و شمع حقیقت نیافتم

۱۲- دردی که ز دل خیزد درمان نتوان‌کردن

۱۳- باریک روند جرعه ریزان

۱۴- صبحدمان علم زند آتش آه عاشقان

۱۵- بکوی عاشقان آئی اگر سودای ما داری

فی حسب زمانه

۱-در همه آفاق دل‌خواهی نماند

۲-از باغ دهر بوی وفائی نیافت کس

فی صفةالقلم

۱-ساخت از لاله نقشبند صبا

۲-نقّاش بادکرد بتأیید روزگار

۳-چیست آن ماهی که دریا دایه وارش

۴-روی آفاق چو گیسوی بتان شد شبرنگ

۵-حبّذا ای هلال آتش فام

۶-ای برق شب نمای مگر نور دیده‌ای

فی صفةاللیل

۱-که کرد تعبیه در آتش عذارش آب

۲-ماه که شمع نگارخانهٔ مهست

۳-زهی سرادق سبز سپهر خیمه نهاد

۴-باش تا مرغ سحر بار توا برگیرد

۵-دوش کز دامن سرادق شام

۶-شام چون زد سرای پرده بچین

۷-دوش چون فکرت من کرد نشاط شعری

در قسمت مرائی منظومات ذیل سروده شده است:

صدر صدور بوبکر صدر مملکت

۱-(ترجیع‌بند)

ای مرغ صبح خیز نفیر از جهان برآر

صدر صدور طاهر بوبکر صدر ملک

هنگامهٔ مظالم انصاف بر شکست

کو آن قلم که از کف او درفشان شدی
عین‌الکمال چشم مرا تا بخواب کرد
ای تلخ کرده ز هر فراق تو کارها
بر دفتر تو نسخهٔ معنی سقیم شد
ای در غم تو خلق بزاری گریسته
ای فرّخ از جمال تو پیوسته فال عید
آثار تو کرام جهان را کرام باد

در مرثیهٔ برادر خود شهاب‌الدّین گفته:

۱-گر ز درد دل زبان بگشادمی

۲-(ترجیع‌بند)

صبح خیزان چو بشب بار سفر بربندید
شب نباشد که رخ از دیده بخون تر نکنیم
نیزه در سر میدان سخن بود شهاب
دیده‌ای نیست که بی‌درد سرش بازکنم
لوح محفوظ خرد خطّ جبین او بود
اثر درد تو هنگامهٔ درمان بشکست
درد با صبر تو از خود بفغان آمده بود
بی‌تو ما برسر دردیم تو بی‌ما چونی
او که با همه دعوی وفا می‌کردی
طایر سدره نشین مرغ سرخوان تو باد

۱-مرثیهٔ مجدالدّین، (ترجیع‌بند)

دل می‌دهیم و دست بجانان نمی‌رسد
قانون مجد و عمدهٔ اسلام مجد دین

اقبال صورتیست که معنی پدید نیست
روحانیان که مهبط قدس است جانشان
چون تیغ کوه کلک «عطارد» زکار ماند
سنگین دلا جهان که ازو جان دریغ داشت
ای بر تن تو جان دو پیکر گریسته
صدر قضا و مسند دنیا گذاشتی
محراب جدّ و تخت پدر را گذاشتی
بی‌صورت تو روز جوانی سیاه باد
۲-ای پرده‌دار پرده فروکش که راه نیست
ناکام باد تیغ و قلم کز تو باز ماند
بی‌تو همای فتح و ظفر پر شکسته باد
کو آن زبان چو تیر فلک برگشادنش
چون او نماند انجم و افلاک گو مباش
۳-چو چتر غوری شب سایه از جهان برداشت
۴-آفتاب روز دولت گشت ایمن از زوال
تخت برباد نه ای خاک سمرقند چو جم

(مرثیهٔ غیاث‌الدّین)

۱-ای خلق الغیاث ز مرگ غیاث دین
دارای ملک‌داد ملکشاه در آستین
۲-در بر خاک خفته‌ای سرو روان دریغ تو
۳-ای ز آتش تو دود ز دریا برآمده
صدر و سریر و مسند و ایوان گذاشتی
۴-نسیم صبح که فیضی‌ست از دم عیسی

در قسمت مقطّعات، علاوه بر اشخاصی که اسم آنها قبلاً در قسمت قصاید آمده است، اسم‌های ممدوحین زیر هم می‌باشند:

اصیل‌الدین طبیب، زین‌الدین المستوفی، شمس‌الدین، شاه کرمان، شرف‌الدین جاخانی، شیخ‌الاسلام عین‌الدین، ظهیرالدین کاشانی، فخرالدین وزیر نخشبی، فخرالدین خاضیک عطّار، فخرالسادة ابن جلال‌السادة، الاشرف‌الاوحد کمال‌الدین، مؤیّدالملک حبش، منتجب‌الدین البخاری. در بعضی مقطّعات که مطلع‌های آنها در زیر نقل می‌گردد، تخلّص شاعر آمده است:

ای برادر چون «عطارد» خامهٔ انشا شکست

چون بود بر اختر‌انم شعر کس را یاوری

علاوه بر این وی دربارهٔ خود می‌گوید و بر هنر خود افتخار می‌کند:

مثال شعر منست آن‌خطّی که محو نگردد　　بسیل حادثه یک‌حرف او ز لوح ضمایر

*

مرا کز سخن گشته‌ام در زبان‌ها　　چو صیت تو در نیکوئی افسانه

همی کرده‌اند آخر ارباب دولت　　به تیر عطا گاه‌گاهی نشانه

از ابیاتِ ذیل بر می‌آید که شاعر در زندگی خود مفلس و بی‌سروسامان بوده و اوقات خود را به عسرت گذرانده است:

فخرالملک ای قوام عالم　　انعام ترا کرانه‌ای نیست

بر شاخ هوات هیچ مرغی　　بی‌دانه و آشیانه‌ای نیست

جز من که در آشیانهٔ من　　جز خرمن ماه دانه‌ای نیست

*

مرا یقین که ترا در ضمیر می‌گذرد　　حدیث را تبهٔ کاه اسپ من گه‌گه

*

از شهر تو که قبلهٔ اقبال دولت‌ست　　ای در نفاذ حاصل دوران بکام تو

نیکو بود که باز رود در صمیم دی　　بی‌چاره یک قبا به غلام غلام تو

*

از دست تو دستار بدست آرم اگرنی — اینک من و صد شهر و در نام کشان

*

وی در مواقع گوناگون بالخصوص در جشن‌های عید از امرا و ثروت‌مندان انعام و خلعت برای خود و فرزند خود طلب می‌کند و ناداری خود را ابراز می‌نماید:

شاید که که قسمت ارزاق خلایق — رزق شعرا را کف راد تو ضمان کرد

*

صاحبا از خصایص دستت — آز در عهد تو کریم شود
از گلستان لطف تو در هند — نفس اژدها نسیم شود
رسم باشد که پرفزون گردد — خلعت بنده چون قدیم شود

*

عید اگر بر دست تو قربان کنم — از کمال لطف تو نبود عجب

*

عید نزدیک و ز اخراجات لابد در دلم
من ندانم تا چه غم مانده است باری مانده است
خاره‌ای فرموده بودی مرمرا روزی وزان
در دل از سودای آتم خارخاری مانده است
جامهٔ درزی تو خر استادیی گر آنچنانک
جبّه نابریده از وی موزه واری مانده است

*

اگر من از بر او خشک لب روم چه عجب — گناه بخت منست این گناه دریا نیست

*

عید آمد و نیست وجه دستار — وین با همه گفت کی توان راست

*

منّت خدای را که مرا آفتاب‌وار انعام تو ز زمرهٔ اقران یگانه کرد

*

این عید مرا بدان یاری یک بار دگر هر آنچه آید

*

مر مرا طفلست کاندر وحشت آباد جهان جان محنت‌کش ازو چون طبع تو خرّم شود
عید شد نزدیک و از طاق خاره می خواهد وان له گرگر بیار دست باشد هم شود (؟)

*

باری روا مدار که تأثیر روزگار بر من کند بعهد تو مر عید را وعید

*

جز بمفتاح کلید تو گشاده نشود قفل حاجت‌که نهادست جهان بر در عید

*

آنجا که خرقه بازی اقبال طالعست در خانقاه جاه تو گردم گلیم پوش

*

بی‌غرامت صوفیانه عید چون نزدیک شد ترک جبّه گفته گیر آخر نباشد کم ز هم

*

اندرین غیبت شش‌ساله که روز و شب او بود چون فاقه و غم عمر گه و روح انجام
برسر اهل هنر نوری تو پر تو مهر روزها سایهٔ شب بود و سحر پردهٔ شام
تا باقبال مجیرالملک یعنی پدرت برسر و سرور اشراف جهان باد مدام
آفتاب نظر سعد فلک باز افکند بکمالات شرف تور ظفر بر ایّام

*

خانهٔ زین من که ویران شد چون دل خصم تو ز بار جهان

*

جمال شعر و طمع همجو وحشت پایست که حال جلوه شود در عروسی طاوس

کدام شاعر مفلس بزر شود قارون
چو شمس خانه توانگر نشد بگنج عروس
مرا کجا بود آن بخت کز نتایج او
ز جام تو نشود پشت پای دامن توس

*

محرومم از وظایف انعام روز و شب
پژمان در آرزوی بیاض و سواد او

*

«عطارد» در انعام ارباب حاجت
باملای کلک تو فرمان نوشته
مرا پیش ازین باشد از دولت تو
برات وظیفه به شعبان نوشته
برات آمد و عید اکنون تو آن را
به ریخ بر چو فصل زمستان گذشته

*

همان کرده‌اند آخر ارباب دولت
به تیر عطا گاه‌گاهی نشانه
تو در نشر احسان ازیشان فزونی
بجز بخت من هیچ دادی بهانه

*

مراکه از همه ابنای روزگار امروز
باختصاص جناب رفیع می‌دانی
اگر به بچۀ گرگ نیاز دریابی
ندا دهی بدو سر گوسفند قربانی

*

هاتفی درگوش جانم گفت هان ای تیره‌روز
بی‌نوائی را درین ره‌نیست جز این راه‌روی
کز سر اخلاص برداری سر آغاز سخن
مدحت صدر علاءالدّین امیر ماه روی
سردی بی‌پوستینی موی دارم روی داد
تا بیارم همچو دولت سوی این درگاه‌روی

«عطارد» یک خطّاط بزرگ معاصر بنام اوحدالدین و شعرای نامدار آن زمان مثلِ ضیاءالدین فارسی، کمال‌الدین سمرقندی، شهاب‌الدین و تاج‌الدین الشهرستانی را توصیف و تمجید می‌کند:

اوحدالدین وجیه ای سر ارباب هنر
نظم را زیور خطّ دل‌آویز کند
سخن بکر مرا وقت عروسی گشته است
چه شود کز سر کلک تو شکر ریز شود

*

ای شهاب‌الدین توئی کز شعرت ترشود چشمهٔ خورشید اگر از اوج گردون بگذرد

●

بسوی شعر تو میلست روح را آری بسوی عرش بود روح قدس را معراج
گمان نبود که کاشان روی ز شهرستان لجاج بود جهانی بسامری محتاج
کنون که رفتی از من تجلّی برسان بنور دیدهٔ حیدر ز کوری حجّاج

●

چون شعر تو (ضیا) خواندم و نوشتم در غایت لطف و دلگشائی
از هر حرفش یکی عمادی وز هر حرفش یکی سنائی

گذشته از این وی از استاد انشاپرداز بلند پایهٔ خود «استاد سخن افضل ایّام ضیاءدین» اسم می‌برد که هر دو در فقر و فاقه و ناداری شریک و سهیم بوده‌اند:

ای گشته «عطارد» را استاد در انشا تو ...

●

ما همچو غریبانیم در مولد خود هر دو با بی‌هنران مانده بی‌کس من و تنها تو
کز ناطقهٔ جسمش روحیش توئی یا من وز معجزه شعرش عیسٰی منمی یا تو

«عطارد» از میان شعرای بزرگ از «سنائی» و «عطّار) توصیف نموده است:

اهل‌فضل ازجاه فخرالملک هرگز برخورند تا ز سیّد عارف «عطّار» باشد پای مرد

●

چون پیداشد در آفرینش آثار صنایع خدائی
از برق ضمیر تو سنائی جان داد بگوهر سنائی

در قسمت هجویات، «عطارد» از اشخاص زیر هجو نموده است:

امام افتخار، سیّد جلال، حمیدالدین، داد ملک الکاشانی، رضی‌الدین، روشن گوهر، شمس حامدی، معزالملک منشاد. بعلاوه وی دربارهٔ یک عجوزهٔ مغنّیه می‌گوید:

دوش ناگه اندر آمد از درم شاهدی ناخوانده همچون آفتاب
زلف او چون روی او تاریک و زرد روی او چون زلف او پر چین و تاب
جام‌های می دمادم می‌دمید بر بساط دسته و چنگ و رباب

از سر مستی گرفتم همچو تب | ور زه هستی بودم چون سراب
گاه بی‌لب بوسه دادم چون قدح | گاه بی‌دندان گزیدم چون شراب
من ندانم تا حمید دین مرا | اندرین معنی چه فرماید جواب

دیوان «عطارد» شامل شصت و نه غزل و صد و پنجاه و چهار رباعی هم می‌باشد. در یک رباعی شاعر ما روزگار جوانی خود را بیان‌کرده:

یک چند بافراط جوانی کردم

و یک رباعی در مرثیهٔ سلطان جهان ابراهیم سروده و در دیگر شخصی بنام اقبال را یادکرده‌است:

ای مرگ چه خواستی ز شاهان قدیم | کز فرق یگان یگان ربودی دیهیم
بی‌سرمایه بخاک کردی تسلیم | ولدانهٔ سلطان جهان ابراهیم

*

اقبال کجائی که مرا یاد کنی ...

اکنون فقط دو رباعی و چند بیت از غزلیاتِ «عطارد» در این جا نقل می‌گردد:

غزلیات

همه زاهدان به میخانه گرو کنند خرقه | بخیال اگر به بینند شبی غزل سرایش

*

سودائیان بی‌اند حیران بگرد کویت | شب‌ها بروز برده دل‌ها تباه‌کرده

*

این غزل را در زهاوی‌ساز و بر عشاق خوان | کاخرای پیوند جان از من بریدن تا بکی

رباعیات

ای از علم تو فتح پرداز فلک | از همّت تو گشته سرافراز فلک
آن اسپ نمد که گفته بودی بفرست | خود اسپ ترا نمد زند باز فلک

*

ما مست شدیم می بیار ای ساقی | چون آوردی دیر مدار ای ساقی
تا یک ساعت بکام دل بنشینیم | در خدمت صدر روزگار ای ساقی

○○○○○○

﴿ هنر طنز و قلمرو آن ﴾

ابوالقاسم رادفر
استاد اعزامی از ایران، دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

"طنز می‌کوشد دشمن را با خنده بکشد. هر چه در این کار موفقیتش کمتر باشد، خشم‌آمیزتر می‌شود. خنده بی آنکه پیروزمندانه و یا همریک[1] باشد، طعن‌آمیز می‌شود و به یک سلسلهٔ یورش‌های آزار دهندهٔ آمیخته با خشمِ بسیار تبدیل می‌گردد."[2]

ضربه‌های نیش قلم طنزنویس بیدار برگردهٔ تودهٔ در خواب رفته فرودآمده و چون جریان برق یکباره آنان را به حرکت و جنبش وامی‌دارد تا به مقصود خود نائل آید. نکتهٔ دیگری که لازمهٔ ایجاد طنز واقعی می‌باشد، ابتکار و نواندیشی طنزنویس است. ابداع معانی تازه و به کار گرفتن کلمات شیرین با درهم آمیختن کنایات و لطیفه‌ها و استعارات دلپسند سبب می‌شود که خوانندهٔ طنز بهتر و از روی میل و اشتیاق بیشتر به عمق مطلب دقیق شده و نتیجه‌ای که موردِ نظرش است، به دست‌آورد.

طنزنویس هنرمند کسی است که حتی روی کلمه و فراز و نشیب کلماتی که در عبارت خود به کار می‌برد، دقت به خرج دهد.

ایجاز هم یکی دیگر از ویژگی‌های طنز خوبست زیرا به‌کار بردن جملات طولانی و کسل‌کننده از ارزش طنز می‌کاهد چون «مثل سائره باید مختصر، مؤثر، موزون و جاندار باشد تا اینکه ذهن خواننده آمادگی درک مطالب دیگر را بکند و سپس جان کلام را بگوید.

---

۱ شوخی‌آمیز، خنده‌آور Humoric

۲ جنگ صدا، فروردین‌ماه ۱۳۵۱.

مطلب مهم دیگر بینش و جهان‌بینی طنزنویس است که از مطالب پیش پاافتاده که دیگران حتی متوجه ظاهر آن نشده و بی‌اعتنا از کنار آن گذشته‌اند، جهانی می‌آفریند سراسر نیازهای انسانی و دردهای اجتماعی که لازمهٔ تعمق و اندیشهٔ بسیار است. طنزپرداز درست رگِ حسّاس جامعه را لمس می‌کند و واقعیات زندگی را در لباس طنز بازآرایی کرده و آن معانی را در قالب کلمات ساده و روشن امّا گزنده بازگو می‌کند. واقعیاتی چون فسادها، پلشتی‌ها، آلام جانکاه رنج آفرین و گاه‌کشنده. و این تنها از طنزنویس با ذوق و تیز فهم برمی‌آید نه کسانی که داعیهٔ طنزنویسی دارند ولی محتوی نوشته‌هایشان چون بیشتر طنزِ مجلاّت روز خالی از ذوق و خصوصیات طنز است. زیرا آنان فقط و فقط باکپی کردن و تقلید نوشتهٔ دیگران و نداشتن ذوق کلماتی بی‌ربط را بهم ربط داده و اسمش را طنز می‌گذارند. البتّه در پیدایش طنز، عامل محیط را نباید از چشم دور داشت. هرج و مرج اوضاع، رواج ظلم و جور، حق‌کشی‌ها، نابسامانی‌های ناشی از عدم عفّت عمومی، تنگ‌دستی و فقر اکثر مردم، افتادن سررشتهٔ کارها به دست اشخاص ناشایست و سود جوی و خودکامه و بسیار عوامل دیگر سبب می‌شود که نوشتهٔ بعضی از گویندگان و نویسندگان خوش ذوق و باریک‌بین موجد طنزهای خوبی بسان طنزهای عبید و دهخدا بشود.

بنابه نوشتهٔ شادروان دکتر یوسفی: "در طنز عبید ـ هر کلمه و عبارتی نیشی و کنایه‌ایست بر جامعه‌ای که در آن مردی و مردانگی مرده و مسخرگی و دلقکی و بی‌آبرویی رایج بود و شیوه‌ای عمومی... در اجتماعی که زنبارگی و هم‌جنس‌بازی رسمی رایج بود و چه بسیار جنگ و نزاع‌های بزرگ و کوچک برسر تصاحب‌زنی یا دست‌یافتن به مال و جاه روی می‌داد، شگفت نیست که پاکدامنی «مذهب منسوخ» خوانده شود و بی‌آبرویی و تردامنی «مذهب مختاره»، یا مردم دست و دل پاک محروم بمانند و

سفیه نامیده شوند و آلودگان بی‌شرم متنّعم باشند و برخوردار."[۳]

طنز هنر ظریفی است و همیشه طنزپرداز در معرض خطر قرار دارد گویی پیوسته بر لبهٔ پرتگاهی عمیق در حرکت است که هر آن بیم سقوط در آن می‌رود "اگر زیاده از حد آن را جدی بگیری تبدیل به دشنام‌نامه می‌شود و اگر زیاده سستش بکنی، بدل به چیز مضحکی می‌شود که خواننده بجای آنکه بخاطر مطالب ارائه شده بخندد به ریش خود نویسنده می‌خندد، و صدی نود قطعات طنزآمیز که امروز نوشته می‌شود، عاری از خصوصیات طنز است و خواننده به راحتی می‌فهمد که نویسنده در نوشتن طنز زور زده است. به دلیل اینکه طنز از یک نقطهٔ نظر شبیه به شعر است و آن اینک هر دو احتیاج به الهام دارند و در عین حال احتیاج به سرشتی دارند که بتوانند تخیل خود را با سیلانِ کامل خواه در عرصهٔ تصاویر طنزآلود و خواه در عرصهٔ تصاویر شعری ـ به کار اندازد.

اغلب نویسندگان مطبوعات که طنز می‌نویسند، فاقد تخیل طنز آفرین هستند و به زور می‌خواهند طنز بنویسند و البتّه نتیجه این می‌شود که بجای طنزِ هنری، طنز چیزی می‌شود مضحک و لوس... علتش اینست که بسیاری از طنزنویسان مطبوعاتی امروز طنز را با مطربی و دلقکی و شیشکی و پوزخند، عوضی گرفته‌اند... و حتی گاهی نویسندهٔ طنز چون «مینیاتوریستی» آهسته و بتدریج و با ظرافت تمام بنای پیچیدهٔ طنز خود را می‌سازد. هستند هنرهایی که در آنها می‌توان گل و گشاد کار کرد؛ حتی احساساتی شد؛ حتی شعار داد؛ حتی بیش از حد جدی شد؛ بیش از حد ذهنی، بیش از حد عینی شد؛ ولی در هنر طنز باید تناسب کامل بین وسعت و تنگنا، احساس و عمل، ذهنیّت و عینیّت وجود داشته باشد. به دلیل اینکه هدف طنز عبارتست از رسیدن به خنده از فوری‌ترین و کوتاه‌ترین راه‌ها. طنز با این قصد که اثر طنزآمیز باید بلافاصله پس از خواندن تولید خنده و یا تولید حسّ خنده بکند، ساخته می‌شود. نویسندهٔ طنز، در آرامش تمام دنیایی

---

۳ غلام حسین یوسفی: شوخ طبعی آگاه، از انتشارات مجلهٔ ادبی یغما، آبان‌ماه ۱۳۵۱، ص ۱۱-۱۰.

بوجود می‌آورد که هر جزئی از آن خنده‌دار است. و با وجود این طنز هرگز از زندگی دور نیست بلکه قسمتی از زندگی انسان، بویژه قسمتی که مضحک و خنده‌دار است، در برابر چشم خواننده نمایش داده می‌شود.[۲] و از این جهت طنز دهخدا بهترین نمونهٔ طنز است. هنر دیگر طنز اینست که در عین تلخی پُر امید باشد و تسکین دهنده.

قلمرو طنز

طنز از آنجا آغاز می‌شود که رعایت حقوق دیگران نشود و آزادی توأم با مسئولیت موردِ تعدی واقع شده و بی‌بند و باری و هرج و مرج به عنوان آزادی تبلیغ گردد. نظام جامعه در مسیر درست و سیر طبیعی خود مورد تهدید قرار گیرد. ستم و تجاوز در اشکال گوناگون چهره نماید. منادیانِ آزادی خود عاملان بدبختی و جلادان فکر و اندیشه و آزادی گردند. فکر و اندیشه که باید چون چراغی فراراه افراد جامعه و راه‌گشای مشکلات و محرومیت‌های مردم مظلوم و رنجیده باشد یکباره تغییر جهت بدهد. در نهایت ترقّی و اعتلا جای خود را به انحطاط و سقوط می‌دهد. پویایی اندیشه و حرکت ناشی از آن کم کم به رکود می‌انجامد. وقتی که رکود و انحطاط فرهنگی در تار و پود جامعه ریشه‌دواند، آن را چون کرم از رگ و ریشه می‌پوساند زیرا توقف فکر و اندیشه و فقر فرهنگی چیزی نیست که بشود به سادگی از کنار آن گذشت و آن را به فراموشی سپرد و بزودی جبران ضایعات و کمبودهای ناشی از آن را کرد. سال‌ها نیرو و تلاش مستمر نیاز است تا سرچشمه‌های اندیشهٔ تابناک و زایا که به وسیلهٔ افکار گمراه‌کننده و منحرف عقیم شده بود، شکوفایی و زایندگی خود را بازیابد و زلالِ فکر و پویایی اندیشهٔ سالم و درست را در کالبد مرده و تحلیل رفته اجتماع رسوخ دهد تا به مدد مصلحان و دل‌سوزان جامعه به نشو و نما ادامه داده و به بار بنشیند و ثمر دهد.

وقتی در جامعه‌ای اعمال خلاف انسانی در زمینه‌های فکری، اجتماعی، سیاسی،

---

۲. رضا براهنی: قصه‌نویسی، تهران، اشرفی، ص ۱۰-۵۰۹ با مختصری حذف.

مذهبی، اقتصادی و فرهنگی صورت گرفت و عواملی به هر نوع در صدد جا انداختن و تثبیت آن برآمدند، اینجاست که هنرمندان و اصلاح طلبان وظیفه و رسالت‌شان ایجاب می‌کند که دست به اقدام بزنند و طنزنویس بنا بر هدف و جهتی که انتخاب کرده تا پردهٔ تزویر و ریا از روی نابرابری‌ها بردارد، در انجام این امر وظیفهٔ سنگین‌تری به عهده دارد. البته اگر این اقدام مبتنی بر یک جهان‌بینی درست و مسئولانه نباشد، در دراز مدت نتیجهٔ عکس می‌دهد و طنز حربهٔ آگاهی و بیداری به عامل سرکوب و اختناق تبدیل می‌شود و حاکمیت ستم‌گران و کارفرمایان را در شکل‌های گوناگون برگردهٔ محرومان و فلاکت‌زدگان جامعه بار می‌کند. اگر حسن نیت و قصد خدمت هم در میان باشد، بازکوشش انجام شده صرفاً در حد یک مسکن پایین می‌آید و نمی‌تواند شفا دهندهٔ دائمی و آخرین دوا باشد. لذا زیر بنای فکری صحیح مبتنی بر جهان‌اندیشی درست می‌تواند طنزنویس را دارای قلمی همچون تیغ تیز برای شکافتن اندام عفونی و دمل‌های چرکین جامعه کند و این‌گونه طنزپردازان و هنرمندان متعهد و مسئول هستند که خدمت‌شان به نفع عموم مردم دست بستهٔ پای در بند انواع بی‌عدالتی‌ها و زورگویی‌ها تمام می‌شود. اینجاست که طنز همچون ادبیات راستین و متعهد به بازگوکردن حوادث زندگی به صورت‌های نو و جدید کمر می‌بندد و آینهٔ افکار و تجلیات درونی انسان‌ها می‌شود. مهارت طنزپرداز اگر درست در پرداختن یک اثر هنری به‌کار گرفته شود می‌تواند چنان صحنه‌هایی بیافریند که چون تصویری حقیقی و زنده از برابر دیدگان عبور کند تا حدی روشن که ما بتوانیم آنها را لمس کنیم و بفهمیم و آن‌چنان در بیننده و خواننده تأثیر بگذارد که عامل حرکت و جهتی برای بهترسازی خود و جامعه شود. آری ادبیات حقیقی و طنز واقعی آموزگارانی هستند که از حقایق تلخ سرپوش برمی‌دارند و عدم تساوی‌ها و نابرابری‌ها را لخت و عریان با حالت خشم و نفرت به نمایش می‌گذارند و رسواگر مادر دردها و حق‌کشی‌های خانمان برانداز می‌شوند و علاوه بر کشف دورویی‌ها و ظاهرسازی‌ها روح مسئولیت و

خیرخواهی را در انسان‌ها بیدار می‌کنند.

به بیان دیگر طنزپرداز از سرِ واقعیت بر می‌خیزد، واقعیتی که با آن رویه‌رو هستند، واقعیتی که از وقایع روزمرّه و روابط اجتماع شکل می‌پذیرد.

"خطاب طنز با مردمان آگاهست که هنوز گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن دارند یا دست کم قلبی برای اندوه‌گین شدن. طنزاندیش ما را با دشمن بی‌امان، با خودمان رویه‌رو می‌کند که: اکنون مصاف را با غولی که در درون داری بیازمای! نمی‌گویم که طنز قلمرویی این‌گونه کوچک و فردی دارد. اگر به یک فرد می‌پردازد، از آن‌روست که آدمی را آجری از یک بنای کج می‌بیند مگر این بنای کج از صد هزاران آجر ناهموار بر نیامده است؟ این یساولان و قراولان، این حاکمان و محکومان، کام‌جویان و کام‌بخشان، لعبتگان و لعبت‌بازان را بنگرید!

طنزپرداز به هر کدام از اینان بپردازد این معماری پریشان را نیز محکوم کرده است. امّا این را می‌داند که هر جا و بی‌جا نباید تیشه‌اش را فرودآورد وگرنه آواری خواهد بود برسرِ خویش یا بی‌گناهان دیگر. تیشه اگر در دست توست و اگر خود دیوانه نیستی یا عمله‌ای در فرمان این معماران پریشان‌ساز، باید بجایی بزنی و آنچنان بزنی که براین عمارت، گچ بری‌های تفنن، آجرهای رسوایی، پنجره‌های تحمیق و نمای تزویر و ریا فرودآید."[5]

طنزآوران قلم را چون پتکی برسر جباران و ستمگران تاریخ و عاملان بدبختی و فلاکت مردم می‌کوبند. خیانت‌ها و دورویی‌ها، سرسپردگی‌ها و وطن فروشی‌ها، دین فروشی‌ها و ناحقی‌ها نباید از ضربهٔ تازیانهٔ قلم طنزنویسان در امان بماند.

در طول تاریخ، از اعصار و قرون گذشته تاکنون همیشه دو جریان بر تاریخ حاکم بوده است. گروهی که به انحاء مختلف و در چهره‌های گوناگون بر گردهٔ مردم سوار بوده و به ناحق از حقوق گروه دیگر که مردمی محروم و ساقط از هستی بوده استفاده کرده و

---

۵ جواد مجابی: یادداشت‌های بدون تاریخ، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۱۵۰.

انواع خفت و خواری را بر آن ستم‌دیدگان روا داشته‌اند. نابرابری و فلاکت را به اوج خود رسانده‌اند. مشاهدهٔ این‌گونه بی‌عدالتی‌ها و حق‌کشی‌ها به صورت‌های گوناگون و در ابعاد گسترده باعث تأثر طنزنویس می‌شود و اینجاست که قلمرو طنز آغاز می‌گردد.

سرانگشتِ معجزه آسای نویسندهٔ طنز و ترسیم‌گر تصویرهای طنزی می‌تواند به وقایع ملموس و ناملموس گریبانگیر جامعه شخصیت و جان بدهد و چون نقاشی هنرمند صحنه‌هایی از ظلم‌ها و پرده‌دری‌ها و هرگونه فساد و بدی را که جامعه با آن روبه‌روست، بسیار عمیق و دقیق ترسیم کند و گل زخم‌ها و جراحت‌های این محکومان همیشهٔ تاریخ را مرهم نهد.

در هر گروه و اجتماعی وقتی راستی و حقیقت مورد هجوم عده‌ای زورمند و قلدر قرار می‌گیرد و تضاد با هر چه در مسیر واقعیت و صفات انسانی و حقوق مردمی است پیش می‌آید، آنجاست که حوزه و قلمرو کار طنزنویس و طنز آغاز می‌شود.

زیرا "طنز شیوه‌ای است مؤثر و گیرا در هنر بیان نویسندگی. طنز یعنی اینکه انسان مهمترین مطالب و مباحث را با لطیف‌ترین و در عین حال تیزترین و برنده‌ترین کلمات بیان کند و بنویسد".

قلمرو طنز بسیار گسترده است و از آن (در صورت داشتن ایدئولوژی و آرمان اجتماعی و سیاسی) می‌توان در راه بیداری توده‌ها سود جست و مردم را به تلاش و تحرک واداشت و به اندیشه انداخت... در طنز، نویسنده پایه‌های «مبارزه با پلیدی» را پی‌ریزی می‌کند و دردها را می‌شناساند و هدف‌ها را مشخّص و متمایز و آشکار می‌سازد.

قلمرو طنز در ادبیات توده‌ها تفاوت‌هایی دارد و از این روست که برگردان مطالب و داستان‌های طنزآلود به زبان دیگر، تازگی و برندگی خود را دقیقاً دارا نخواهد بود و تأثیرش کاهش می‌یابد."[۶]

۶ احمد خلیل‌الله مقدّم: طنز چیست، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۷.

سال درگذشت حکیم سنایی

دکتر سرور همایون پوهاند
دانشگاه کابل، کابل

در مجلهٔ قند پارسی (شمارهٔ زمستان ۱۳۷۱) مقاله‌ای از پرفسور نذیر احمد به عنوان «تاریخ درگذشت سنائی» بچاپ رسیده بود. چون شمارهٔ مذکور قند پارسی به دست مبارک دانشمند گرامی افغانستان جناب پرفسور سرور همایون رسید، ایشان در پاسخ به مقالهٔ استاد نذیر احمد مقاله‌ای مرقوم فرمودند و از سر لطف برای چاپ در این مجله ارسال نمودند. باید عرض شود که جناب پرفسور همایون کارهای تحقیقی و ارزشمندی دربارهٔ سنائی انجام داده بچاپ رسانده‌اند. مقالهٔ جناب استاد همایون با تشکر از ایشان خدمت خوانندگان گرامی قند پارسی تقدیم می شود. (مدیر)

... عطف به نامهٔ سراسر محبت آمیزتان و ارسال مقالهٔ دانشمند بسیارگرامی آقای پرفسور نذیر احمد به عنوان «تاریخ درگذشت حکیم سنایی»، در مجلهٔ «قند پارسی» (شماره زمستان ۷۱) که لطف نمودید و ضمناً خواسته بودید اگر سخنی در این مورد دارم بنویسم که در آن مجله چاپ شود. اینک در چنین موضوعی که اگر کسی خواهد حق مطلب را اداکند، باید رساله بنویسد و من خیلی درگیر این مطلب بوده‌ام. اگر کوتاه سخنی کنم چندان آسان نباشد. بهرحال خدارا به مدد می‌خوانم و می‌کوشم مطالب را دسته بندی نموده، از مهم‌ترین آنها اختصاراتی خدمت‌تان تقدیم نمایم.

۱- از هر کس به خود جناب آقای دکتر که دربارهٔ حکیم سنایی نشریات نموده، روشن‌تر است و می‌دانند که تاریخ وفات سنایی از سال ۵۲۵هـ تا سال ۵۹۰هـ، و نه

سال ۵۴۵هـ، پراگنده است. معلوم است که برخ معظمی از این سنوات را امروز می‌توانیم دور بریزیم و فقط روی دوسه‌تای آنها که درست یا نزدیکتر به درست و به نظر برخی عین درست‌اند، مکث نماییم و از غربال تحقیق بیرون‌کشیم و به یک نتیجهٔ نهایی برسیم.

می‌فرمایند که آقایان محمد قزوینی در حواشی چارمقاله، مجتبی مینوی نیز در حواشی همین کتاب، و عبدالحی حبیبی در مقالهٔ «تاریخ درگذشت سنایی» در سمینار کابل، ۱۹۷۷، سال ۵۴۵هـ را تاریخ درگذشت آن شاعر غزنه قرار داده‌اند. امّا این شاید درست نمی‌آید (ختم قول دکتر نذیر احمد).

در سطور فوق چند نکته قابل دقت است:

الف: تا آن‌جا که به این بندهٔ حقیر معلوم است، آقای قزوینی در حواشی چارمقاله سال وفات سنایی را، به پیروی از تقی‌کاشی در خلاصة الاشعار یک بار ۵۴۵ نوشت و بعد، در خاتمهٔ تفسیر ابوالفتوح رازی آن نظر را ردّ نمود و سال ۵۲۵ را سالِ وفات حکیم دانسته بدین استنتاج خود شکر خدای را به جای آورده است.[1] همین‌گونه آقای مجتبی مینوی در مقدمهٔ منظومه تحریمة القلم حکیم سنایی (نشر شده‌در فصل‌نامهٔ فرهنگ ایران‌زمین) با بررسی روز یک‌شنبه ۱۱ شعبان (روز وفات حکیم) در جداول وستن‌فیلد نتیجه‌گرفته‌اند که سال وفات سنایی سال ۵۴۵هـ بوده است. امّا عرض من این است که این نتیجه درست و دقیق آقای مینوی بلامعارض نیست، زیرا من دریافته‌ام و شما هم می‌توانید تدقیق نمایید که در سال ۵۲۹ نیز ۱۱ شعبان به روز یک‌شنبه واقع می‌شود. پس واضح است که از قرار محاسبهٔ مذکور سال ۵۲۹ در برابر سال ۵۴۵ متنازع واقع می‌شود. این شک و گمان در صحت سال ۵۴۵ وقتی افزایش می‌یابد که می‌بینیم بعضی از دانشمندان سال ۵۲۹ را هم سال وفات حکیم پنداشته‌اند و در مقدمهٔ نسخهٔ خطّی دیوان حکیم که در کابل عکسی چاپ شده، نیز همین سال ۵۲۹

---

۱ چارمقاله، تعلیقات، ص ۱۳۷.

مندرج است. درست است که قول تقی کاشی هم نتیجه مجتبی مینوی را مستند می‌گرداند، امّا چون تقی کاشی از دانشمندان متأخر (قرن یازدهم) است و عقیدهٔ خود را به کدام سند معتبری متکی نگردانیده و به دلایلی که از این پس خواهم گفت، قول او مفید یقین و محل اطمینان نتواند بود. بویژه که سخنان عبدالرّحمان جامی را داریم که سال وفات حکیم را ۵۲۵ هـ نوشته است[۲]، می‌بینید که بیان تقی کاشی که نویسندهٔ متأخر است و آنچه نوشته متکی به سندی و ارائه مأخذی هم نیست، در قبال قید مولانا جامی که عالم و دانشمند است، حدود یك و نیم صد سال نسبت به کاشی به زمان سنایی نزدیک‌تر و مرتبهٔ علمی او به کرات نسبت به تقی کاشی افزون‌تر و کتابش تالی طبقات الصوفیهٔ خواجه عبدالله انصاری است، رنگ می‌بازد. در چنین حال این پرسش مطرح می‌شود: آیا می‌شود در قبال سند معتبرتر جامی به قول کاشی از دیدهٔ شک و تردید نگاه نکرد؟ آقای مینوی متأسفانه این تحقیق خود را خوب سفت و برای شک و گمان غیر قابل نفوذ نگردانیده است. همین‌گونه دانشمندان دیگری که بعد از و سال ۵۴۵ را سال وفات حکیم دانسته‌اند، سخن او را درست پذیرفته‌اند و از خود استدلالی و تحقیقاتی ندارند و چون دانشمندان مشارالیه را، از روی سایر نوشته‌هایش خیلی موشگاف شناخته‌اند، درپی تحقیق مزید نرفته‌اند. امّا اجازه دهید که من هیچ مدان از هر کسی -در هر مقام علمی که قرار داشته باشد- حق داشته باشم دلیل و برهان آخرین طلب کنم.

آمدیم به مقالهٔ استاد عبدالحی حبیبی. باید گفت جناب آقای پرفسور شاید حق داشته‌اند که آقای حبیبی را در افغانستان یگانه کسی بدانند که دربارهٔ سال وفات حکیم از سال ۵۴۵ هـ طرف‌داری کرده‌اند، چون ایشان در کابل صرف به متن سمینار توجّه داشته و از سایر نشریات همزمان و گذشته‌تر این موضوع

---

۲ نفحات الانس، تهران، توحیدی‌پور، ص ۵۹۸.

بی‌اطلاع مانده‌اند. بدین رابطه توجّه جناب پرفسور را به دو پرسش جلب می‌کنم:

یک: آیا آقای حبیبی در کابل اولین کس بوده که سال ۵۴۵ را وفات حکیم خوانده است؟

دو: آیا آقای حبیبی در مقالهٔ مذکور توانسته‌اند ثابت کنند که سال وفات حکیم سال ۵۴۵هـ بوده است؟

دربارهٔ پرسش اوّل باید گفت: نویسندهٔ این سطور خیلی پیش از ایشان این موضوع را در نشریات کابل مطرح نموده و سال ۵۴۵هـ را سال وفات حکیم دانسته‌ام. در جلسات تدارکاتی مجلس بزرگداشت حکیم سنایی که به جز آقای حبیبی، بزرگوارانی از قبیل سید قاسم رشتیا، دکتر روان فرهادی، مایل هروی، دکتر یعقوب واحدی و بسیار دیگر حضور داشتند، پیشنهاد مستدل مرا که وفات سنایی را به سال ۵۴۵ می‌دانستم، هیچ‌کس قبول نداشت تا بالاخره پذیرفته شد و به سنگ‌تراش اجازه داده شد که این تاریخ پیشنهادی مرا روی لوح جدید آرامگاه نقر کنند. به علاوه دو ماه قبل از تدویر سمینار[۳] در جریدهٔ انیس مقالات من در این باره نشر شد که مقاله بیستم اسد و هفتم سنبله بویژه به رابطهٔ سال ۵۴۵ به حیث سال وفات حکیم استدلال شده است. بعلاوه در کتاب «حکیم سنایی و جهان‌بینی او»[۴] که خیلی قبل، برای همین سمینار به طبع سپرده شده بود، همین عقیده را ثبت کرده‌ام. همین‌گونه است در کتاب «تکملهٔ ریاض الارواح»[۵] به قلم نویسندهٔ این سطور که برای همین سمینار تدارک شده بود. در مقالهٔ نویسندهٔ این سطور به عنوان «طریق التحقیق و حکیم سنایی غزنوی» نیز اشاره به سال وفات حکیم در سال ۵۴۵ رفته است که جناب پرفسور در روز ایراد این کنفرانس حضور داشتند.[۶]

---

۳ ۲۵ میزان، اوّل عقرب ۱۳۵۶ ش.

۴ چاپ بیهقی، ص ۷۱.

۵ همان، ص ۲.

۶ مقاله، ص ۴.

پاسخ به پرسش دوّم ما را از این سخنان کم اهمیت به متن موضوع می‌برد. آقای حبیبی متأسفانه نتوانسته‌اند ثابت کنند که سال ۵۴۵ سال وفات حکیم بوده‌است. تفصیل این موضوع به خود استاد محترم نیز مفید خواهد گشت چه ایشان شک کرده‌اند که ۵۴۵ سال وفات حکیم بوده است.

آقای حبیبی به جز مقالتی که در سمینار مذکور تحت عنوان «تحقیق بر تاریخ وفات حکیم سنایی» خواندند و در آن مقالت درپی اثبات این مطلب شده‌اند که سال ۵۴۵ سال وفات حکیم بوده است و آن‌جا از حاصل جست و جوی نویسندهٔ این سطور نیز استفاده و یادآوری می‌کرده‌اند.[۷] مدتّی بعد رساله‌ای هم به عنوان «تاریخ گویی به تعمیه در اشعار قدیم دَرّی» از سوی اکادمی علوم افغانستان چاپ نمودند (سال ۱۳۶۰) که ستون فقرات تحقیقات‌شان را اثبات همین سال ۵۴۵ راجع به تاریخ وفات حکیم سنایی می‌سازد. ایشان در این رساله هجده پارچهٔ شعری را برشمرده و نقل نموده‌اند که در آنها به صورت معمّا سال ۵۴۵ سال وفات حکیم سنایی آمده و یا شعری از سنایی را آورده‌اند که به شیوهٔ معمّا تاریخ وفات کسی در آن کارگذاری شده که به پایان حیات حکیم سنایی دلالت می‌کند. امّا اعتراف باید کرد که تعمیه و شیوهٔ ساختار و بازگشایی آن به‌گونه‌ای است که فقط خود استاد بدان دست یافته و پیش از ایشان در پردهٔ خفا مستور مانده بود. نکتهٔ جالب در همهٔ مثال‌ها این است که معمّاها فقط به یک شیوهٔ خاص گشوده می‌شود. به عبارت دیگر جناب استاد فورمولی را به دست آورده‌اند که شاعر هنگام ساختن معمّا همان فورمول را در نظر داشته است. بنا بر این به حدس قاطع می‌توان گفت که آن هجده شعر در واقع به یک فورمول بر می‌گردد. معنای این سخن آن است که استدلال‌های‌شان در واقع استدلال واحد است. و اگر این کار تحقیقی تفصی داشته باشد، هم همین است، زیرا اگر خدای نخواسته فورمول نادرست ثابت شد، دلایل و اسناد هجده‌گانه

---

۷ رک: مقاله، ص ۸.

فرو می‌باشد و یا اگر یکی از اشعار هجده‌گانه باطل کنندهٔ فورمول درآمد، فورمول فرو می‌باشد. بدبختانه در مورد کار آقای حبیبی همین‌گونه اتفاق افتاده است.

من طبق وعده به اختصار می‌کوشم و از مجموع هجده مثال به یک نمونه اکتفا می‌نمایم:

استاد حبیبی گوید: سنایی قصیده‌ای دارد که از زبان نظام‌الملک محمد بهروز آن را سروده و این پارچه روی سنگ گور وی نوشته بودند. بقایای قصیده هنوز روی سنگ شکسته گور او باقی است. دو بیت اوّل و آخرش:

ما فرش بزرگی به جهان بازکشیدیم	صدگونه شراب از کف اقبال چشیدیم

ما را همه مقصود به بخشایش حق بود	المنة‌لله که به مقصود رسیدیم

بعد استاد، طبق نمونه‌های دیگر، از محاسبه ارزش واژه‌های دو مصرع بیت مقطع بر اساس فورمول خاصی (که در رساله مندرج است) سال ۵۴۴ را استخراج می‌نماید که گویا سال وفات نظام‌الملک وزیر غزنوی بوده است. استاد می‌فرماید که چون سنایی در این بیت از سال ۵۴۴ حرف می‌زند، پس باید وفات او پس از این سال یعنی سال ۵۴۵هـ باشد. می‌بینید که استدلال خیلی محکم به نظر می‌رسد، امّا متأسفانه چنین نیست، زیرا نویسندهٔ این سطور ابیات هفتم و نهم و همین بیت مقطع را در کتاب کشف اسرار رشیدالدّین میبذی که بر اساس تفسیر خواجه عبدالله انصاری به سال ۵۲۰هـ شروع به تصنیف نموده و این ابیات بالترتیب در مجلدات دوم (ص ۲۸۵)، چهارم (ص ۲۶۹) و هشتم (ص ۲۲۰) آمده پیداکردم، و به نظر من چنین می‌نماید که:

۱- هر چند در دیوان سنایی گفته شده که این اشعار برای سنگ گور محمد بهروز (ممدوح ابوالفرج رونی متوفی پس از سال ۴۹۲هـق) بوده ولی از شعر استنباط نمی‌شود که سنایی خود آن را به قصد گور سنگ محمد بهروز یا کس دیگر سروده است. بگذریم از این که آقای حبیبی در رسالهٔ مذکور محمد بهروز را یک نفر دانسته در صورتی که محمد فرزند بهروز بوده است.

۲- مطلب دیگری که بدین رابطه قابل یادداشت است و به خود جناب پرفسور جداً مربوط می‌شود، این است که همین ابیات و بقیه آنها در مکتوب نهم حکیم سنایی، به آدرس عمر خیام (متوفی بین سال‌های ۵۰۶ و ۵۲۶)[۸] نقل شده؛ این قصیده در فضایی سیر می‌کند که دلتنگی بر حکیم سنایی چیره است. نوکر حکیم را در هنگام اقامت نیشابور متهم به سرقت نموده‌اند و سنایی در نامه از عمر خیام استمداد نموده که در رفع تهمت اهتمام ورزد. این نامه از هرات صادر شده یعنی شهری که در آن قبلاً خواجه عبدالله انصاری می‌زیسته و رشیدالدّین میبذی تفسیر کشف الاسرار را بر اساس تفسیر خواجه عبدالله در سال ۵۲۰هـ شروع به تصنیف نموده است. بنا بر این اطمینان دارم که آن شعری که بعداً در غزنه توسط خود حکیم شامل دیوان گشته اصلاً در غزنه سروده نشده و بهروز وزیر پادشاه غزنوی و ساکن غزنه بوده و مرگش دلیل وجودی این شعر نبوده است، هر چند استبعادی ندارد که بعداً آن را برای گور محمد بهروز برگزیده باشند.

در صورتی که برداشت فوق به رابطهٔ آن مطلب محلّی از اعراب داشته باشد، معلوم نیست. چگونه می‌شود که از آن بیت تاریخ ۵۴۴ را بتوان استخراج نمود؟ چگونه ممکن است حکیم سنایی پیش از مرگ محمد بهروز (که استاد حبیبی عقیده دارد در سال ۵۴۴ روی‌داده) یعنی پیش از وفاتِ عمر خیام که در ۵۲۶ یا پیش از آن اتفاق افتاده، و حتی قبل از سال ۵۲۰ق که شاهد تصنیف کشف الاسرار میبذی بوده، از وفات محمد بهروز در سال ۵۴۴ علم به غیب داشته و پیش پیش برایش مرثیه نوشته و در آن حتی روز وفاتش را طوری مندرج گردانیده که باگذشت تقریباً نهصد سال غیر از آقای حبیبی کسی نتوانست آن را بخواند و بداند.

۸ تاریخ ادبیّات در ایران، صفا، ۵۲۷/۲.

نتیجه اینکه، با وصف آنکه اصل قضیه یعنی وفات حکیم به سال ۵۴۵ق درست است، و بدین مطلب بر خواهم گشت، استخراج و استنباط سال ۵۴۴ از شعر سنایی، برای به کرسی نشاندن این نظر که او در سال ۵۴۵ چشم از دنیا پوشیده، از بیخ نادرست است. آقای حبیبی در مقالهٔ «تحقیق بر تاریخ وفات حکیم سنایی» نوشته: سنایی اواخر سلطنت بهرام شاه و حملهٔ حسین جهان‌سوز بر غزنه و حادثهٔ حریق این شهر را درک نموده بود.[9] در حالی که چنین نیست زیرا حادثهٔ غزنین که در اواخر سلطنت بهرام شاه روی‌داد، حادثهٔ اخیر و حریق غزنین به دست لشکریان غزنژاد سلطان حسین غوری در سال ۵۴۷ و احتمالاً در سال ۵۴۶ بوده است و اگر سنایی در سال ۵۴۵ وفات یافته باشد، او نمی‌توانسته این حادثه را درک کند و حقیقت هم همین است. چون سنایی در حادثهٔ نخستین در سال ۵۴۳ زنده و شاهد حادثه بوده و به همین دلیل در آثار خود غوریان را هجو نموده در نوبت دوم که غوریان تسلط یافتند مزارات متبرک این شهر و از جمله آرامگاه سنایی را متلاشی نمودند.

در سطور فوق نوشتم که سنایی به سال ۵۴۵ درگذشته. دلیل من برای این ادعا نه فقط تطبیق سنوات است، بلکه شواهدی است که از آثار سنایی به دست آورده‌ام. پرسش آقای خلیل‌الله خلیلی واقعاً دقیق و برجا بوده که اگر سنایی به سال ۵۴۵ درگذشته چرا از حادثه غوری و تصرف غزنه به واسطهٔ سیف‌الدّین در سال ۵۴۳ ذکری در آثار او دیده نمی‌شود. استاد خلیلی می‌فرماید که چرا این حادثه در دیوان یا حدیقه انعکاس نیافته است.[10]

باید گفت نویسندهٔ این سطور نیز روز وفات حکیم یعنی یکشنبه یازدهم شعبان را به کمک جدول گرنویل به سال ۵۴۵ تشخیص نمودم ولی متوجّه شدم که سال ۵۲۹ نیز از

---

۹ ص ۷.

۱۰ احوال و آثار حکیم سنایی غزنوی، چاپ اول، ۱۳۱۵، ص ۱۷۳ چاپ دوم، چاپ بیهقی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۳.

این ویژگی انطباق یکشنبه و یازدهم شعبان برخوردار است. بنا بر این دیوان حکیم و حدیقهٔ او را دقیقاً از نظر گذراندم، و خوشبختانه به ابیاتی در این آثار روبه‌رو شدم که گره‌گشای کامل بود. حکیم سنایی اگرچه صوفی و عارف به معنای دقیق کلمه بود، ولی او به پیروی از مذهب خود یعنی مذهب ابو حنیفه خلیفه و سلطان را بر طبق نص قرآن مجید اولوالامر و واجب الاطاعت می‌دانسته و سرکشی از اطاعت او را بغاوت می‌فهمیده است. اینست که او غوریان را صریحاً هجو نموده و تصرف غزنه را امری برخلاف شرع تلقی کرده است. فصلی که حکیم سنایی در حدیقه به ستایش و پند و اندرز بهرام شاه اختصاص داده خیلی وسیع است. من از خلال آنها بعضی ابیات را به قید صفحه نقل می‌کنم که بیانگر دلاوری‌های شخصی بهرام شاه و سپاهیان او و زبونی لشکر مزدور غور بوده است. خوانندهٔ محترم متوجه خواهد شد که این ابیات با آن همه روشنایی چگونه تا امروز از دیده پنهان مانده است:

دشمنان شهنشه فیروز روزشان چون شب است و شب بی‌روز[۱۱]

در ستایش لشکریان گوید:

چابکان خطا و فرخارند ماهرویان چاچ و بلغارند
کرده از گرز و نیزه بر دشمن استخوان آرد و پوست پرویزن
تیغ بهرام شاه بن مسعود خصم را همچو آتش موقود
باغیان را ز بیم بر سر چاه شده از بیم چرخ و ناوک شاه
دلوهای دریده تارک شان رشته‌های گسسته ناوک شان
هر که جست اندران ولایت صدر از سر جهل بود نز سر قدر
که نزیبد ز بهر ملک و ثواب خرس بر تخت و خوک در محراب
بود باغی ز بغی و فسق و فساد چو بقایای قوم هود ز عاد

---

۱۱ حدیقه، ص ۵۲۷.

دل هر یک ز بغی و کینه چو نار	اسپ چون کوه و مرد همچو چنار[۱۲]

*

گر چه مرغان تیز پر بودند	ورچه ماران مور پر بودند
در زمان شان ز شاه دولت یار	باب زن نیزه بود و سله حصار
کرد خصم بی‌آب را در خواب	سرش از تن جدا چو کوزه آب
چه بزرگ و چه خرد باغی غور	چه فراز و چه باز دیده کور
آن چنان بر مصاف چیر شده است	راست‌گویی که شرزه شیر شده است
باغیان را همه به نوک سنان	کرد در یک زمان تن بی‌جان

این بخش تا پایان (ص ۵۴۲) سراسر در ستایش بهرام شاه و سپاهیان او و در تقبیح و هجو باغیان غور است چه در محتوای این بخش حدیقه واژه غور و غوریان مکرر شده است.

چون حادثهٔ لشکرکشی غوری بر غزنه در سال پایان زندگی سنایی روی‌داده و در این وقت که هم مجال شاعر تنگ بوده و هم ضعف پیری و بیماری بر وجودش استیلا داشته، ناچار انعکاس حوادث در آثار کمتر دیده می‌شود. با این ضعف حتّی در دیوان او هم نمونه‌هایی از این حالت را به دست آورده بودم که این‌جا تکرار می‌نمایم.

سنایی در قصیده‌ای به مطلع:

درین لافگاه ارچه پیروز زورم	زبد سیرتی سغبه شر و شورم

از احوال خود سخن میراند، تا آن‌جا که می‌گوید:

چو حورم نهان و چو هور آشکارا	ولیک از حقیقت نه حورم نه هورم
بدین باد و توش و سر و ریش گویی	سنایی نیم بو علی سیمجورم
چو شار و چو شیرم به لاف و به دعوی	ولیک از صفت چون اسیران غورم[۱۳]

---

۱۲ همان، ص ۵۲۹.

۱۳ دیوان، رضوی، ص ۳۷۳.

واضح است که در نمونه‌های فوق، بویژه در بیت سوم سخن بر سر لاف و گزاف شیران و شاران غور و غرجستان که در مصاف بهرام شاه زبون و اسیر شده‌اند و سندی است برای اثبات این مطلب که سنایی در سال ۵۴۳ بر حیات و شاهد پیروزی بهرام شاه بر سیف‌الدّین سوری بوده است. نکته‌ای که ذکرش این‌جا ضروریست، اینست که سید حسن اشرف قصیده‌ای در ستایش بهرام شاه به مناسبت این فتح او در کابل بر غوریان دارد که مادهٔ تاریخ آن را دوم محرّم ۵۴۴ می‌گوید. بهرحال این تاریخ به نتیجه‌گیری من تأثیر منفی ندارد.

اکنون باقی می‌ماند آخرین کلمه به رابطهٔ مقاله جناب پرفسور که گویند سال ۵۴۵هـ برای وفات حکیم سنایی صحیح نمی‌نماید و استنادشان در این نکته بر کتاب بستان العارفین و تحفة المریدین منتخب رونق المجالس است که در سال ۵۴۳ استنساخ شده و چون در این کتاب نامه‌ای از حکیم سنایی نقل شده که در عنوان آن حکیم سنایی را به دعای رحمةالله علیه یادکرده‌اند، نتیجه‌گرفته‌اند که حکیم در سال ۵۴۳ متوفی بوده است. بگذریم از این که ایراد این دعا به کسی دلالت قاطع به رحلت او از این دنیا نمی‌کند، اگر هم چنین باشد این را باید از باب اشتباه نویسنده یا کاتب و از این‌گونه باید دانست. حتّی آقای احمد علی رجایی که کتاب را به چاپ رسانده جملهٔ خوبی در ارزیابی و نقد کتاب دارد که نقل آن آموزنده است. گوید: چون کاتب کم سواد است، اعتمادی بر نوشته او نمی‌توان کرد، اگرچه مؤرّخ ۵۴۳ باشد و این واقعیت مشهود و نظایر آن می‌تواند وسیلهٔ تنبهی باشد برای آن گروه از محققان و مصحّحان که اقدم نسخ را اصح آنها نیز می‌پندارند. حال آنکه کهنه بودن نسخه یکی از عوامل ترجیحی آن بر سایر نسخ مؤخر است نه دلیل قاطع و علت تامه رجحان.[۱۴]

---

۱۴ چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، ص ۴۲۳.

تراجم آثار فارسی به زبان بنگالی

پرفسور عطا کریم برق
دانشگاه کلکته، کلکته

مسلمانانی که در اوّل قرن سیزدهم میلادی به سرزمین بنگاله آمدند، از اهالی بلخ و ماوراءالنهر بودند و خودشان را «خان» می‌گفتند. تمدن و فرهنگ آنان ایرانی و زبان خانوادگی‌شان ترکی و زبان رسمی و سیاسی و اداری آنان زبان فارسی بوده و زبان عربی را بکارهای مذهبی بکار می‌بردند.[1] با ورود مسلمانان در بنگاله حکومت لکشمن سین انقراض یافت و مسلمانان بجای او به حکومت رسیدند. لکشمن سین از حامیان بزرگ زبان سانسکریت بوده و پس از انقراض سلطنت او اهمیت زبان سانسکریت از بین رفت. چون مسلمانان از طرف‌داران زبان بنگالی بودند، راه ترقی برای زبان بنگالی بازگردید.[2] چون حکومت و شهریاری مسلمانان در بنگاله مستحکم و استوار گردید، این مردمان سرزمین بنگاله را میهن خود قرار دادند. اهمیتِ زبان بنگالی در آنوقت افزون‌تر از یک لهجه و گویش ناقص و نااستوار نبود. نظر به‌این که زبان بنگالی زبان تکلمی تودهٔ مردم بوده و علاقه و کارهای حکمرانان مسلمان با تودهٔ مردم بوده، آنان لهجهٔ بنگالی را یاد گرفتند و بنابه روابط و معاشرت ایشان با اهالی کشور، لهجهٔ بنگالی را دوست می‌داشتند و در توسعه و پیشرفت آن سعی می‌کردند و از شعرا و دانشمندان زبان بنگالی سرپرستی و تشویق می‌کردند. به‌این نحو زبان بنگالی که در آنوقت یک لهجهٔ بسیار سُست و نااستوار بوده، به یک زبان کتبی و ادبی مبدل گشت. و بنابه گفتهٔ دنیش چاندرا سین، این

---

۱ دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ۱۹۵۷، چاپ پاکستان، ص ۲۱.

۲ همان، ص ۲۲.

قدر مسلّم است که اگر مسلمانان به بنگاله نمی‌آمدند و حکومت شاهان هندو ادامه پیدا می‌کرد، راه معرفی زبان بنگالی به دربار شاهان هندو بازنمی‌شد[۳] و توسعه و پیشرفت زبان بنگالی به آن زودی ممکن نبود. پس می‌توان گفت که وجود مسلمانان در بنگاله و حمایت آنان از زبان بنگالی موجبات پیشرفت و ترقی زبان و ادب و فرهنگِ این سرزمین را فراهم کرد.

ما همه می‌دانیم که در قرون گذشته هندوها مردمانی بسیار علاقه‌مند به مذهب و افکار مذهبی بودند و نوشته‌های آنان همواره‌گرد مذهب می‌گشت و مملو از افکار و تخیلات مذهبی می‌بود. چون مسلمانان به سرزمین هند قدم گذاشتند، نتوانستند در برابر آنان نفوذ ناپذیر بمانند. در نتیجه، مسلمانان به نقل و تقلید هندوها بعضی کتابهای مذهبی مانند «رسول وِیجَیْ» (پیروزی رسول ﷺ) در مقابل «پاندو وِیجَیْ» و «نبی بَنْشا» (دودمانِ نبی) در برابر «هَرِی بَنْشا» و جنگ‌نامه و داستان امیر حمزه در مقابل مهابهارت و غیر آن به ظهور رسانیدند.[۴] اما سخنوران مسلمان نه تنها بنوشته‌های مذهبی اکتفا و تکیه ننمودند، بلکه قدم آن‌ها جلوتر رفت به مواضیع گوناگون مانند مذهب و فلسفه و تصوُّف و اخلاق و رزم و رُمان و مرثیه و نجوم و غیر آن دست زدند و می‌توان گفت که تقریباً در هر موضوع بسیاری از آثار فنا ناپذیر به ظهور رسانیدند.

چنانکه در بالا گذشت، با ورودِ مسلمانان در بنگاله یک دورهٔ ترجمه آغاز گردید و باپشتیبانی سلاطین و امرای مسلمین بسیاری از آثارِ فارسی و سانسکریت و هندی به‌زبان بنگالی منتقل گردید و می‌توان گفت که تراجم آثار فارسی به‌زبان بنگالی در ترقی و پیشرفت زبان بنگالی نقش مهمی را بازی‌کرد و زبان بنگالی را تکان داد و درحرکت‌آورد. تعداد آثارِ فارسی که بزبان بنگالی منتقل گردید، خیلی زیاد است و نمی‌توان در این مقاله کوچک به همهٔ آن‌ها پرداخت. پس در این‌جا به‌ذکر بعضی از آن‌ها

---

۳ History of Bengali Language and Literature, C.U., 1954, P. 10.

۴ Dr. Sukumar Sen: History of Bengali Literature, New Delhi, 1960, P. 156.

می‌پردازیم.

قصهٔ یوسف و زلیخا از منابع فارسی به زبان بنگالی

داستان عشق زلیخا به یوسف علیه‌السّلام چنانکه می‌دانیم، خیلی قدیم و کهنه است و منابع آن در توراة و قرآن مجید بوده است و در تفاسیر به تفصیل آن پرداخته شده‌است. بنابه نوشتهٔ استاد بزرگوارم دکتر علی اصغر حکمت «واقعهٔ اسارت یوسف(ع) و رفتنِ او به مصر باید در زمان طوطیمس سوّم (۱۴۴۹-۱۵۰۳ ق م) از سلالهٔ هیجدهم فراعنهٔ مصر واقع شده باشد» برای تفصیل ملاحظه شود: کتاب «جامی» تألیف دکتر علی اصغر حکمت، چاپ تهران، ۱۳۲۰ شمسی، ص ۱۹۷-۲۰۰، شعرای ایرانی که قصهٔ یوسف(ع) و زلیخا را بزبان فارسی سرودند، برحسب ذیل بوده‌اند:

الف - ابوالمؤیّد بلخی که شاعر و نویسنده بود، در دورهٔ سامانیان می‌زیست. وی قصهٔ یوسف(ع) و زلیخا را به فارسی نظم کرد، ملاحظه شود: تاریخِ ادبیّاتِ ایران تألیف دکتر رضازاده شفق، چاپ تهران، ۱۳۲۴ شمسی، ص ۴۰.

ب - ابوالقاسم فردوسی (در حدود ۳۳۰-۴۱۶ هجری) که از بزرگترین و نامورترین شعرای فارسی بشمار می‌رود و بنابه گفتهٔ تذکره‌نویسان، وی داستانِ یوسف(ع) و زلیخا را بر وزنِ اشعارِ شاهنامه تدوین کرد. اما محققان جدید دربارهٔ داستانِ یوسف(ع) و زلیخا که به ابوالقاسم فردوسی نسبت می‌دهند، اختلاف دارند.

ج - خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱ هجری) بنابه نوشتهٔ پرفسور براؤن انگلیسی کتابی منثور در داستانِ یوسف(ع) و زلیخا به عنوان «انیس‌المریدین و شمس‌المجالس» تألیف کرد. ملاحظه شود: تاریخِ ادبیّاتِ فارسی به زبان انگلیسی، جلد دوّم، چاپ ۱۹۲۸ میلادی، ص ۲۷۰.

د - مولانا عبدالرحمٰن «جامی» (۸۱۷-۸۹۸ هجری) از معروف‌ترین شعرای فارسی به‌شمار می‌رود. وی داستانِ یوسف(ع) و زلیخا را به‌سبک بسیار جالب و قشنگ به رشتهٔ نظم درآورد. داستانِ یوسف(ع) و زلیخا از معروف‌ترین و مقبول‌ترین مثنوی‌های

مولانا «جامی» است و شهرت جهانی دارد، ملاحظه شود: «جامی» تألیف دکتر علی اصغر حکمت، چاپ تهران، ۱۳۲۰ شمسی، ص ۱۹۷-۲۰۰.

ه - لطف علی بیگ آذر بیگدلی (ولادت ۱۱۱۴ هجری) در قرن دوازدهم هجری قمری داستان یوسف(ع) و زلیخا را به نظم در آورد. اشعار او به قول دکتر رضازاده شفق جزیل و آب‌دار است، ملاحظه شود: تاریخ ادبیّات ایران، چاپ تهران، ۱۳۲۴ شمسی، ص ۳۹۹.

در هر حال سخنورانی که قصّهٔ یوسف(ع) و زلیخا را از منابع فارسی به زبان بنگالی سرودند، بقرار زیر می‌باشند:

۱- شاه محمّد صغیر که از شعرای متصوفین به شمار می‌رفت، از برجسته‌ترین و قدیم‌ترین سخنوران بنگالی بود و به قول بعضی از نویسندگان، وی از اولین شاعرانی است که به زبان بنگالی کتابی منظوم بوجودآورد (سیّد اقبال عظیم: مشرقی بنگال مین اردو، چاپ پاکستان، ۱۹۵۴ میلادی، ص ۴۷۱) وی در ناحیهٔ چیتاگانگ به دنیا آمد و در زمان سلطان غیاث‌الدّین اعظم شاه (۱۳۸۹-۱۴۰۹ میلادی) زندگی کرد. وی به دربار آن سلطان ادب‌پرور و دانش‌دوست وابستگی داشت. سلطان غیاث‌الدین اعظم شاه، پادشاهی بود که از خواجه «حافظ» شیرازی دعوت‌کرد و او در جواب غزلی نغز به خدمت آن سلطان ارسال داشت که معروف جهان است. آخرین شعر آن غزل اینست:

«حافظ» ز شوق مجلس سلطان غیاث دین   غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود

در هر حال شاه محمّد صغیر کتابی منظوم به عنوان یوسف(ع) و زلیخا به زبان بنگالی تدوین نمود و آنرا به نام غیاث‌الدین اعظم شاه اختصاص داد.[5] نسخه‌های دست‌نویس این کتاب در چیتاگانگ و حوالی آن موجود می‌باشد. سه نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ

---

۵ Dr. J.C. Ghose: Bengali Literature, Oxford, 1948, P. 84.

دانشگاه داکا و یک نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ شخصی دکتر انعام‌الحق در بنگلادش موجود می‌باشد.[۶] در این جا آن نکته که توجه ما را جلب می‌کند، اینست که شاه محمّد صغیر قبل از مولانا نورالدّین عبدالرّحمٰن «جامی» بوده. در این صورت می‌توان حدس‌زد که شاه محمّد صغیر داستان یوسف(ع) و زلیخا را به نقل ابوالمؤیّد بلخی و داستان یوسف(ع) و زلیخا منسوب به ابوالقاسم فردوسی تدوین نموده. امّا استفادهٔ شاه محمّد صغیر از این منظومه‌های فارسی چقدر می‌باشد، تا به حال روشن نیست. چیزی دیگر اینست که شاه محمّد صغیر این داستان را در تحتِ تأثیر محلّی درآورد و آن این‌طور است: بازرگانی که حضرت یوسف علیه‌السّلام را خریداری می‌کند آن عزیز مصر نیست، بلکه یک نفر بنگالی است و اسم او «منی‌رو» بوده و «منی‌رو» به زبان بنگالی به معنی بازرگان مروارید بکار می‌رود.[۷] نمونه اشعار داستان یوسف(ع) و زلیخا منظومهٔ شاه محمّد صغیر در «تاریخ اجتماعی مسلمین در بنگاله» تألیف دکتر عبدالکریم مندرج است. (ملاحظه شود کتاب مذکور پاورقی ص ۷-۷۶).

۲- عبدالحکیم شاه (۱۶۲۰-۱۶۹۰ میلادی) در میان شاعرانی که صوفی منش بودند، در قرن هیفدهم میلادی شهرتی بسزا داشت. وی قصّهٔ یوسف(ع) و زلیخا را از منابع فارسی به زبان بنگالی تدوین کرد.[۸]

غریب‌الله فقیر از اهالی بنگالهٔ غربی بود و در اواخر قرن هیفدهم و اوایل قرن هیجدهم میلادی می‌زیست.[۹] وی در زمان خود از سخنوران برجستهٔ زبان بنگالی و استادالشّعرا به شمار می‌رفت واز نوشته‌های شعرای متقدمین الهام می‌گرفت. وی از

---

۶ Dr. Abdul Karim: Social History of the Muslims in Bengal, Dacca, 1959, PP. 7, F. 76-8.

۷ دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ص ۷۵-۷۰.

۸ همان، ص ۷۰.

۹ Dr. Sukumar Sen: History of Bengali Literature, P. 157.

متصوفین معروف زبان خود بود و به پیروی از تعلیمات اسلامی شغف و دوستی داشت و داستان امیر حمزه را از فارسی به زبان بنگالی منتقل و تلخیص کرد.[۱۰] داستان یوسف(ع) و زلیخا را نیز از فارسی به بنگالی در آورد.[۱۱]

داستان یوسف(ع) و زلیخا در قرن هیجدهم میلادی در بنگاله شهرتی بسزا داشته و در محافل ادبی زیاد خوانده می‌شد. داستان یوسف(ع) و زلیخا و دیگر داستان‌ها و کتب دیگری که از فارسی به زبان بنگالی منتقل شده، وسیله‌ای بسیار قوی و زبردست برای نفوذ فارسی به زبان بنگالی بوده و ادبیات بنگالی که در تحتِ نظارت و سرپرستی دربارِ شاهانِ اسلامی بوجود آمدند. دارای تأثیرات فارسی بود و آن تأثیرات نه تنها از لحاظ سبک و قریحه بوده، بلکه نفوذ فارسی در مورد موضوعات نیز بوده است. داستان‌های یوسف(ع) و زلیخا، و لیلٰی و مجنون، وسیف‌الملوک و بدیع‌الجمال، و ملکه و حنیف، و حاتم طائی، و امیر حمزه، و سونابهان و غیر آن در ادبیات بنگالی دارای تخیلات و قریحهٔ اسلامی‌هستند و این داستان‌ها بالخصوص در بنگاله شرقی خیلی شهرت و مقبولیت داشته‌اند. داستانِ یوسف(ع) و زلیخا تاحدی جالب و دل‌آویز است که دل‌های شعرای بنگالی را به خود جذب کرد و در نتیجهٔ آن، در ادبیّات بنگالی شخصیتی به عنوان «کتنی» (مشاطه) در برابر دایهٔ زلیخا بوجود آمد. کتنی یعنی مشاطه در ادبیاتِ بنگالی نقش دایهٔ زلیخا را بازی می‌کند و در داستان‌های فارسی به عنوان‌های مختلف مانند پرستار و مشاطه و کنیز و دلاله و غیر آن به‌کار رفته است و کلمهٔ کتنی یعنی دلاله در ادبیات بنگالی بطور اصطلاح بسیار عادی بکار می رود و حقیقةً می‌توان گفت که سلاطین مسلمان به منزلهٔ پدر و خالق زبانِ بنگالی بوده‌اند و ادبیاتِ بنگالی که در دورانِ سلطنت مسلمین به وجودآمد، دارای تأثیر هنگفت فارسی اسلامی نه تنها در سبک اشعار بنگالی

---

۱۰. همان، ص ۱۵۸.

۱۱. دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ص ۲۲۴.

بلکه در قریحه و روحیه آن نیز بوده است.[۱۲]

سوالاتِ موسٰی

سوالات موسٰی به زبان فارسی چه رساله‌ای بود، و اصل عنوان آن چه بود، و نویسندهٔ آن چه کسی بود، و در چه زمانی بود تا به حال معلوم نیست.

نصرالله خان (۱۵۷۰-۱۶۲۵ میلادی) مردی دانشمند و از سخنوران نامی زمان خود به شمار می‌رفت. وی بطوری‌که خودش اظهار نموده رساله‌ای بعنوان «موسار سوال» (سوال‌های موسٰی) از فارسی به بنگالی منتقل کرد. این رساله چنانکه از عنوان آن معلوم می‌گردد، در شرح سوالات و مکالمات حضرت موسٰی علیه‌السّلام با خداوند متعال است. مندرجات این رساله دربارهٔ عباداتِ الٰهی و اهمیت نماز پنج‌گانه و تلاوت قرآن کریم می‌باشد.[۱۳]

ترجمهٔ دیگری «سوال‌های موسٰی» به زبان بنگالی به عنوان «موسار رسول» به دست سید نورالدّین که از اهالی چیتاگانگ بود و در قرن هیجدهم میلادی می‌زیست، به عمل آمد. این رسال مشتمل‌بر بیست و یک صفحه است. این رساله دارای مکالمه و سوال و جواب بین حضرت موسٰی علیه‌السّلام و باری تعالی است.[۱۴]

داستانِ سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال

سید علاوّل (۱۶۰۷-۱۶۸۰ میلادی) مترجم داستانِ پَدْمَاوَتْ از هندی به بنگالی از دانشمندان بزرگ زبانِ سانسکریت و فارسی و هندی و بنگالی بوده و وقتی‌که سید علاوّل در عنفوان شباب بود، از حوزهٔ فریدپور به اراکان رفت و در آن‌جا در خدمت وزیری مسلمان به اسم منگن تهاکُور وابستگی پیداکرد و برحسب خواهش وی داستان پدماوت را از هندی به بنگالی منتقل کرد. بعداً منگن تهاکور برای ترجمهٔ داستان

---

۱۲ Dr. D.C. Sen: History of Bengali Language and Literature, P. 523-5.

۱۳ دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ص ۲-۱۹۳.

۱۴ همان، ص ۳۲۰.

سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال از فارسی به بنگالی خواهش‌کرد. وی این کار را به دست‌گرفت و هنوز ترجمه آن‌را به تکمیل نرسانیده بود که منگن تهاکور فوت‌کرد و کار ترجمه ناتمام ماند. در زمانی‌که شاهزاده محمد شجاع برادر بزرگ اورنگ‌زیب به اراکان آمد، جنگی بین شاهزاده محمّد شجاع و حاکم اراکان رخ‌داد. در آن جنگ شاهزاده محمد شجاع شکست خورد و سیّد علاؤل بنابر طرف‌داری و حمایت از آن شاهزادهٔ مغول در زندان انداخته شد و در حدود نه سال در حبس بماند. سید محمد موسٰی که یکی از وزرای راجه شری چَنْدَراسُوْدَهرْمَا (۱۶۵۲-۱۶۸۴ میلادی) در اراکان بوده، در روزهای حبس به سید علاؤل اظهار عاطفت و مهربانی کرد و پس از زمان حبس او را در تحت سرپرستی خود قبول‌کرد. ترجمهٔ داستان سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال را که پس از مرگ منگن تهاکور ناتمام گذاشته بود، بنابه خواهش سید موسٰی دوباره به دست‌گرفت و به تکمیل رسانید.[۱۵] این ترجمه به سبک سانسکریتی است، باز هم روحیهٔ آن تأثیری از فارسی اسلامی دارد و به قریحه داستان‌نویسی فارسی است و یاد آن‌را تازه می‌کند.

دونا غازی از اهالی چاندپور بود و در وسط قرنِ شانزدهم میلادی می‌زیست. به قول دکتر انعام‌الحق وی از پیشینیان سید علاؤل بوده. اولین ترجمهٔ سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال از فارسی به بنگالی به دست او منظوم شده. زبان او پراکریت و ساده‌تر و آسان‌تر می‌باشد. ترجمهٔ او در میان مسلمانان بنگالی خیلی مقبول افتاده چه سبک سید علاؤل سانسکریتی و مشکل‌تر می‌باشد.[۱۶]

نظر به این‌که ترجمهٔ سید علاؤل از داستان سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال به سبک

---

۱۵ Dr. D.C. Sen: History of Bengali Language and Literature, P. 527-8; Dr. J.C. Ghose: Bengali Literature, P. 83; Dr. Sukumar Sen: History of Bengali Literature, P. 155.

۱۶ دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ص ۹-۹۷ و ۱۹۹.

بنگالی مخلوط و آمیخته به سانسکریت عالی بوده و فهمیدن آن برای تودهٔ مردم مشکل بوده، در اول قرن نوزدهم میلادی یک نفر منشی محمد ملک آنرا دوباره به زبان بنگالی ساده و آسان و عام فهم درآورد. منشی محمد ملک خودش می‌گوید:

"اشعار این کتاب باستانی و قدیم بود [و] به سبک مخصوص سانسکریت سروده شده بود، خواندن آن [اشعار] به بسیاری از مردمان خیلی دشوار بود، بدین جهت من هیچمدان آنرا به بنگالی عامیانه سرودم، چون اشتیاق مردمان با ذوق را حس کردم.

به سال ۱۲۳۵ بنگالی (در حدود ۱۸۲۸ میلادی) این نامه را منظوم نمودم."[۱۷]

داستان سیف‌الملوک و لال متی

عبدالحکیم شاه چنانکه قبلاً گذشت از معاصرین سید علاؤل و متمائل به تصوف بود. وی از سید علاؤل تتبع کرد و به نهج داستان سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال منظومه‌ای در داستان سیف‌الملوک و لال متی تألیف کرد. این کتاب به شرح داستان معاشقه بین شاهپور سیف‌الملوک و شاهدخت لال متی می‌باشد. سبک این کتاب فارسی آمیز است و نفوذ محلی را نشان می‌دهد. این منظومه در حدود بیست سال قبل در کلکته (برتله) بچاپ رسیده و در میان خوانندگان خیلی شهرت دارد.[۱۸]

داستان سیف‌الملوک و لال بانو

محمد عبدالرزّاق از اهالی بیدارآباد در حوزه نواکهالی (بنگلادش) بود و در اواخر قرن هیجدهم میلادی می‌زیست. وی شعرای معتقدمین مانند دونا غازی و سیّد علاؤل و عبدالحکیم شاه را تتبع کرد و به نقل آنان داستان سیف‌الملوک و لال بانو را به سال ۱۷۷۰ میلادی به زبان بنگالی منظوم کرد. وی در این منظومه به نهج گویندگان مزکور به شرح داستان حسن و معاشقه سیف‌الملوک و لال بانو پرداخته است. این منظومه

---

۱۷ East Pakistan: Two Years of Independence, 2nd edition, 1950, P. 47.

۱۸ دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ص ۲۳۱.

دارای نفوذ محلّی است.[۱۹]

سکندرنامه

چون سیّد علاؤل از زندان خلاص شد، نحیف و شکسته حال شده بود. در آن‌وقت سید محمد موسٰی و مجلس نوراج که هر دوشان از وزیران با نفوذ به دربار راجا شری سودهرما بودند، سرپرستی و کمک به سید علاؤل مبذول داشتند. سید علاؤل در سال ۱۶۶۳ میلادی بنابه میل مجلس نوراج سکندرنامهٔ نظامی گنجوی را به عنوان «دارا و سکندرنامه» از فارسی به بنگالی منتقل کرد. این ترجمه نیز سانسکریت‌آمیز و آزاد است.[۲۰]

هفت پیکر

سید علاؤل بنابه میل سید موسٰی که از وزیرانِ ذی‌اثر و ثروت‌مند راجا شری چندرسودهرما در اراکان بود، کتاب هفت پیکر تألیف مولانا «نظامی» گنجوی را به عنوان «سپتا پیکر» از فارسی به بنگالی ترجمه‌کرد. می‌گویند هر حکایت آن‌را در یک شب منظوم نمود. این کتاب نیز به سبک بنگالی مخلوط و آمیخته با سانسکریت است.[۲۱]

تحفه

تحفه کتابی است به فارسی در موضوع فقه که مؤلف آن یوسف گدا می‌باشد. وی این کتاب را به سال ۷۹۵ هجری/۱۳۹۲ میلادی تألیف کرد. سید علاؤل کتاب تحفه را به سال ۱۶۵۹ میلادی به دست‌گرفت و در مدت چهار سال آن‌را از فارسی به بنگالی

---

۱۹ همان، ص ۲۸۱.

۲۰ همان، ص ۲۷۰؛ Dr. J.C. Ghose: Bengali Literature, P. 63; Dr. Sukumar Sen: History of Bengali Literature, P. 155.

۲۱ دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ص ۲۵۸ و ۹-۲۶۸؛ Dr. D.C. Sen: History of Bengali Language and Literature, P. 528, 681.

منتقل گرداند. مسلمانان بنگاله در امور و مسایل فقه از این کتاب خیلی استفاده می‌برند.[۲۲]

داستان امیر حمزه

عبدالنبی از اهالی چیتاگانگ بود و در اواخر قرن هیفدهم میلادی می‌زیست. وی زبان فارسی به خوبی می‌دانست و از سخنوران نامی بنگالی به شمار می‌رفت و داستان امیر حمزه را به سال ۱۶۸۴ میلادی به دست گرفت و بطوری‌که خودش گفته آنرا به عنوان «امیرنامه» از فارسی به بنگالی منتقل کرد. این کتابی بسیار مهم به شمار می‌رود و در میان مسلمانان در بنگاله خیلی شهرت دارد.[۲۳]

غریب‌الله فقیر چنانکه قبلاً گذشت، از سخنوران نامی بنگالی بود و در اواخر قرن هیفدهم و اوایل قرن هیجدهم میلادی می‌زیست. وی داستان امیر حمزه را به زبان بنگالی منتقل و تلخیص کرد. گمان می‌رود که وی داستان امیر حمزه ترجمهٔ عبدالنبی را در نظر داشت و از آن استفاده کرد.[۲۴]

سید حمزه از اهالی هوگلی بود و در قرن هیجدهم میلادی می‌زیست و از سخنوران نامی آن دوره به شمار می‌رفت. وی داستان امیر حمزه را به سال‌های ۴-۱۷۹۲ میلادی در تتبع به استادالشعرا غریب‌الله فقیر به زبان بنگالی منتقل کرد.[۲۵] در این داستان شجاعت و شهامت و قهرمانی حضرت امیر حمزه مفصل بیان شده‌است. مسلمانان بنگاله منظومهٔ سید حمزه را با جنب و جوش زیادی می‌خوانند و کسب حرارت و دل‌گرمی می‌کنند. این کتاب به سبک بنگالی فارسی آمیز است و در کلکته (برتله) به چاپ رسیده است.

---

۲۲ دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ص ۲۶۹؛ Dr.Bengali Literature, Dr. J.C. Ghose: P.83; Sukumar Sen: History of Bengali Literature, P. 153.

۲۳ دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ص ۲۴۰.

۲۴ همان، ص ۲۲۲؛ Dr. Sukumar Sen: History of Bengali Literatre, P. 157

۲۵ همان،

ده مجلس

عبدالحکیم خواندکار از اهالی اراکان بود و در قرن هیفدهم میلادی می‌زیست. وی از تلامذهٔ برجستهٔ سید علاؤل به شمار می‌رفت. در زمان راجا اتی‌باد که بودائی بود، عبدالحکیم خوانکار بنابه خواهش یکی از درباریان آن راجا که متصدی مالیات و مذهباً مسلمان بود، کتاب ده مجلس را که به زبان فارسی بود، به دست‌گرفت و به ترجمه آن مشغول گردید و در ظرف سه سال بین سنوات ۱۶۹۸ تا ۱۷۰۵ میلادی آنرا به تکمیل رسانید.[۲۶] می‌توان گفت که این ترجمه آزاد است.

در این کتاب به شرح احوالِ پیغمبران و بزرگان اسلام مانند حضرت آدم، حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت شعیب، حضرت موسٰی، حضرت سلیمان، حضرت عیسٰی، حضرت محمّد ﷺ، حضرت علی، حضرت فاطمه، حضرت بلال حبشی، حضرت خالد، حضرت حسن بصری، حضرت حسن قریشی، و والی نیشاپور سلطان ابو سعید پرداخته شده است.[۲۷]

علاوه بر منظومه‌هائی که در بالا گذشت، در زبان بنگالی بسیاری از کتاب‌هائی است که در تحت تأثیر فارسی تألیف شده یا مواد و مطالب آن‌ها مستقیماً و براه راست از کتاب‌های فارسی اخذ شده و گاهی به ترمیم و اضافه و گاهی بطور تلخیص آن‌ها به زبان بنگالی منتقل شده‌اند، و ما نمی‌توانیم در این جا کاملاً به شرح آن‌ها بپردازیم. لهٰذا به فهرست مختصری از نام‌های این‌گونه آثار ادبی که به زبان بنگالی به ظهور رسیده، اکتفا می‌کنیم:

اسم مؤلّف یا مترجم با عنوان کتاب‌ها به زبان بنگالی

۱- محمد نوازش خان از چیتاگانگ: قصهٔ گل بکاؤلی.

۲- محمد مقیم از چیتاگانک: قصهٔ گل بکاؤلی - مناجات.

---

۲۶ دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب، ص ۲۵۹ و ۷۱-۲۷۰.

۲۷ همان، ص ۲-۲۷۱.

۳- شیخ منصور از چیتاگانگ: سرنامه (ترجمهٔ اسرار موشی).

۴- شیخ سعدی از بری‌پوره: قصهٔ ملکه شاهی.

۵- شیرباز از بری‌پوره: قصهٔ ملکه شاهی.

۶- محمد علی از عادل‌پور: حیرت الفقه (قصهٔ حسن بانو).

۷- حیات محمود از رنگ‌پور: چیت اوتهان (باغ دل) ترجمهٔ برهان‌العارفین.

۸- محمد قاسم از نواکهالی: هیت اُپدَیش (نصایح دوست) ترجمهٔ برهان‌العارفین، قصهٔ سلطان جمجمه.

۹- سید نورالدین از چیتاگانگ: هیت اُپدَیش (نصایح دوست) ترجمهٔ برهان‌العارفین.

۱۰- چاندی چرن منشی از سیرام‌پور: طوطا اتهاش (ترجمهٔ طوطی‌نامهٔ نخشبی).

۱۱- سید محمد حمزه از هوگلی: قصهٔ حاتم طائی.

۱۲- سید محمد اکبر از بری‌پوره: زیب‌الملوک و شمع رخ.

۱۳- محمد رفیع از کومیلا: زیب‌الملوک و شمع رخ.

۱۴- شیخ جوهر از چیتاگانگ: آذر شاه و شمع رخ.

۱۵- محمد رضا از حوزهٔ چیتاگانگ: قصهٔ تمیم جلال و چنورناچیلال (شاهزاده مغول و شاهدخت شیراز).

۱۶- سید علی و عبدالوهاب: شهید کربلا.

۱۷- محمد دانش فرزند رفیع ملاً از شیب‌پور: قصهٔ گل و صنوبر، قصهٔ چهار درویش، نورالایمان، قصهٔ حاتم طائی.

۱۸- محمد خاطر فرزند حسام‌الدین از گوبیندپور: ترجمهٔ طوطی‌نامه، شاه‌نامهٔ فردوسی، اخبارالوجود، ترجمهٔ گل و هرمز، ترجمهٔ لیلٰی و مجنون، سوال و جواب، معراج‌نامه.

۱۹- سید ناصر علی: ترجمهٔ الف لیله دفتر اول در نثر.

۲۰- روشن علی: ترجمهٔ الف لیله منظوم.
۲۱- حبیب‌الحسین: ترجمه الف لیله منثور.
۲۲- ایازالدین احمد: ترجمهٔ الف لیله منثور.
۲۳- دُوارْکا نات کوِنْدو: ترجمه گل و صنوبر.
۲۴- دوارکا نات رای: ترجمهٔ بهار دانش.
۲۵- قاضی شفیع‌الدین: ترجمهٔ بهار دانش.
۲۶- عبدالجبّار از مَنیا برج: گلشن روم، قصّهٔ دل‌خوش.
۲۷- شیخ امیرالدین از کلکته: ترجمهٔ منصور حلاج، ترجمهٔ قصهٔ شمس تبریزی.
۲۸- شیخ واعظ‌الدین از هوگلی: ترجمهٔ سکندرنامه، گل اندام، قصهٔ سَتی بی‌بی، پری بانو شاهزادی، مرشدنامه.
۲۹- ایازالدین شیخ: ترجمهٔ سکندرنامه بحری.
۳۰- عبدالرحمٰن از داکا: غم دریا (دریای غم).
۳۱- اظهر علی بختیاری از هوره: ترجمهٔ مثنوی معنوی در نثر (یک قسمت)، دلبر گل روشن.
۳۲- عبدالرحیم از میمن سینگ: دل دیوانه، نصیحت خوبی، سخاوت‌نامه، بلال‌نامه، عشق صادق، قصهٔ ملکه عکار بی‌بی، قصهٔ گل روشن بی‌بی، قصهٔ شیخ فرید.
۳۳- عبدالعزیز: درویش‌نامه.
۳۴- عبدالستار از مدنی‌پور: قصهٔ حور نور بی‌بی.
۳۵- قمرالدین از هوره: ترجمهٔ بی‌نظیر بدر منیر.
۳۶- راجا کرِشْنا رای: بی‌نظیر بدر منیر (نمایش در اشعار و موسیقی)، لیلی مجنون (نمایش در اشعار و موسیقی).
۳۷- مهیش چَنْدَرا میْترا و دوارکانات رای: ترجمهٔ لیلی و مجنون.

۳۸- آوّما چرَنْ میترا و پران کرشنا میترا: ترجمهٔ گل بکاؤلی.

۳۹- عبدالشکور مانک میان: ترجمهٔ گل بکاؤلی.

۴۰- رضاءالله و امیرالدّین و اشرف علی: ترجمهٔ قصص‌الانبیاء.

۴۱- قائم‌الدین از چیتاگانگ: چمن بهار.

۴۲- غریب‌الله از داکا: قصّهٔ دل‌آرام، قصّهٔ نیک بی‌بی.

۴۳- تاج‌الدین و قاضی ریحان‌الدین: ترجمهٔ شیرین فرهاد.

۴۴- نظام‌الدین: بهار بر بهار چمن.

۴۵- فقیر محمد: ترجمهٔ یوسف و زلیخا.

۴۶- ولایت حسین: ترجمهٔ فسانهٔ عجائب.

۴۷- محمد سعد: محبت‌نامه.

۴۸- شیخ جنت علی از تری‌پوره: باغ بهار، ماهی‌گیر، علاءالدّوله و شاهزادی بدرالبدر.

۴۹- مال محمد از داکا: ترجمهٔ سیف‌الملوک.

۵۰- شیخ رمضان‌الله از چانک پلتاپارا: کلی نصیحت (نصیحت غنچه).

۵۱- شیخ خواندکار: ترجمهٔ قصهٔ شاه روم.

۵۲- شیرباز: قاطمار صورت‌نامه - در این منظومه به شرح احوال حضرت فاطمه بطور عجیب و شگفت‌آور پرداخته شده و حضرت فاطمه مانند یک ربة‌النوع هندو نمایش داده شده است.

۵۳- سید علی پهلوان: صبرالنساء.

۵۴- شیخ نورالدین: دافعة‌الحکایات.

۵۵- جناب علی: حقیقت صلٰوة، فضیلت درود، زیارت قبور.

۵۶- عبدالکریم خواندکار: ترجمهٔ قصهٔ تمیم انصاری.

۵۷- محمد علی از چیتاگانگ: شاه پری، ملک‌زاده.

۵۸- عبدالواحد از چیتاگانگ: ترجمهٔ مثنوی معنوی در نظم (ناتمام).

۵۹- قاضی اکرم حسین: ترجمهٔ مثنوی معنوی (انتخابات).

ترجمه‌های کتب دیگری از فارسی به بنگالی

کارهای ترجمه به زبان بنگالی که با ورودِ مسلمین در بنگاله آغاز شده بود، همواره ادامه داشته و در پیشرفت زبان بنگالی نقش مهمی را ایفاء نموده، اما متأسفانه کتاب‌هائی که در دوره‌های مختلف از فارسی به بنگالی منتقل شده بسیاری از آن‌ها تلف شده و هر آن‌چه از دست تطاول زمانه مصئون و باقی‌مانده تماماً و کاملاً بدست ما نرسیده، پس نمی‌توان فهرست مفصلی و کاملی از کتاب‌هائی که از فارسی به بنگالی منتقل شده در این‌جا داده بشود. چون در زمان حاضر کارهای مطالعه و تحقیق بیشتری در هندوستان و بنگلادش و پاکستان موردِ توجّه دانشمندان و فرهنگیان قرار گرفته، امیدواریم که در آتیه این خدمات را بطور بهتر انجام بدهیم. در هر حال در قرون نوزدهم و بیستم میلادی کتاب‌هائی که از فارسی به بنگالی ترجمه شده و تا آن‌جائی که ما اطلاع آن‌ها را بدست آوردیم، فهرست آن‌ها به قرار زیر می‌باشد:

نام کتاب با مترجم آن‌ها

۱- ترجمهٔ شاهنامه در نظم: مزمّل حق.

۲- ترجمهٔ رستم و سهراب (درام): دَوِیْنْجِنْدَرا لال رای.

۳- ترجمهٔ رباعیاتِ «عمر خیّام» در نظم: کَانْتِی چَنْدَرَ گهوش.

۴- ترجمهٔ غزلیاتِ «حافظ» در نظم: کانتی چندر گهوش.

۵- ترجمهٔ غزلیاتِ «حافظ» در نظم: کشیب چندر سین.

۶- ترجمهٔ غزلیاتِ «حافظ» در نظم: سَتِیْنْدَرَ نات دَتْ.

۷- ترجمهٔ غزلیاتِ «حافظ» در نظم: مولوی گِرِیْش چندر سین.

۸- ترجمهٔ تذکرةالاولیاء عطّار در نثر: مولوی گِرِیْش چندر سین.

۹- ترجمه و شرح غزلیاتِ «حافظ»: قاضی اکرم حسین.

۱۰- ترجمهٔ گلستان و بوستان «سعدی»: حبیب‌الرّحمٰن.

۱۱- ترجمهٔ غزلیاتِ «حافظ» کاملاً در نظم: قاضی نذرالاسلام.

۱۲- ترجمهٔ رباعیاتِ «عمر خیّام» در نظم: قاضی نذرالاسلام.

۱۳- ترجمهٔ غزلیاتِ «حافظ» در نظم: دکتر شهیدالله.

۱۴- ترجمهٔ رباعیاتِ «عمر خیّام» در نظم: دکتر شهیدالله.

۱۵- ترجمهٔ ریاض‌السّلاطین در نثر: رام پَرَنْ گُپْتا.

۱۶- ترجمهٔ پندنامهٔ عطّار در نظم: انیس‌العالم.

۱۷- ترجمهٔ تحفة‌الموّحدین در نثر: جیوتی رِیِنْدَرا نات داس.

۱۸- ترجمهٔ مکتوبات شیخ شرف‌الدین منیری در نثر: اسم مترجم معلوم نشد.

■■■■■■

«رباعی»

خمیازهٔ یک شاهدِ رعنا بینم
یا پیش نظر قوس قزح را بینم
نظّارهٔ محراب حرم چون کردم
والله درِ کعبهٔ دل وا بینم

«شمیم» جی‌پوری

⊛

زبان و ادبیات فارسی در عهدِ اکبر شاه

دکتر ضیاءالدّین دیسائی
احمدآباد

عهدِ اکبری (۹۶۳-۱۰۱۴) که قریب به نیم قرن امتداد یافته نه تنها از حیث سیاست مدنی و اقتصادی روشن‌ترین ادوار تاریخی هند بشمار می‌رود، بلکه از جهات علم و ادب و هنر و فن هم از ادوار ماقبل و مابعد بامتیاز مخصوصی معروف می‌باشد. در این عهد سایر اقسام سخن و انواع علوم رو به ترقی رفته و آثاری متعدد در آن زمینه‌ها بوجودآمد که از لحاظ تنوع موضوع و تفرق مطالب و هم قالب‌های منظوم و منثور قابلِ توجه و درخور اعتنای علاقه‌مندان این فنون می‌باشد. در اثر آرامش اوضاع و گرمی بازار علم و ادب و وجود دستگاه‌های عدیده‌ای که در سراسرِ کشور به ترویج شعر و سخن سرگرم بودند، فرصتی و وسایلی برای اشتغال به مسائل ذوقی و علمی مهیا و راهِ ورود به نشو و نمای نیروی جوهر ذاتی و شیوهٔ ارتقای قوه استعداد طبیعی بر اهل ذوق و شوق بازشده و در نتیجه موجب پیشرفت‌های عظیمی در زمینهٔ شعر و ادب فارسی گردیده بود. همین اوضاع توقیر و تمجید از علوم و فنون، به ایالاتی که خارج از تصرف و تسلط اکبر شاه بودند، سرایت کرد. مهم‌ترین همهٔ مراکز همانا دستگاه‌های اکبری در آگره بود که آن‌جا زبدهٔ شعرا و نویسندگان و ادیبان و مورخان و نقاشان و موسیقی‌دانان و علما و فضلا جمع آمده و به تربیت شاگردان و آفرینش ادبی اشتغال داشتند. توسط این گروه تغییری عظیم روی‌داد که از حیث اهمیت خالی از فایده نیست و آن عبارت می‌باشد از تحول تازه‌ای که در محیط فکر و معنی این عصر به توجه و علاقه‌مندی شخص اکبر شاه و معاونان او ایجاد یافته بود و این حد فاصلی

است که این دوره را از دوره‌های پیش و بعد ممتاز می‌سازد. از طرف دیگر این فعالیت‌های جدی تأثیر و نفوذی هر چه بیشتر در زمان بعدی هم گذاشته و در نتیجه در حکومت دوره‌های جهانگیری و شاهجهانی یعنی اقلاً تا مدت نیم قرن دیگر، شعر و ادب را منتهای رواج و اعلای انتشار حاصل گردید.

شعر

اختصاص یافتنِ شعر به دربار و حوزه‌های امرا از یک طرف داو طلبان بیشتری برای آن پیداکرده ولی از سوی دیگر شرایطی سخت که برای پذیرفته شدن آنها درمیان بود، از انحطاط آن جلوگیری نمود، چه پذیرائی به دربار جز به توسط و توصیه یکی از امرای بزرگ، کم به وقوع می‌رسید و آنها هم مانند خانخانان، حکیم ابوالفتح، شیخ ابوالفضل و ملک الشعرا فیضی خود در فنون ادب وارد بوده و از پایه و رتبهٔ شاعر آگاهی داشتند و تا شاعر و ادیب را برحسبِ مقتضای لوازم سطح مخصوصی نمی‌یافتند، از توصیه او به پیشگاه پادشاه خودداری می‌کردند. به علاوه سهم خود اکبر شاه به قوهٔ تشخیص کلام بد و نیک قابل ملاحظه بوده. هر عنایتی نسبت به هرکدام از شعرا که اظهار می‌داشت، فقط از روی امتیاز ادبی وی می‌بود. پس سخن‌سرایان و شعرگویان را لازم بود اطلاعات کامل از زبان و ادب فارسی و تازی فراهم آورند و این موجب شد که شعر در عین این‌که بسط و توسعه بیشتری پیداکرد، از حیث لفظ و معنی رو به انحطاط نرفت. به علاوه امرای مزبور و حتی بعضی شعرا از فرصت استفاده‌کرده در حضور خود جلسه‌ها تشکیل می‌دادند که در آن‌جا از شعرای مشمول الطاف ایشان، درخواست استقبال از سخنان شاعران پیشین یا ساختنِ غزل در طرح و ردیف و قافیه معین می‌شد و این هم به ارتقا و تکامل شعر از لحاظ لفظ و مضمون کمک می‌کرد. همچنین میان شعرای معروف مانند «ظهوری»، «فیضی»، «نظیری»، و امثال ایشان ردّ و استرداد غزل‌ها و اشعار متفرق برپا بود که بر حسن و قبح آن بحث‌ها و صحبت‌ها می‌شد و گاهی مورد انتقاد هم قرار می‌گرفت. در نتیجهٔ این امور در شعر

وسیله‌ای برای ایجاد تنوع و تخلیق معنی و مطالب تازه و تهذیب زبان و طرز تفکر نیز فراهم می‌گردید.

منتهی نباید فراموش کرد که روی‌هم‌رفته سبک شعر این دوره بخصوص از حیث زبان تأثیر قابل توجهی از محیط تمدن مخصوص که از آمیزش جنبه‌های مختلف دو تمدن هندی و ایرانی در آن زمان بوجود آمده بود، پذیرفته است. از امتیازات شعری این عصر از حیث زبان شوخی استعارات و تازگی تشبیهات و ایجاد کلمات و ترکیبات نو و از حیث سبک قدرت کلام و ولوله‌ای مخصوص می‌باشد.

امّا از حیث انواع شعری اگرچه هر شاعر به اغلب اقسام سخن از قبیل غزل و مثنوی و قصیده و رباعی و قطعه و ترکیب بند و غیره وارد می‌شده است، ولی می‌توان گفت که از کلیّهٔ اقسام سخن، در دورهٔ اکبری غزل و قصیده و مثنوی و رباعی امتیاز مخصوصی دارد که می‌توان از لحاظ اهمیت غزل را در درجهٔ اول و قصیده را در درجهٔ دوم و مثنوی را در درجهٔ سوم جاداد. از جمله غزل مورد توجه و علاقهٔ نزدیک به تمام شعرا قرارگرفته و درآنها از شعرای بزرگ مانند «سعدی» و «حافظ» و از سبک شعرای هرات عهد سلطان حسین بایقرا منجمله «جامی» و «آصفی» بیشتر تقلید و تتبع می‌شد، چنانکه ملاعبدالقادر بدایونی در احوال بعضی از شعرا صریحاً می‌نویسد که ایشان به روش شعرای سلطان حسین بایقرا و یا به سبک شعرای ماوراءالنهر یا میرزادگان چغتائیه و یا به سبک «آصفی» شعرها می‌ساخته‌اند.

می‌گویند خان عالم متخلص به «همدمی» از رجال دولت همایون و اکبر به اشارهٔ پادشاه غزل «آصفی» را بدین مطلع:

قاتل من چشم می‌بندد دم بسمل مرا تا بماند حسرت دیدار او در دل مرا

استقبال کرده و غزلی گفته بود که مطلعش بدین قرار است:

آمد و بگذشت از دل تیر آن قاتل مرا ماند تا روز قیامت داغ او در دل مرا

و نیز «شیخ فیضی» در ابتدای شعرگوئی زمانی‌که این غزل به آگره درمیان بود،

غزلی به این مطلع سرود:

پـا بـرو بگذار ای قاتل دم بسمل مرا   تا باین تقریب پا بوسی شود حاصل مرا

روی‌هم‌رفته غزل‌های این دوره بیشتر به سبک عراقی سروده شده است و هنوز سبکی که ما آن را به عنوان سبک هندی می‌شناسیم، بتمام و کمال و با خصوصیات و مزایای لازمه در اشعار این دوره بکلی ایجاد نشده بود. افکار و مضامین دقیق البته هست ولی ورود به عالم اوهام و خیالات دور از ذهن و بکار بردن اندیشه‌ها و تفکرات پیچیده و توجه به اختصار لفظ بدون رعایت جانب معنی چنانکه در اشعارگویندگان نیم قرن بعد ملاحظه می شود، در کلام شعرای این عهد کم‌تر مشهود است.

از غزل‌گویان مشهور این دوره «فیضی»، «عرفی»، «نظیری»، «میلی هروی»، «انیسی شاملو»، «صرفی ساوجی»، «شکیبی اصفهانی» و «خواجه حسین هروی» شهرت زیاد پیداکردند.

از انواع دیگر شعری که از لوازم محیط حکومت مطلقه (Feudal) می‌باشد، همان قصیده است که در این دوره هم مقبول و وسیله‌ای برای توسل شاعر به یکی از دربارهای تربیتی و حصول مرام می‌بوده است. حتی می‌توان گفت اغلب‌گویندگان این عهد در درجهٔ اول مدیحه سرا می‌بوده‌اند و درمیان ایشان قصیده‌گویان قوی دست مانند «عرفی شیرازی»، «نظیری»، «میلی هروی»، «خواجه حسین مروی»، «شیری کوکروال لاهوری»، «مشفقی بخارائی» و «صرفی ساوجی» بظهور رسیدند.

در این صنف شعر نیز مانند غزل از استادان معروف قصیده سرا مانند «انوری»، «خاقانی»، «سلمان ساوجی» حتی «نظامی گنجوی» و «امیدی تهرانی» تقلید و قصاید فنی و مصنوع و متکلف هم ساخته می شد. گذشته از «عرفی» و «نظیری» و «میلی» که محتاج به معرفی نیستند، «شیری» و «صرفی» و «مشفقی» در زمان خود به عنوان قصیده‌گویان شهرت به‌کمال می‌داشته‌اند، چنانکه به قول بدایونی که نظر انتقادی وی دربارهٔ شعر در صفحات تاریخش آشکار است، «ملا شیری» * در وادی قصیده و قطعه‌گویی سبقت از

اقران ربوده و دست فصاحت دیگران را بسته» بود و «مشفقی» در قصیده چنان قدرت از خود نشان داده که میان معاصران به لقب «سلمان» زمان معروف گردید. قصایدی که شعرائی مانند «عرفی» و «نظیری» و «میلی هروی» و غیره در مدح عبدالرحیم خان خانخانان و دیگر امرا می‌سروده‌اند، از لحاظ متانت و استواری و جوش بیان و زور کلام و سبک تازه قابل توجه می‌باشند ولی متأسفانه چنانکه باید و شاید به آنها توجه مبذول نگردیده است.

در این دوره مثنوی سرائی با اینکه موردِ توجه عدّه‌ای از شاعران قرار گرفت، به پایهٔ غزل و قصیده نمی‌رسد و گذشته از عده‌ای کم از منظومه‌های «فیضی» و «غزالی» و «نوعی» و «عرفی» آثارِ قابلِ توجهی در این دوره نمی‌بینیم که در ردیف منظومه‌های معروف فارسی زبان جا بگیرد. از مثنوی‌های این دوره نل دمن تنها مثنوی است که چه از حیث موضوع و چه از لحاظ ارزش ادبی از بهترین داستان‌های شعری به شمار می‌رود. در این مورد چیزی که توجه ما را به خود جلب می‌کند، عدم وجود حماسهٔ قابل ذکر می‌باشد، در حالی‌که در برابر مثنوی‌های بزمی و اخلاقی و عرفانی که بکرات ساخته می‌شده است، موضوعات حماسی از هر قسم برای جلب توجه شاعران که استعداد سرودن آن می داشته‌اند، آماده و مهیا بود. البته دو حماسهٔ بزرگ هند باستانی و حتی جهان یعنی مهابهارت و راماین بتوجه اکبر شاه از سانسکریت به نثر فارسی انتقال یافته و همچنان پادشاه شاعری بنام «نقی ششتری» را دستور داده بود تا حماسهٔ بزرگ شاهنامه را از نظم بنثر درآورد.[۱] ملک الشعرا «فیضی» نیز طرح حماسه‌ای موسوم به اکبرنامه ریخته بود که باتمام آن موفق نگردیده و از آن جز قسمتی نگاشته نشده ولی کتابی دیگر بهمین اسم در این دوره توسط میر معصوم متخلص به «نامی» به نظم ساخته شده که نسخه‌های آن یافت می‌شود ولی کم. همچنان در اوایل

۱ منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۰۶، ملاحظات بدایونی در این باره خالی از مزه نیست می‌گوید: «نماش را بپلاس بدل می‌کند و ریسمان را پنبه می‌سازد.»

عهد اکبری «خواجه حسن ثنائی مشهدی» و «منظری سمرقندی» آغاز بنوشتن شاهنامه‌ها کرده و برخی از آن به نظم درآورده بودند ولی هیچیک به اتمام آنها نایل نگردید.

در این دوره اولا دو شاعر سراغ داریم که از سایر اقسام سخن صرف نظر کرده رباعی را وسیله‌ای برای اظهار احساسات خود قرار دادند که یکی از آنها محمد جامه‌باف متخلص به «فکری» از سادات مشهد می‌باشد. توجه و علاقهٔ وی به رباعی بحدی بود که در زندگانی خود به میر رباعی اشتهار پیدا کرده و حتی تاریخ فوت او در الفاظ «میر رباعی سفر نموده» یافته‌اند. او در رباعیات خود از «خیام» تقلید می‌کرده و از آن سبب او را معاصرانش لقب «خیام وقت» داده‌اند. بدایونی چند رباعی از او نقل کرده است که این سه از آن جمله می‌باشد:

دارد فکری سری که پایانش نیست — دردیست بدل نهان که درمانش نیست
عمریست که پاکرده ز سر در ره عشق — سرکرده رهی که هیچ پایانش نیست

*

چون مهر کسی که تیغ بر سر نگرفت — سر تا قدمش سپهر در زر نگرفت
گلبن بجفای خار تا دل ننهاد — گل پیرهنی چون غنچه در بر نگرفت

*

فردا که نماند از جهان جز خبری — ظاهر شود از بهار محشر اثری
چون سبزه سر از خاک برآرند بتان — ما نیز بعاشقی برآریم سری

رباعی‌گوی معروف دیگر میر مغیث همدانی اسدآبادی متخلص به «محوی» است که در دستگاه خانخانان بسر می‌برد. وی را در رباعی همپایهٔ سحابی استرآبادی قرار داده‌اند و رباعیات او به اهتمام معاصرش میر عبدالباقی نهاوندی مصنف مآثر رحیمی جمع‌آوری و تدوین شده و این سه رباعی ازو این‌جا نقل می‌شود:

تا زلف بروی همچو مه خواهد بود — تا خط شه حسن را سپه خواهد بود

گر خانه ز خشت آفتابم سازند روز من بی‌چاره سیه خواهد بود

*

من جان و دل حزین نمی‌دانستم من گریهٔ آتشین نمی‌دانستم
نی نام بمن گذاشتی و نی نشان ای عشق ترا چنین نمی‌دانستم

*

برخیز و پیاله در می ناب انداز این خرقه و سجاده بمحراب انداز
شاید که ترشحی شود، مانع چیست محوی سنگی تو هم در این آب انداز

از دیگر اقسام شعر ترکیب‌بند و ترجیع‌بند و مقطعات را اغلب در مدح و رثا بکار برده‌اند. ترکیب‌بندهای «فیضی» و «نظیری» در مراثی پسران و رفقای خود بسیار رقت‌انگیز و دل‌آویز می‌باشد ولی باید دانست که این نوع اشعار را مانند قطعه یا مقطعات در کلام هر شاعر صاحب دیوان می‌توان یافت و تنها شاعری در این دوره که در قطعه‌گوئی نوعی از ابتکار را ایجادکرده است، ملاهروی شیری می‌باشد که منظومه‌ای جداگانه شامل هزار قطعه در تعریف آفتاب پرداخته و آن را به شعاع آفتاب موسوم ساخته است و نیز مجموعهٔ مقطعات او در هزار بیت است که در مدح خان اعظم کوکلتاش سروده آن را بنام جهان‌افروز موسوم‌گردانیده است.

دیگر از انواع سخن تاریخ‌گوئی است که می‌توان گفت مورد توجه خاص شعرای این دوره قرارگرفته و اغلب‌گویندگان و نویسندگان و حتی خانخانان و بدایونی به یافتن مادهٔ تاریخ واقعات گوناگون می‌پرداخته‌اند ولی در این فن میر حیدر معمائی متخلص به «رفیعی» و ملک الشعرای «فیضی» از جمله سرآمد بودند. از طرف دیگر معما چندان قابل توجه نمی‌بوده چنانکه از گفتگوی ملک الشعرای «فیضی» آشکار است. می‌گویند روزی به میر حیدر مزبور گفتند که در هند حالا معما متروک شده و آن را حتی عیب می‌دانند، میر حیدر به جواب گفت که بتقریب معما سال‌ها در ولایت خود تعب کشیدم و اکنون که در این وادی سرآمد بوده باشم، خود را چگونه از آن

می توانم گذرانید؟

از حیث مضامین و مطالب می توان شعر این دوره را دارای مزایای گوناگون قرار داد. جذبات و احساسات لطیف عشق و تغزل بنحو مؤثری بیان شده و غزل‌گویان این دوره به اظهار تجربیات و واردات قلبی و تفکرات ذهنی و خارجی توجه زیادی به خرج می داده و در اظهار آن به ایجاد طرزهای مختلف شیرین موفق شده‌اند. به الفاظ دیگر روش خاصی که در غزل‌گوئی از «سعدی» ایجاد و اجرا شده بود، توسط شعرای این دوره ادامه پیداکرده و مخصوصاً گویندگانِ درجهٔ اول منجمله «نظیری»، «قلی میلی هروی» و «عرفی» مانند «وحشی بافقی» در ایران آن عصر از عهدهٔ اظهار احساسات و رقت قلبی بخوبی برآمده‌اند. بیان این نوع تجربیات دامنهٔ وسیع پیداکرده و واقعات گوناگون و تازه و نو مبنی بر حقیقت و حاکی از جفای معشوق و وفای عاشق و نامه و نامه برو مختصراً هر احساسی که در عشق مجازی قابلِ تصور می باشد، ایجاد و موردِ استفاده گردید. از طرف دیگر با شعرایی مانند «فیضی» و «عرفی» معانی فیلسوفانه و حکمت عملی و نظایر آن ورود به غزل پیداکرده و این مسایل دقیق بطوری نغز و لطیف و شاعرانه بیان شده که در الفاظ مولانا شبلی اگر کسی از لحاظ فلسفه از آن لطف نتواند بردارد، معذلک از ذوق شعری آن استفاده خواهد کرد.

اگرچه آثار شعری این دوره از خیالات و احساسات عرفانی بطور کلی فاقد نیست ولی روی‌هم‌رفته باید گفت ورود در مسایل تصوّف در شعر این دوره چندان قابلِ توجه نبوده و غیر از منظومه‌هائی که «غزالی» و «عرفی» و غیره در این زمینه می ساخته‌اند، این نوع اشعار خیلی کم بنظر می خورد. علت این فقدان عنصر عرفانی عدمِ وجود تفکراتِ عرفانی و یا فاقد بودن اهلِ عرفان و تصوف نمی‌بوده و بعکس در این دوره عدّهٔ‌کثیری از متصوفه و عرفا در سراسرِ هند وجود و بافاده و ارشاد اشتغال داشته‌اند. چنانکه آئین اکبری، منتخب التواریخ، گلزار ابرار و دیگر کتب تذکره از آن خبر می دهد، لکن سبب عمده‌ای که در این مورد با آن برمی خوریم، این بوده است که اصحاب عرفان

سروکاری با عامهٔ هند اعم از هندو و مسلم می‌داشته و بنا بر این بزبان‌های محلی نواحی‌های مختلف هند به تصنیف و تألیف می‌پرداخته‌اند، چنانکه فقط در ایالت گجرات در این دوره منظومهٔ خوب ترنگ (امواج خوبی) تألیف شیخ خوب محمد چشتی با شرحی مبسوط موسوم به همین اسم در شرح اصول تصوف و دیوانی موسوم به جواهر اسرار محتوی بر افکارات عرفانی شاه علی جیو احمدآبادی هر دو به زبان محلی گجرات ممزوج به کلمات فارسی تألیف گردید. علت دوم فقدان تصنیف معتبر عرفانی در نظم فارسی این دوره شاید تمایل اکبر شاه به علوم عقلی مانند فلسفه و نجوم و امثال آن بوده باشد. و هم باید تذکر داد که در این دوره کتاب‌های منثور راجع به مسائل تصوف ایران تألیف گردیده است.

تعداد منظومه‌های عاشقانه و مثنوی‌هایی متضمن حکایات و داستان‌ها و امثال آن در این دوره کم نبوده. در غالب این منظومه‌ها تقلید از «نظامی» می‌شده و شعرای نامی این عصر مانند «فیضی»، «عرفی»، «غزالی»، میرزا جعفر قزوینی مخاطب به «آصف خان»، میر محمد معصوم نامی بکری و شیخ یعقوب صیرفی کشمیری خمسهٔ نظامی یا بخشی آن را سرمشق و مورد تقلید قرار داده‌اند. از طرف دیگر در عین حال که نزدیک به تمام منظومه‌های عشقی به تقلید خسرو شیرین یا لیلی مجنون ساخته شده است، یک جنبه ابتکاری از حیث موضوع نیز روی کار می‌بوده است.

داستان‌های متعدد قدیمی یا معاصر هند که هر یکی نمونهٔ کامل فن داستان‌گوئی می‌باشد، توجه شاعران را جلب کرده. قصهٔ نل دمن تألیف «فیضی» که داستان هند باستان می‌باشد و یا قصهٔ سوز و گداز نوعی مشهدی حاکی از سرگذشت واقعی عشق هندو زنی که خود را با جسد شوی مردهٔ خویش سوزاند و یا چتیسر نامه حاوی داستانِ عشق دو دلباخته از ناحیه سند از جمله داستان‌های هندی هستند که موردِ توجهٔ شاعران این دوره قرار گرفتند.

علاوه بر این موضوعی که در شعر این دوره جالب توجه است هزل و هجو و اشعار مضحک می‌باشد که چند تن از شعرا توجه بیشتری به آن مبذول داشته‌اند تا به اشعار فصیح. از آن‌جمله شاعری به تخلص «دانهی» اشعاری بزبان روستایانه خراسان می‌سروده ولی متأسفانه بدایونی بنابر دشواری طرز خواندن و نوشتن زبان خاص او برای عامه از نقل شعر مضحک او خودداری می‌کند. دیگر از این قبیل شعرا «روغنی» تخلص که صاحب دیوان بوده و عشقی خان که دیوان و مثنوی در این سبک دارد و طریقی ساوجی می‌باشند. ولی شاید خوش‌مزه‌ترین همه ملا عالم کابلی متخلص به «عارف» است که "در بیان بحث و غیر آن سخنانی می‌گفت که از خنده هلاک بایستی شد." وی منظومه‌ای در وزن سلسلة الذهب «جامی» ساخته و آن را صلصلة الجرس نامیده و در آن به معرفی کتب ذهنی خود که هیچیک از آنها به وجود خارجی در نیامده، مبادرت کرده و آنها را اسامی موهومه گذاشته است که از جمله یکی «طول» است در برابر مطول و اطول. همچنان تذکره‌ای شامل احوال مشایخ هندوستان نوشته و آن را موسوم به «وفواتح الولایت» ساخته. چون پرسیدند که واو عطف این‌جا معطوف می‌خواهد و آن پیدا نیست، گفت معطوف در این‌جا مقدر است و بدیهی الاستقال. این‌جا نقل بیتی چند از صلصلة الجرس او خالی از فایده نخواهد بود:

دیده باشی بنسخه تجدید　　که مجدد رسید فیض جدید
کاندرو صد مواقف است نهان　　و از بیانش مقاصد است عیان
متن تجرید پیش او لنگ است　　گلشن از قحط آب بی‌رنگ است
لمعه‌اش بی‌تکلف و اغراق　　حکمت عین و حکمت اشراق
وانکه وصفش نه رتبه عقل است　　اسم و رسمش دلایل العقل است
و آن دری کان ز بحر جود آمد　　لجة الجود فی‌الوجود آمد
جامع آن عوالم الآثار　　من تعالیم عالم الاخبار
کاندرو نوع علم تا صد و بیست　　کرده‌ام این صفت بگو درکیست

شعرای معروف این دوره عبارتند از

۱- ملا قاسم بدخشی متخلص به «موجی» (متوفی: ۹۷۹ هـ ق) از شاعران و رجال دولت همایون و اکبر به مقام میر بحری ماموریت می‌داشته و علاوه بر دیوان شعر منظومه‌های یوسف زلیخا و لیلی مجنون دارد.

۲- مولانا محمد قاسم میانکالی متخلص به «کاهی» (متوفی: ۹۷۹ هـ ق) در علم تفسیر، هیئات، کلام و تصوف، معما و تاریخ سرآمد و در علم موسیقی بی‌نظیر بود. دیوان شعر و مثنوی دارد موسوم به «گل افشان» در جواب بوستان بقید قافیه در هر بیت.

۳- خواجه حسن مروی (متوفی: در حدود ۹۸۰ هـ ق) در علوم عقلی و نقلی صاحب اطلاعات وافر و در سلاست شعر و انشا و صنایع و بدایع و بلاغت بسیار قوی بود. علاوه بر دیوان شعر بنا بر حکم اکبر شاه شروع بنظم فارسی کتاب معروف سانسکریت موسوم به «سِنگهاسَنْ بَتّیسی» کرده ولی به اتمام آن موافق شد.

۴- «غزالی مشهدی» (متوفی: ۹۸۰ هـ ق) ملک الشعرای دربارِ اکبر شاه می‌بوده. آثارِ او مشتمل می‌باشد بر دیوان‌های غزل موسوم به آثارالشباب و انیة الخیال و دیوان قصاید بنام بحرالمناقب و منظومه‌های مشهد انوار و عاشق و معشوق و محمود و ایاز در تقلید از مثنویاتِ «نظامی» و نقش بدیع و مثنوی مصنوع شامل ۸۰۰ بیت که به تقلید از شمس‌الدّین کاتبی شاعر معروف سروده و بدون بحر خوانده می‌شود و آثار نثری از قبیل کتاب الاسرار، رشحات الحیاة، مراة الکاینات وغیره.

۵- ملا شیری کوکووال لاهوری (متوفی: ۹۹۴ هـ ق» در انواع سخن با قدرت و مخصوصاً در قصیده‌گوئی و قطعه‌سازی ممتاز بود. به عقیده بدایونی شکویات را هیچ شاعر و معاصری بهتر ازو نساخته. در ترجمهٔ مهابهارت با دیگران سهیم بوده و نیز رسالهٔ منظومی حاوی بر هزار قطعه در ستایش آفتاب موسوم به هزار شعاع نگاشتهٔ اوست و همچنان مجموعه مقطعات در هزار بیت موسوم به «جهان افروز» در مدح خان اعظم کوکلتاش از تألیفات اوست.

۶- «عرفی شیرازی» (متوفی: ۹۹۷ هـ ق» شاعر معروف و صاحبِ دیوان قصاید و غزلیات و قطعات شیوا و فصیح و منظومه‌های مجمع الابکار و خسرو شیرین و چند رساله در نثر منجمله رسالهٔ نفسیه می‌باشد.

۷- «ابوالفیض فیضی» (متوفی: ۱۰۰۴ هـ ق) که بعد از «غزالی» ملک الشعرای دربارِ اکبر شاه شد.

۸- «میرزا قلی میلی هروی» صاحبِ دیوان غزلیات و قصاید مطبوع و موجد طرزِ خاص در قصیده می‌باشد و اشعار او را آذر بیگدلی موردِ ستایش قرار داده.

۹- شیخ یعقوب صیرفی کشمیری در علوم متفرقه صاحبِ استعداد وافر و غیر از تصانیف معتبر منجمله رسایل متعدد در معما و رباعیات در تصوف و اشعار دیگر، به خمسه‌ای در جوابِ «نظامی» پرداخته و هم آغاز بنوشتنِ تفسیری به روشِ تفسیر کبیر کرده که اجلِ فرصت به پایان رساندن آن نداد.

۱۰- یولقلی بیگ انیسی شاملو (متوفی: ۱۰۱۳ هـ ق) صاحبِ دیوان اشعار و مثنوی «محمود و ایاز» می‌باشد.

۱۱- میر معصوم بکری متخلص به «نامی» (متوفی: ۱۰۱۶ هـ ق) در نظم دیوان شعر و خمسه مشتمل بر معدن الافکار، حسن و ناز، رای و صورت، اکبرنامه و خمسه متحیره و در نثر تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی و «مفردات نامی» در طب از تألیفات اوست.

۱۲- «نوعی مشهدی» (متوفی: ۱۰۱۹ هـ ق) از اشعار متعدد او ساقی‌نامه‌ایست که در مدح خانخانان ساخته و داستانی منظوم موسوم به «سوز و گداز» معروفیت زیاد دارد.

۱۳- «نظیری نیشاپوری» (متوفی: ۱۰۲۱ هـ ق) دیوانی دارد شامل قصاید و غزلیات و ترجیعات زیبا و نغز.

۱۴- میرزا جعفر بیگ قزوینی مخاطب به «آصف خان» (متوفی: ۱۰۲۱ هـ ق) در سال ۹۸۵ هـ ق به هند مسافرت کرده و در سال ۱۰۰۸ به مقام دیوانی کل کشور مأموریت یافت. خمسه‌ای به جواب «پنج گنج نظامی» ساخته که از آن جمله

خسرو و شیرین را بنظر محمد طاهر نصرآبادی بعد از «نظامی» کسی بهتر از و نگفته. وی تاریخ الفی را تکمیل و تجدید نظر کرده است.

۱۵- «شکیبی اصفهانی» (متوفی: ۱۰۳۳ هـ ق) غیر از دیوان قصاید و غزلیات، یک مثنوی در وزن خسرو و شیرین منظوم ساخته.

علاوه بر اینها شعرائی که در این عهد معروف بوده ولی در عصرِ حاضر چندان سرشناس نیستند، عبارتند از:

میر عزیزالله قزوینی در علم سیاق و نویسندگی سر دفتر ارباب حساب و کتاب بود و دیوان غزل و رساله‌های منظوم متعدد منجمله شهر آشوب، گل و مل از مصنفات اوست. بدایونی سبک شعر وی را بروش شعرای دربارِ سلطان حسین بایقرا نسبت می‌دهد.

رهائی هروی نبیرهٔ شیخ زین‌الدّین صدر خوافی صاحب دیوان شعر و مثنوی موسوم به منظومهٔ انظار به جواب مخزن الاسرار «شیخ نظامی» می‌باشد.

میر احسنی از سادات موسوی مشهد منظومه‌های «شاه و ماه» و «دلبر و شیدا» را بنام اکبر شاه تألیف کرده.

تدروی ابهری برادرزادهٔ مولانا نرگسی ابهری مثنوی «حسن و یوسف» و «ده‌نامه‌ای» در جواب ده‌نامهٔ میر عماد از آثار اوست.

فانی بنام اکبر شاه مثنوی پرداخته موسوم به «هفت دلبر» شامل هفت داستان که در طی هفت شب بروش داستان‌های الف لیلة بیان شده.

فایضی کرمانی تذکرهٔ دولت شاه را به حکم اکبر شاه به نظم آورده و طبقه‌بندی را از هفت به ده تبدیل کرده.

سیّد شاهی داستان عشقی برادر خود را با هندوزنی در مثنوی «دلفریب» ترسیم ساخته.

میر علی اکبر تشبیهی کاشی منظومهٔ «ذره و خورشید» از آثار اوست.

زاهد بدایونی مثنوی در تعریف «بسم‌الله» برشتهٔ نظم کشیده.

شیخ حسین چشتی دهلوی صاحب منظومهٔ «دل و جان» می‌باشد که به قول بدایونی به سبک «هندوستانیه» (هندی) نوشته شده است.

حمیدی نخشبی سی داستان از پنجاه و دو داستان طوطی‌نامهٔ معروف «ضیاء نخشبی» را به نظم درآورد و به اکبر شاه تقدیم کرد.

از میان شاعران این دوره که در علوم مختلف مانند عروض، قافیه، معما، ریاضی، نجوم و جفر و نظایر آن منفرداند، غیر از آنهائی که فوقاً مذکور گردیدند، باید از میرزا خنجر بیگ، ملا نوری سفیدونی، الفتی یزدی، میر تقی، میر مرتضی شریفی، فهمی سمرقندی، میر محمود محوی منشی، میر محسن رضوی، نجاتی گیلانی، نیازی و سیّد میرکی اصفهانی نام برد.

علاوه بر این شعرایی که از گویندگان با نام این عهد به شمار آمده‌اند، عبارتند از: «صرفی ساوجی»، «طالب اصفهانی»، «قاسم ارسلان»، «اشرف خان میر منشی»، «اسیری رازی»، میر امامی مشهدی مشهور به «میخچه»، «میر امانی اصفهانی»، «میر اشکی قمی»، «ملا غنی امینی»، «اثری بدخشی»، «الفتی عراقی»، «بیکسی غزنوی»، «باقی کولابی»، «بیاضی»، «سیاقی»، «پیروی ساوجی»، «بقائی تردی‌رود»، «تقی ششتری»، «ثانی خان هروی»، «میر جدائی مصور»، «جذبی»، «جعفر»، «جمیلی کالپوری»، «جزئی اصفهانی»، «حیاتی»، «حالتی»، «خسرو قاینی»، «میر دوری کاتب‌الملک»، «دخیل اصفهانی»، «غیوری حصاری»، «قاسمی مازندرانی»، «رهی نیشابوری»، «بهاری قمی»، «بهاری کره جاری»، «سامری»، «سیّد محمد هروی»، «سلطان سیلکی»، «سپهری سهمی»، «بهرام سقا»، «سپاهی»، «سرمدی اصفهانی»، «ساقی جزائری»، «شجاعی»، «شعوری تربتی»، «صبوحی چغتائی»، «صالحی»، «صادقی»، «صبوری همدانی»، «ملا طارمی»، «طالعی یزدی»، «طفلی»، «عتابی نجفی»، «عبیدی»، «علمی»، «عبدی شیرازی»، «غزنوی»، «غباری»، «غربتی حصاری»، «غیرتی شیرازی»، «فارسی»، «فارغی شیرازی»، «فهمی استرآبادی»، «فهمی تهرانی»،

«فهمی سمرقندی»، «فنائی»، «فسونی یزدی»، «فیروزه کابلی»، «قدسی کربلائی»، «قراری گیلانی»، «قوسی»، «قیدی شیرازی»، «قدری»، «قندی»، «قندی»، «قربی شاپور»، «کلاهی»، «کلامی»، «کافی شیرازی»، «لقائی استرآبادی»، «لوائی»، «لعلی»، «لطفی»، «منجم»، «معزی هروی»، «مرادی استرآبادی»، «مشفقی بخارائی»، «ملکی توسرکانی»، «منتهی تهرانی»، «مدامی بدخشی»، «مقصود قزوینی»، «محتی حصاری»، «موزون»، «منظری سمرقندی»، «مدامی همدانی»، «مقیمی سبزواری»، «مظهری کشمیری»، «نادری ترشیزی»، «نویدی تربتی»، «ملا نویدی»، «نویدی نیشاپوری»، «افشانی»، «ناصحی»، «نهائی»، «نوائی»، «نظمی سمرقندی»، «وقوعی نیشاپوری»، «وداعی هروی»، «واقعی هروی»، «وصفی»، «وصلی»، «وقوفی هروی»، «وفائی اصفهانی»، «هاشم»، «ملا صوفی مازندرانی»، «میر سنجر کاشی»، «میر حیدر معمائی»، «رفیعی» و غیرهم.[۲]

در این دوره با شاعر هندویی برمی‌خوریم که شعر وی فصیح و شیوا و موردِ احترام و تقدیر حتی از بدایونی و جهانگیر شاه قرارگرفته و آن مَنوّهَر توسنی پسر راجهٔ نواحی سانبهر در نزدیکی اجمیر می‌باشد. اکبر شاه وی را اول محمد منوهر و بعداً میرزا منوهر لقب کرده بود.

در آخر باید ذکر کرد که شعر و ادب زبان‌های محلی مخصوصاً زبان هندی در عصرِ اکبری شیوعی و نفوذی فراوان پیداکرده بود و شعرا و نویسندگانی به این زبان در دربارِ آن پادشاه مقبول و محترم بوده‌اند. از جمله یکی مهاپاتراست که می‌گویند

---

۲ بقول ابوالفضل غیر از اینها اگرچه شعرای بی‌شمار منجمله «قاسم گنابادی»، «ضمیری اصفهانی»، «وحشی بافقی»، «مولانا محتشم کاشی»، «ملک قمی»، «ظهوری ترشیزی»، «ولی دشت بیاضی»، «نیکی»، «صبری»، «فکاری»، «حضوری»، «قاضی»، «نوری»، «صافی تونی»، «رشکی همدانی» که غیر از دو نفر همه آنها به هند مسافرت کرده بودند، به دربارِ اکبر شاه نرسیدند ولی از نقاط دور دست اکبر را ستایش می‌کردند.

در فن موسیقی و شعر هندی نظیری نداشت. همچنان راجا برهمداس معروف به بیربر یکی از مصاحبانِ اکبر شاه با فهم و ادراکی بلند و علم و فضل فراوان اتصاف داشته و اول به خطاب کب رای «ملک الشعراء» سرفراز بوده است. دیگر پاندیت برکهوتم تمام اشعار هندی را هر شب نزد اکبر شاه می‌خواند. هم در این دوره است که معروف‌ترین شاعر زبان هندی تُلْسِی داس متولد شد. رامایِن وی که سرگذشت رام از خدایگان هندوان است، به نظم هندی موردِ استقبال عظیم می‌باشد و هم‌اکنون ذکر و خواندن آن در میان هندوان معمول و جنبهٔ مذهبی را دارا می‌باشد. او نزد خانخانان مقامی ارجمند داشته و در حدود سال ۱۰۲۰ هـ ق درگذشت.

نثر

در این دوره نثر فارسی مانند شعر و سایر جنبه‌های علم و ادب و از بعضی جهات می‌توان گفت بیشتر رونق داشت. روی‌هم‌رفته از حیث سبک نثر این دوره از مبالغه‌های صنعتی و فنی آزاد بوده و به استثنای بعضی مکاتبات رسمی در آثار منثور این دوره جنبهٔ تکلفات لفظی و توجه به صنایع و آوردن جمله‌های طویل و امثال آن خیلی کم بوده است. بعکس آثار نثری این دوره به سبک سادهٔ عادی نگارش یافته و بر اثر استعمال اصطلاحات و لغات و ترکیبات عمومی زبان نثر ساده و روان‌تر بوده است. ولی باید دانست که اغلب نویسندگان این عهد یا هندی نژاد و یا در هند زائیده شده و یا آنها هستند که در هند اقامت گزیده و ناچار تحتِ تأثیر محیط محلی قرار گرفته بودند. بنابراین در نوشته‌های ایشان به استثنای مؤلفانی مانند ابوالفضل و غیره دقت در جستجوی حقایق و الفاظ فصیح و رعایت قواعد بدایع و انشای شیوای نثر مرسل چنانکه بایستی، مشهود نیست.

این دوره را در نثر یک امتیاز خاصی حاصل می‌باشد و آن این است که در این دوره فضلا به فسادی که از دورهٔ تیموریان به بعد در نثر فارسی ایجاد شده بود، پی بردند و اوّلین کسی که به این عیب متوجه گردید و در صدد اصلاح زبان برآمد، شیخ ابوالفضل

بود که در حل و فهم لغات دری سعی کرده، فرهنگی به فارسی نوشت و تا توانست بجای الفاظ عربی لغات دری بکار برد و تغییری در سبک نثر فارسی آغاز کرد و همان کاری را که در اواخر عهد محمد شاه قاجار ابتدا شده و امروز به وسیلهٔ فضلای ایران به نتیجه واقعی رسیده است، در پیش گرفت. با آن که تعمدی در نیاوردن و حذف لغات عربی و تعصب بی جای برخی را که در ایران و هند پیدا شدند، بخرج نمی داد. معهذا بعضی عبارات او به فارسی خالص است و در نثر لغات عربی که هشتاد در صد سراپای کتب را فراگرفته بود، به صدی ده دوازده تنزل کرد. ولی موفقیتی که ابوالفضل را در ایجاد این سبک شیوا و فصیح و محکم و استوار حاصل شد، مستلزم اطلاعات کامل و معلومات وافی بوده است و پیروی از آن مشکل بود و به همین علّت انشای او ادامه نیافته مگر بعضی از لغات که ازو بدیگر نویسندگان معاصر سرایت کرد.[۳]

از این تفوق تجدد که بگذریم، نثر این دوره به تفریق همان نثر معمول است که در ادبیات فارسی آن زمان وجود داشت.

از لحاظ مطالب نثر این دوره حاوی تنوع و دارای آثار متعددی بوده و قابلِ توجه آن می باشد. موضوعات مختلفی مانند تاریخ و تراجم و قصص و مسایل علمی و شروح احوال و مضامین دینی و عرفانی و امثال آن جلب توجه نویسندگان می کرده و از آن میان تاریخ در درجهٔ اوّل می باشد. در این زمینه تألیفات گوناگون اعم از تاریخ عمومی یا خصوصی هند و یا تاریخ نواحی مختلف آن کشور بکثرت بوجود آمد. هر چند از آغاز ادبِ فارسی در هند تاریخ نویسی معمول و متداول می بوده و در ادوار گذشته اقلاً یک عدد تاریخ در احوال هر سلسلهٔ سلاطین که بر این شبه قاره حکمرانی کرده اند، نظماً یا نثراً تألیف گردیده است ولی در دورهٔ اکبر شاه و بعد هم مورخان متعددی مانند ابوالفضل به عنوان مأموریتِ رسمی و یا بیشتر مانند عبدالقادر بدایونی و نظام الدّین

---

۳ این ملاحظات از سبک شناسی، جلد سوم، ص ۲۹۰ به بعد تألیف مرحوم ملک الشعرا بهار به تلخیص نقل گردید.

احمد بخشی با تمایلات شخصی به نوشتن تاریخ همت گماشته و آثاری پدید آورده‌اند که از حیث مطالب مهم و اطلاعات وافی راجع به آن عهد دارای ارزش فراوان می‌باشد. نزدیک به تمام این گونه تألیفات به سبک ساده و روشن نوشته شده مخصوصاً اکبرنامهٔ ابوالفضل با ضمیمه‌اش آئین اکبری و منتخب التواریخ بدایونی که این دو را باید معاضد و متکامل یک دیگر قرار داد، زیرا از یک طرف منظور ابوالفضل در اکبرنامه تجلیل و تکریم از شاه بوده که در نظر او به صورت قهرمان اعظم قرار داشت و از سوی دیگر بدایونی تمام فعالیت‌های اکبری را مخصوصاً دربارهٔ مذهب و دین به نظر انتقاد سنگین و سنجش وزین بررسی می‌کند.

بعد از تاریخ، موضوع مهمی که در آن آثار متعدد به توجه خود اکبر شاه پدید آمد، تراجم از زبان‌های مختلف مانند سانسکریت و ترکی و عربی به فارسی می‌باشد. در اثر مشی خاص اکبر شاه در موردِ مذهب و هم بعلت بعضی عوامل دیگر تعداد زیادی از کتب مذهبی و علمی هندوان به قالب فارسی در آمد. گویا اکبر شاه برای نیل به این منظور هیئتی از علما و فضلای فارسی‌دان را تشکیل داده و هم علمای هر کیش از دور و نزدیک را بدربارِ خود دعوت کرده و ایشان را شریک و سهیم کار ترجمه ساخته بود. بندتان برهمنی سانسکریت‌دان و کشیشان مسیحی را از نقاط مختلف هند و حتی از اروپا طلب داشت.[۲] درکاخ سلطنتی فتح‌پور سیکری ایوانی مخصوص قرار داشت که در آنجا این هیئت اغلب در حضورِ پادشاه جلسه‌ها تشکیل داده بکار ترجمه اشتغال می‌ورزید.

موضوعِ دیگر تذکره نگاری است که این فن بعد از تألیف لباب الالباب عوفی در هند چندان ادامه پیدا نکرده و در ادوار بعدی تا دورهٔ اکبر هیچ تذکرهٔ معروفی سراغ نداریم. چنانکه معلوم است در ایران نیز بجز عدهٔ کمی از تذکره‌ها مانند تذکرهٔ دولت شاه و

---

۲ ابوالفضل در وقایع سال ۹۹۸ می‌نویسد: "پادری فرسیلیون از بندر گووه به درگاه والا رسید برخی بخردان تیز هوش را به آموزگاری سپردند تا سرمایهٔ ترجمه کردن یونانی نامها فراهم آید." غیر از این خود این کشیشان پیرامون پذیرائی خود به دربار اکبر و دیگر امور چیزها نوشته‌اند.

مجمع النفایس میر علی شیرنوائی و تحفهٔ سامی و غیره این موضوع موردِ توجه زیاد نمی‌بوده است. از عهد اکبر به بعد در هند تذکره نویسی شایقان و پیروان زیادی پیداکرد و می‌توان گفت از این دوره به بعد این موضوع به عنوان فن مستقلی به شمار می آمد و چندان تأثیر و نفوذی از خود گذاشت که در تاریخ ادبیات فارسی ادوار مابعد در هند این فن یکی از موضوعات کثیرالتألیف قرارگرفت. از میان تذکره‌های شعرا علاوه بر آنچه ابوالفضل و بدایونی و نظام‌الدّین احمد در تواریخ خود مستقلاً در شرح احوال شعرا نگاشته‌اند، تذکره نفایس المآثر است. مؤلّف این تذکره میر علاءالدّوله قزوینی می‌باشد که پدرش میر یحیٰی صاحبِ لب التواریخ معروف در عهد شاه طهماسپ به عنوان داشتنِ عقاید سنّی متهم بوده و در سال ۹۶۳ ه‍ ق در حبس درگذشته است. میر میرعلاءالدّوله با خویشان دیگر خود راه هند در پیش گرفته و آن‌جا اقامت می‌داشته است.

نفایس المآثر یکی از بهترین تذکره‌هائیست که در هند نوشته شده است. دیگر بت‌کده تألیف ملا محمد صوفی مازندرانی است که در عهد اکبری به هند رسیده بود. مجمع الفضلای ملا بقائی و هفت اقلیم امین احمد رازی نیز در این دوره تألیف گشته است. تذکرهٔ دولت شاه سمرقندی را شاعری متخلص به «قایضی» به نظم درآورده و آن را بجای هفت طبقه اصلی در ده طبقه منقسم ساخت. آخرین تذکرهٔ قابلِ تذکر بزم آرای میر سیّد علی بن محمود حسینی می‌باشد که در شرح احوال شعرای متقدمین و متأخرین است. مصنف آن مطالبی راجع به شعرای قدیم را از لباب‌الالبابِ عوفی بدون اینکه از عوفی وکتاب او ذکری کند، گرفته است چنانکه مرحوم علامه محمد قزوینی این موضوع را در مقدمهٔ خود برکتاب لباب الالباب موردِ بحث مفصلی قرار داده است.

در فن انشاء و نامه نگاری نیز کتاب‌های متعددی در این دوره تألیف گردید که از جمله مکاتبات ابوالفضل و رقعات او درجه اول و هم شهرتی بسزا دارد. یکی از نویسندگان این عصر بنام عبدالوهاب بن محمد معموری الحسینی الحسنی متخلص به فنائی مجموعه‌ای از نامه‌های رسمی و دولتی پرداخته و آن را گلشن بلاغت نامیده است.

اگرچه نوشتنِ نامه‌ها بیشتر به فارسی متداول بوده ولی گاه‌گاهی بزبان عربی هم نگارش می‌یافت. عده‌ای از این‌گونه نامه‌ها را بدایونی در تاریخ خود تماماً نقل کرده است. از مجموعه‌های مکاتیب شخصی به فارسی مکتوبات فیضی معروف به لطیفهٔ فیاضی یا انشای فیضی و نامه‌های حکیم ابوالفتحْ گیلانی موسوم به چارباغ معروفیتی بکمال دارد. گر چه این نامه‌ها به سبک عادی و به زبانی که بدان تکلم می‌کردند، نوشته شده ولی اهمیت اصلی آنها از این جهت است که به اطلاعات ذی‌قیمت و مطالب مهم کثیری پیرامون ابواب و انواع مختلف تمدن و فرهنگ آن زمان در آنها بر می‌خوریم بحدی که در کتب تاریخ معتبر هم کمتر می‌توانیم بدست آوریم. یک نوع دیگری از مکتوبات، مکاتیبی است که عرفا نوشته‌اند. در این زمینه مکاتیب قطب جهان نهروالی است که به روش مکتوبات شیخ شرف منیری نگاشته شده است. مکتوبات شیخ مصطفی مهدوی در این عهد تدوین و با مقبولیتی تمام مواجه گردیده است.

فن فرهنگ نویسی که یکی از امتیازات ادبیات فارسی هند بشمار می‌رود، در عهدِ اکبری هم موردِ توجه قرارگرفته و کتاب‌های فرهنگ مانند مدارالافاضل تألیف شیخ الهداد فیضی سرهندی و فرهنگِ جهانگیری تصنیف میر جمال‌الدّین اینجوی شیرازی در زمان اکبری تألیف یافته است.[5] بعلاوه هندویی به اسم کرشناداس اکبری

---

5 میر جمال‌الدّین قبل از سال ۹۸۰ هـ به ملازمت اکبر از دکن رسیده و موردِ امتیازات دولتی و صاحب منصب سه هزاری شده و در عهدِ جهانگیر شاه مزید ترقّی کرده و بالآخره به مقام فرمان‌داری ایالت بهار نایل آمده است. لغت معروف به فرهنگِ جهانگیری را در ۱۰۰۵ هـ ترتیب و تهیّه و سه سال بعد از فوت اکبر شاه در ۱۰۱۷ هـ بنام جهانگیر انتشار کرد.

مرحوم ملک الشعرای بهار در ضمن ذکر از فرهنگ جهانگیری نوشته‌اند است: فضلای ایران بیشتر از آنان (یعنی هندیان) بلزوم این امر پی‌برده بودند و از آن جمله سروری کاشانی کتاب مجمع الفرس را با شواهد شعری تألیف کرده بود. (سبک شناسی، ج ۳، ص ۲۹۲)

در حالی که فن فرهنگ نویسی در هند سال‌ها پیش از زمان «سروری کاشانی» به حد کمال رسیده بود، از جهت دیگر هم نیز بیان ملک الشعرا کاملاً صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا نصرآبادی در تذکرهٔ خود

فرهنگ کوچکی فارسی ـ سانسکریتی شامل بر ۱۵۷ بیت تصنیف کرده که اگرچه مختصر می‌باشد ولی اینکه در فن فرهنگ فارسی نوعی از ابتکار را نشان می‌دهد، بر اهمیت آن می‌افزاید. نسخهٔ چاپی این کتاب در فهرست کتاب‌های چاپی کتابخانهٔ موزهٔ انگلیسی لندن معرفی شده است.

موضوعات دیگر مانند مطالب علمی و مذهبی و مسایل دینی و عرفانی اگرچه از سوی دولت چندان تشویق نشده، ولی دور از دربار در دستگاه‌های مشایخ و مدارس علما و خانقاه‌های عرفا کتب متعددی در این زمینه‌ها بوجود آمد. اغلب این آثار که مربوط به شروح متون درسی از قبیل عقاید و مطول وغیره و یا به بیان اصول فقه و حدیث و مانند آن می‌باشد، در مدرسه‌ها و خانقاه‌ها تدریس می‌شد. اغلب این استادان در علوم دینی و هم در فروع عقلی شاگردانی را تربیت کرده‌اند که بنوبت خود از اجلهٔ اساتذه گردیده‌اند.

در علوم عقلی مانند ریاضی ونجوم و اکسیر و نظایر آن علما و فضلا از قبیل شاه فتح‌الله شیرازی مخاطب به عضدالملک، نورالدّین ترخان سفیدونی، ملا میرزا مفلس، مولانا الیاس منجم اردبیلی وغیرهم ظهور کرده به تألیفاتی پرداخته‌اند که متأسفانه اغلب آنها یا دستخوش نابودی یا بگوشه‌ای از کتابخانه‌های متعدد هند و جهان تحویل گردیده است. در نتیجهٔ وسیع المشربی و آزاد خیالی که پیرامون مذهب و عقاید تحتِ حمایت پادشاه ایجاد و رایج شده، از چند تن در این دوره نشان داریم که رسالات متفرق در عقاید غیر از دین حنیف تصنیف می‌کرده‌اند، مانند ابتری بدخشی، چلمه بیگ قزوینی، تشبیهی کاشی، ثانی خان هروی، میر شریف آملی وغیرهم. مؤخرالذکر را بدایونی از پیروان مذهب نقطویه که مشابه به کیش محمود پسیخانی بود، می‌دانسته و رساله‌ای

صریحاً می‌گوید که سروری کاشی نسخه‌ای که در ایران نوشته سهل و مختصر است امّا در هند که رفت فرهنگ جهانگیر میر جمال‌الدّین اینجوی را به نظر گذاشته فرهنگ مبسوط را نوشت. (تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ تهران، ص ۲۹۱).

موسوم به ترشح ظهور را به او منسوب ساخته است. همچنان تشبیهی کاشی نیز در شرح کیش نقطویه چند رساله تصنیف کرد.

فهرست علمائی که به ارشاد و افادهٔ علوم درسی و تلقین عرفانی اشتغال داشته‌اند، شناساندن کارهای ایشان بسیار طولانی است، چنانکه بدایونی به سبک مخصوص خود در این باب چنین اظهار نظر کرده که مشایخ و علمای دیگر (یعنی غیر از ۱۲۲ نفر که در کتاب خود بشرح احوال آنها پرداخته است) در اطراف جمیع بلاد هند طولاً و عرضاً چندان بودند و هستند که حصر و احصار ایشان حواله به قلم علام الغیوب نموده آید.

بعضی از نویسندگان مشهور و تألیفات گوناگون آنها به شرح ذیل می‌باشند: بهترین نثرنگار این عهد همانا شیخ ابوالفضل می‌باشد که قبلاً از وی سخن گفته شد. وی مؤلِّف آثار متعدد و متنوع است بدین قرار:

۱- اکبرنامه در تاریخ سلسلهٔ تیموریان تا عهد اکبر و ضمیمه آن موسوم به آئین اکبری که چه در کمیّت و چه در ارزش آن را می‌توان منحصر به فرد از کتب نوع خود دانست به این معنی که دائرة المعارف کشور هند آن زمان و محتوی بر هر موضوعی که از مقتضیات آن وقت تصور می‌توان کرد، می‌باشد.

۲- مجموعهٔ مکاتبات رسمی موسوم به انشای ابوالفضل در سه و یا به قول بعضی در چهار دفتر.

۳- رقعات ابوالفضل.

۴- عیار دانش[6] تهذیب و تلخیص کلیله و دمنهٔ معروف. به علاوه ترجمهٔ کتاب انجیل به فارسی به او منسوب است. نیز کتاب‌هائی که بحکم اکبر شاه ترجمه می‌شده، اغلب به استصواب و راهنمونی او انجام می‌پذیرفت.

دیگر شیخ عبدالقادر بن ملوک شاه بدایونی از اجلهٔ فضلا و علمای وقت و در نثر و

---

6 مرحوم ملک الشعرا بهار در سبک شناسی، ج ۳، ص ۲۹۰ اسم این کتاب را بهار دانش ضبط نموده که ظاهراً سهو قلم می‌باشد.

نظم استاد و صاحب تألیفات گوناگون می‌باشد. تاریخ منتخب التواریخ او از معتبرترین کتب این فن بشمار می‌رود که به سبک ساده نگارش یافته است و تنها تکلفی که از رعایت آن خودداری نکرده، آوردن اشعار عربی و فارسی از خود یا دیگران است. به علاوه کتاب‌های راماین، سنگهاسن بتّیسی، پاره‌ای از معجم البلدان یاقوت و قسمتی از مهابهارت، تاریخ الفی، تاریخ کشمیر، تاریخ رشیدی، بحر اسمار ترجمهٔ فارسی کتاب معروف سانسکریت موسوم به کتهاسریت ساگر ترجمه و تنقیح و انتخاب و تجدید نظر از وی یافته. او تألیفات دیگری نیز دارد که عبارتند از: کتاب الاحادیث در بیان فضیلتِ غزا و ثوابِ تیراندازی، نجات الرشید جزو شرحی بر قصیده برده و شرح گلشن راز ولی اغلب اینها امروز پیدا نیست.

دیگر شیخ احمد بن نصرالله تتوی مؤلّف کتاب معروف تاریخ الفی متضمن احوال پادشاهان اسلام تا عهدِ اکبری است. در سال ۹۹۷ هـ اکبر شاه هفت نفر یعنی نقیب خان، شاه فتح‌الله، حکیم همام، حکیم علی، حاجی سلطان ابراهیم سرهندی، نظام‌الدّین احمد و بدایونی را بنوشتن این تاریخ به قید ضبط واقعات سال به سال دستور داده و در نتیجه واقعات سی و پنج ساله اول هجری گردآوری شده. بعداً ملا احمد تتوی به پایان رساندن آن مأمور گردید و تا سوانح عهدِ چنگیز در دو جلد منضبط ساخت و بعد از قتل او در سنه ۹۹۷ هـ آصف خان قزوینی آن را به پایان رسانید. شیخ احمد تتوی کتاب دیگر در علوم موسوم به تاریخ الحکما بنام حکیم ابوالفتح گیلانی تألیف کرده است.[۷]

دیگر شیخ عبدالحق محدث دهلوی که در جمیع کمالات و فضایل و علوم عقلی و نقلی صاحب استعداد و دارای آثار متعدد مختلف الموضوع می‌باشد. بعضی تألیفاتِ وی

---

۷ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران نسخه‌ای از این کتاب موجود است که زیر عنوان خلاصة الحیوان ذکر شده. موضوع و مقصد کتاب به الفاظ خود مؤلّف: ذکر حکمایی که قبل از ظهور اسلام و آنانکه در زمان اسلام می‌بوده‌اند، می‌باشد. فکر می‌کنم این همین کتابیست که مرحوم ملک الشعرا در سبک شناسی، ص ۲۰۹ اسم آن را تاریخ الحکما نوشته که به نظر صحیح می‌رسد.

عبارت است از: تاریخ حقی در تاریخ هند، تذکره‌ای در شرح احوال مشایخ و متصوفه موسوم به اخبارالاخیار، تاریخ مدینهٔ منوره که تدوین آن را از کتب عربی در شهر مدینه در سال ۹۹۸ هـ آغاز کرده و سه سال بعد در دهلی بپایان رسانیده موسوم به جذب القلوب الی دارالمحبوب گردانیده. اشعة اللمعات فی شرح المشکوة، شرح سفرالسعادة، زادالمتقین فی سلوک طریق الیقین و غیره. سبک نگارش شیخ ساده و خالی از تکلف می‌باشد.

دیگر قاضی نورالله ششتری از اجلهٔ علمای شیعه اثنا عشریه است که آثار و تألیفات او در جهان تشیع معروف می‌باشد. کتاب بزرگ او مجالس المؤمنین در ترجمهٔ جمعی بسیار از رجال و علما و عرفا و شعرا و رواة شیعه اسلامی از حیث مطالب و سبک ساده و محکم می‌باشد و از آثار خوب فارسی به شمار می‌رود.

آثار منثور این دوره غیر از آنها که مذکور گردید، بدین قرار است:

تاریخ

«همایون‌نامه» تألیف گلبدن بیگم دختر بابر پادشاه در شرح حال برادرش همایون شاه.

«تاریخ شیر شاهی» در احوال شیر شاه سوری پادشاه هند (۹۴۶-۹۵۲هـ) که عباس خان شیروانی آن را به اشارهٔ اکبر شاه در حدود سال ۹۸۷هـ به قلم در آورده و تحفهٔ اکبر شاهی نام گذاشت.

«تذکرة الواقعات» در ذکر وقایع زندگی همایون شاه توسط جوهر آفتابچی از مستخدمین مخصوص آن پادشاه در سال ۹۹۵ هـ آغاز گردید.

«تاریخ همایون» تألیف بایزید بیات مشتمل بر وقایع سال‌های ۹۴۹-۹۹۹هـ

«تاریخ معصومی» از میر معصوم بهکری متخلص به «نامی» از رجال دولت اکبر که در سال ۱۰۱۲هـ به عنوان حجابت از جانب پادشاه نزد شاه عباس به ایران مسافرت کرده بود. کتاب او در تاریخ ناحیهٔ سند از آغاز سلطهٔ عرب تا فتح آن

به دست اکبر شاه در سال ۱۰۰۱ ه می‌باشد. به علاوه کتابی در طب موسوم به مفردات نامی از مؤلفات اوست.

«طبقات اکبری» از میرزا نظام‌الدّین احمد (متوفی: ۱۰۰۳ه) بن محمد مقیم هروی از صاحب منصبان دولت اکبری که اولین کتاب تاریخ نوع خود به شمار می‌رود و به نثر ساده نگاشته شده و حاوی مطالب مفیده منجمله قسمتی مفصل در شرح احوال شعرای عهد اکبر شاه می‌باشد.

«تواریخ اکبرنامه» مختصری در وقایع چهل و هشت سالهٔ سلطنت اکبر تا سال ۱۰۱۰ ه تألیف شیخ الهداد فیضی سرهندی. او تذکرة الواقعات فوق الذکر را تجدید نظر کرده بتاریخ همایون شاهی موسوم ساخت و فرهنگ مدارالافاضل تدوین کردهٔ او سابقاً مذکور گردید.

«مجموع الاخبار» جامعی در تاریخ عمومی تا وقایع سال ۱۰۰۰ ه تألیف شاعر معروف عصر میر محمد شریف وقوعی می‌باشد.

روضة الطاهرین» در تاریخ انبیا و حکما و سلاطین قبل از اسلام و پس از آن منجمله پادشاهانِ هند تا عهدِ مصنف. طاهر بن محمد حسین سبزواری این کتاب خود را بنام اکبر نگاشته است. همین مصنف ترجمهٔ فارسی مهابهارت را ملخص نموده و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ موزهٔ انگلیس محفوظ می‌باشد.

«تاریخ گجرات» از شاه ابوتراب ولی دربارهٔ وقایع گجرات از عهدِ همایون تا فتح آن ناحیه به دست اکبر شاه در سال ۹۸۰ ه که به اهتمام انجمن آسیائی بنگال و به تصحیح سر دانیسن راس طبع شده است.

به علاوه تاریخی دیگر است که مؤلفش معلوم نیست و محتوی وقایع سلطنت اکبر شاه تا سال ۱۰۰۰ ه و فتح خاندیس دکن به دست آن پادشاه می‌باشد.

ترجمه‌ها از زبان‌های مختلف به فارسی

کتب مذهبی هندوان:

«رزم‌نامه» ترجمهٔ فارسی مهابهارت، حماسهٔ بزرگ هند و کتاب مقدس هندوان که مشتمل می‌باشد بر انواع قصص و مواعظ و نکات اخلاقی و آداب و معارف و اعتقاد و بیان مذاهب و طریق عبادات ایشان در ضمن شرح جنگ که میان خویشان نزدیک «کوروان و پاندوان» برقرار بوده. نقیب خان، بدایونی، ملا شیری و سلطان حاجی ابراهیم تهانیسری به دستور اکبر با کمک پندتان فاضل منجمله دیوی برهمن ترجمه فارسی این کتاب را در صد جزء تهیه کردند. ملک الشعرا فیضی قسمتی از آن را به عبارت فصیح نثر و نظم در آورده و ابوالفضل مقدمه به قدر دو جزء بر آن افزوده و همهٔ آنها را رزم‌نامه موسوم گردانیدند.

«رامـاین» حماسهٔ بزرگ دیگری از هند باستانی در سرگذشت راما که مانند مهابهارت نزد هندوان مورد احترام و تقدیس است. بدایونی آن را در مدت چهار سال در سنه ۹۹۷هـ و با تجدید نظر در ۱۲۰ جزء بفارسی در آورده ولی از نگاشتن مقدمه بر آن علی‌رغم خواهش پادشاه خودداری کرد.

«اتهربن» چهارم از ویدهای چهارگانه هندوان باستانی ـ نخست بدایونی با کمک پندت برهمن نو مسلمانی مسمّی به شیخ بهاون برحسب حکم اکبر شروع به ترجمه این کتاب کرده ولی به سبب اشکالاتی در تغییر عبارات و مشکل بودن مطالب از ترجمهٔ آن برکنار گردید. بعداً به فیضی و سپس به حاجی ابراهیم تهانیسری حکم ترجمهٔ آن صادر گردید.

«جوگ بشست» مولانا محمد فرملی در سال ۱۰۰۲ هـ کتاب جوگ وشیست را به فارسی در آورده و نقّاشان دولتی آن را مصور ساختند.

«هری ومس پران» در شرح حال کریشنا یکی از خدایگان هندوان. این کتاب را ملا شیری از سانسکریت به نظم فارسی ترجمه کرد.

«مهابشنو پران» فاضلی هندوئی نامعلوم به حکم پادشاه آن را از سانسکریت به فارسی منتقل ساخت.

به علاوه ترجمه فارسی بهاگوت گیتا که جزء الحاقی مهابهارت می‌باشد و شارق‌المعرفت در فلسفه ویدانتا در بعضی نسخ خطّی آنها به ملک‌الشعرای فیضی منسوب است. نیز ترجمهٔ دیگری به فارسی از بهاگوت گیتا را به شیخ ابوالفضل نسبت داده‌اند.

کتب ادبی

مجموعه‌های بزرگ از داستان‌های قدیم هند مانند کتهاسریت ساگر و سنگهاسن بتّیسی و کلیله و دمنه به فارسی ترجمه شد. قسمتی از کتاب کتهاسریت ساگر در قرن نهم در زمان سلطنت زین‌العابدین پادشاه کشمیر به فارسی منتقل شده بود.[8] بدایونی به فرمودهٔ اکبر شاه قسمت ترجمه نشده را به قالب فارسی درآورده و بقیه را به زبان رایج الوقت از سرنوشته تمام آن را بحرالاسمار نام گذاشت.[9]

کتاب سنگهاسن بتّیسی (سی و دو داستان) در احوال راجه بکرماجیت یکی از پرشکوه‌ترین پادشاهان هند قدیم مانند کتهاسریت ساگر مقبولیّتی تمام در هند می‌داشته است. در سال ۹۸۹ هـ بدایونی به کمک پاندیتی پرکهوتم نام، آن را به عبارت فارسی در آورد و به «نام خردافزا» موسوم ساخت که تاریخ تألیف نیز از آن برمی‌آید.

---

۸ زین‌العابدین (۸۲۹-۸۷۷ هـ) بزرگ و روشنفکرترین پادشاهان کشمیر و مرجع اهل علم و فضل و باعث ترجمه‌های کتب سانسکریت به فارسی بوده. می‌گویند در دربار او پاندیتی بوده بودی بت نام که تمام شاهنامه را از برداشت (برای تفصیل رجوع شود به تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۴۴).

پرفسور امیر حسن عابدی کتهاسریت ساگر را تصحیح نموده‌اند که بزودی از ایران چاپ می‌گردد. (مدیر)

۹ بلاخمن در ترجمهٔ آئین اکبری جلد اوّل این کتاب را از تألیفات بدایونی در فن حدیث محسوب کرده و به اشتباهی فاحش دچار شده است. خود بدایونی در تاریخ خویش (ج ۲، ص ۳۰۱-۲) در چگونگی این کتاب توضیحات صریحی می‌دهد. از طرف دیگر کلمهٔ بحرالاسمار ترجمهٔ الفاظ «کتهاسریت ساگر» و به معنی بحر و رودخانه‌های داستان‌ها می‌باشد.

چنانکه قبلاً گفته شد خواجه حسین هروی شاعر معروف بنا به دستور اکبر شاه ابتدا به نظم این داستان کرده ولی به اتمام آن توفیق نیافت. بدایونی سه بیت از نظم خواجه حسین هروی را در تاریخ خود نقل کرده است.

کتاب سوم یعنی کلیه و دمنه را ابوالفضل به فرمایش اکبر با نظر تلخیص و تهذیب به سبک ساده و روشن نوشت و آن را موسوم به «عیار دانش» گردانید.

ملک الشعرا فیضی داستان عشق نل و دمن را به روش شیخ نظامی در قالب شعر آورده و به اسم نل دمن موسوم ساخت. مثنوی نل دمن شهرت بسزائی حاصل و در ادبیات فارسی مقامی بلند برای خود پیدا کرده است.

کتب علمی

در علم نجوم کتاب تاجک را مکمل خان گجراتی به فارسی در آورده و در علم ریاضی ملک الشعرای فیضی کتاب لیلاوتی را از تصنیفات بهاسکراچاریه که ریاضی‌دان معروف قرن یازدهم هند می‌باشد، از سانسکریت به فارسی منتقل ساخت. قسمتی از زیج جدید مرزائی نیز حسبِ فرمایش پادشاه از فارسی به سانسکریت ترجمه یافت و این کار تحتِ نظارت شاه فتح‌الله شیرازی و توضیح و تعبیر ابوالفضل و به کمک سه دانشمند برهمنی، کشن جوشی، گنگا دهر و مهیش آنند انجام پذیرفت.[10]

---

۱۰ باید دانست که بلاخمن مترجم آئین اکبری و راهنمای او شمس‌العلما عبدالغنی (تاریخ ادبیات فارسی در عهد اکبر، ص ۳۴) عبارت ابوالفضل را چنین فهمیده‌اند که علاوه از زیج جدید میرزائی کتاب‌هایی به اسم کشن جوشی و گنگا دهر و مهیش آنند را ابوالفضل از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده، به عقیده بنده حتماً این اشتباه فاحشی می‌باشد چه کشن جوشی، گنگا دهر و مهیش آنند اسامی اشخاص بوده نه اسامی کتب و عبارت اصلی ابوالفضل اینست: "لختی زیج جدید میرزائی را به دیده‌وری امیر فتح‌الله شیرازی و ترجمانی راقم اقبال‌نامه کشن جوشی، مهیش آنند از فارسی به هندی آوردند." (آئین اکبری، چاپ لکهنو، ص ۷۶).
باید ملتفت بود در چاپ لکهنو عبارت «از هندی به فارسی آوردند» ضبط شده و در پاورقی نوشته شد که «همهٔ نسخه‌ها از فارسی به هندی» دارد. به علاوه زیج جدید میرزائی به فارسی بوده نه به هندی.

کتب متفرق

از آثار دیگری که به توجهٔ اکبر شاه به فارسی ترجمه کردند، کتاب تاریخ کشمیر است. این کتاب را اولا مولانا شاه محمد شاه‌آبادی که فاضلی جامع معقول و منقول بود، به حکم پادشاه به فارسی در آورده بود، ولی در سال ۹۹۹هـ همان پادشاه به بدایونی دستور داد که آن را به عبارت سلیس و منقح و به صورت انتخابی از آن ترتیب بدهد. همچنان رساله‌ای در علم فیل شناسی توسط ملا شیری کوکووال سابق الذکر از سانسکریت به فارسی انتقال یافت.

کتب مسیحی

بعضی کتب دربارهٔ مسیحیّت در دورهٔ اکبری تهیّه و تدوین یافت. یکی از آنها انجیل کتاب مقدّس مسیحیان می‌باشد که شیخ ابوالفضل به ترجمه آن مأموریت یافته. دیگر مرأة القدس است در شرح زندگانی عیسٰی مسیح که توسط کشیشی موسوم به جرامیتو زیویر مادهٔ تحریری آن تهیّه و حسب فرمایش پادشاه به وسیلهٔ مولانا عبدالسّتّار بن قاسم لاهوری به فارسی منتقل گردید. دیگر کوایف پیتر عیسوی در شرح حال یکی از رسولان نامی مسیح هم در آن آوان تألیف یافت.

کتب عربی

از کتب عربی که در نتیجهٔ توجه اکبر شاه به فارسی انتقال یافت، یکی معجم البلدان یاقوت می‌باشد که ترجمهٔ آن به توجه و با همّت دوازده کس از فضلای عراقی و هندی منجمله بدایونی در سال ۹۹۹هـ انجام پذیرفت. کتابی دیگر به نام حیوة الحیوان را که نقیب خان اکثر اوقات در حضور اکبر شاه می خواند، شیخ مبارک ناگوری پدر ابوالفضل و ملک الشعرا فیضی در سال ۹۸۳هـ به فارسی ترجمه نمود.

دیگر تاریخ الحکماء از مصنفات شمس‌الدّین محمد شهرزوری شامل احوال فیلسوفان و حکیمان متقدمین به وسیلهٔ مقصود تبریزی شاعر و به امر شاهزاده سلیم از عربی به عبارت فارسی در آمد.

کتب ترکی

چنانکه قبلاً گفته شد، خودنوشت بابر شاه به ترکی موسوم به واقعات بابری در سال ۹۹۸هـ توسط عبدالرحیم خانخانان ترجمه و در پیشگاه اکبری تقدیم گردید. بی فایده نخواهد بود اگر این جا به درج فهرستی مختصر از علمای مشهور و معروف یا کتبی که توسط ایشان تألیف شده مبادرت شود:

شیخ عبدالعزیز دهلوی: صاحب تصانیف معروف منجمله رسالهٔ عینیه در وحدت وجود و مشهود.

شیخ سعدالدّین بنی اسرائیل: کتب بسیار مفید و عالی تألیف نموده منجمله شرح بر جواهرالقرآن امام غزالی.

شیخ‌الاسلام عبدالله سلطانپوری مخدوم الملک: از فحول علمای زمان؛ در عربیّت و اصول فقه و تاریخ و سایر علوم نقلی استاد و صاحب تصانیف رایقه مانند کتاب عصمة الانبیا، کتاب شمایل النّبی و غیره.

نظام بدخشی ملقب به غازی خان: از رجال دولت و اکبر صاحب تصانیف معتبر منجمله رساله‌ای در اثبات کلام و بیان ایمان، حاشیه بر شرح عقاید و رسایل عدیده در تصوف.

شیخ علاّمه وجیه‌الدّین علوی اله‌آبادی: از اجلهٔ علمای وقت که شاگردان و داوطلبان علم از نقاط دوردست هند به نظر استفاده به خدمت او می‌رسیدند و صاحب تصانیف کثیره بیشتر در شروح و حواشی بر کتب معروف درسی مانند شرح‌ها بر ارشاد قاضی، ابیات منهل جام جهان‌نما وغیره و حاشیه‌ها بر فواید ضیائیه، مطول، مختصر تلخیص، تلویح شرح تجرید، حاشیهٔ قدیم مولانا محقّق دوانی، تفسیر بیضاوی، شرح وقایه وغیره و رسایل متعدد منجمله رسالهٔ حقیقت محمدیه را نوشت.

شیخ عبدالواحد بلگرامی: علاوه بر ساختن شعر، صاحب تألیفاتی مانند شرح نزهت الارواح[11] و رسایل در اصطلاحات صوفیه منجمله رساله‌ای موسوم به سنابل و تصانیف دیگر.

شیخ منور لاهوری: شروح بر مشارق الانوار، بدیع البیان و ارشاد قاضی.

سراج محمد بنبانی: شرح بر مخزن الاسرار نظامی.

حکیم فتح‌الله گیلانی: شرح بر قانون ابو علی سینا.

مولانا عبدالسّلام لاهوری: شرح بیضاوی.

اگرچه زبان و ادب عربی در این دوره چندان مقبول نبود ولی روی‌هم‌رفته از رواج و اعتبار آن زبان چندان کاسته نشد بلکه در مراسلات هم گاه‌گاهی ولو به نظر فضل فروشی از این زبان استفاده می‌کرده‌اند، چنانچه فوق اشاره رفت. به علاوه در مدارس رسمی و غیررسمی فارسی نیز تعلیم و تعلّم زبان و ادبیات عربی مخصوصاً در حدیث و فقه معمول و متداول می‌بوده و علمای متعدد به تحصیل و تصنیف و تألیف در آن زبان می‌پرداخته‌اند. غیر از علمای سابق الذکر کسانی که در زبان و ادب عربی تسلط قوی داشته‌اند، عبارت می‌باشند از: شیخ فضیل، میر مرتضی شریفی، شیخ محمد شامی، شیخ مبارک ناگوری، شیخ محمد طاهر محدث نهروالی، شیخ فیض فیّاض و غیرهم.

از جمله شیخ مبارک ناگوری که حتی به نظر سخت‌ترین منتقدین وی یعنی بدایونی «ملای به این جامعیت به نظر نیامده» تفسیری به روش تفسیر کبیر در چهار جلد به نام منبع نفائس العیون تألیف نمود.

عالمی دیگر میان اله‌داد لکهنوی در نحو رساله‌ای موسوم به قطبی به سبک متکلّف و دو رساله غریب به جدول به طوری نوشته که جملهٔ احکام و مسایل چهارده علوم از آنها بر می‌آید و نیز رساله‌ای به نام قیطون به تقلید مقامات حریری تألیف ساخت. شیخ سلیم چشتی مراد اکبر شاه عبارات عربی را با مهارت تمام و فصاحت و بلاغت

---

۱۱ دو نفر دیگر نیز در این دوره این کتاب را شرح و بسط داده‌اند: یکی ملا علی شیر بنگالی و دیگر شیخ حسن محمد چشتی گجراتی.

کامل می‌نوشت.

همچنان ساختن شعر به عربی نیز در این عهد رواج داشته و شعرائی سراغ داریم که صاحب دیوان شعری می‌باشند. یکی سیّد عطا محمد علاءالدّین است که در اشعار خود از ابن الفارض پیروی می‌کرده و دو دیوان موسوم به نادرة الدوران و اعجوبة الزمان تألیف کرده. دیگر شیخ عبدالقادر ابی مجد بغدادی می‌باشد که گذشته از رساله‌ای به زبان عربی در شرح حال ملک الشعرای فیضی و رسالهٔ دیگر هم در آن زبان در علم کلام به نام شیخ ابوالفضل اشعاری به سبک متنبی می‌ساخته و دیوان شعر ترتیب داده. دیگر قاضی یعقوب مانک‌پوری گذشته از استعداد کاملی که در علم و اصول فقه می‌داشت، به ساختن اشعار عربی در بحور هندی معروفیتی به‌کمال پیداکرده بود. میر محمد نجفی متخلص به «عتابی» در نظم و نثر عربی استاد بوده و چند نامه از و به این زبان در تاریخ بدایونی نقل شده است.

گذشته از ادبیاتی که بیان آن به‌کمی تفصیل پرداخته شد، در پنجاه سال سلطنت اکبری سایر هنرها و فنون در نتیجهٔ تشویق و ابراز توجه آن پادشاه پیشرفت‌های فراوانی کرده و دربار او تربیت‌گاه جمعی کثیر معمار و نقّاش و موسیقی‌دان و خوشنویس و دیگر اصحاب فن گردید.

میناتور که از زمان بابر پادشاه در هندوستان ایجاد شده‌بود، در عهد اکبری به حدّکمال رسید. اکبر شاه خود در زمان طفولیت به آموختن هنر نقّاشی می‌پرداخته و بعد از سلطنت نیز علاقه و وابستگی تمام به آن فن می‌داشته است. همیشه و حتی در غزوات و جنگ‌ها نیز استادان فن نقّاشی از ملتزمین رکاب او می‌بوده‌اند. به توجه شخصی وی تعدادی کثیر کتاب‌ها از قبیل رزم‌نامهٔ راماین، داستان امیر حمزه، شاهنامه، خمسهٔ نظامی، یوسف زلیخای جامی، دولرانی خضر خان امیر خسرو، چنگیزنامه، ظفرنامهٔ شرف‌الدّین یزدی، تاریخ کرشن، تاریخ الفی، مهابشنو پران، نل دمن، داراب‌نامه، بهارستان، کلیله و دمنه، عیار دانش، و نظایر آنها به قلم شیوا نگاشته و با تصویرهای زیبا

مزین شده و داخل کتابخانهٔ سلطنتی گردید. از جمله قصّهٔ امیر حمزه را می‌گویند میر سیّد علی مصور متخلص به «جدائی» در شانزده جلد مصور ساخته که هر یک جلد از آن صندوقی و هر ورقی یک ذرع در ذرع و در هر صفحه تصویری می‌بوده است.

دیگر نقّاشان باکمال که در فن صورت‌کشی قوی دست بوده عبارتند از:

خواجه عبدالصمد شیرین قلم و پسرش میر شریف، دولت کلان، رسوتنی بساون، محمد هاشم، کیسو، میان لال، مکند، مشکین، فرخ قلماق، مادهو، جگن، مهیش، کهیمکرن، تارا، سانولا، هری بنس، رام، ملا پیروی، (صاحب رساله‌ای موسوم به صورت و معنی) و غیرهم که آثار ایشان هم‌اکنون موردِ تقدیر علمای فن نقّاشی می‌باشند.

فن کتابت و خوشنویسی نیز دوش به دوش فن نقاشی موردِ توجه بسیار قرار داشت. نسخ خطّی و مرقعات که در این دوره تهیّه شده از حد حساب بیرون و هم‌اکنون بعضی از آنها در کتابخانه‌های مختلف در نقاط دور دست جهان محفوظ و موردِ اعجاب بینندگان می‌باشد. رئیس کتابخانهٔ اکبری خوشنویسی معروف به محمد امین مشهدی بوده که ماهی چهار هزار روپیه مشاهره می‌گرفت.

معروف‌ترین خوشنویسان دورهٔ اکبری همانا میر محمد حسین کشمیریست ملقب به زرین قلم که می‌گویند در هند خط نستعلیق را بهتر از وی کسی ننوشته. دیگر مولانا عبدالرّحیم هروی عنبرین قلم که در اقلام نسخ و نستعلیق طرز شیوا داشته و خمسهٔ نظامی که به قلم او به تاریخ بیست و چهارم ماه آذر سال چهلم الٰهی نگارش یافته هم‌اکنون موجود است و نسخهٔ جهانگیرنامه نگاشته وی در کتابخانهٔ سلطنتی تهران محفوظ می‌باشد. دیگر از مشاهیر خوشنویسان زمان میر عبدالله ترمذی می‌باشد که اقلام مختلف به ویژه نستعلیق را چنان به شیوائی می‌نوشت و از اکبر شاه خطاب مشکین قلم و از جهانگیر شاه لقب جهانگیر شاهی یافته بود. به علاوه به شعر هم علاقه داشت چنانکه غیر از دیوان اشعار خمسه‌ای در جواب پنج گنج نظامی از زادهٔ طبع اوست. از دیگر خوشنویسان ماهر دربارِ اکبری عبارتند از:

مولانا باقر پسر ملا میر علی خوشنویس معروف به میر حسین کلنگی، مولانا عبدالحی مشهدی، مولانا داوری ملقب به کاتب الملک، نظامی قزوینی، علی چمن کشمیری، موزون، قاسم، ارسلان، عنایت‌الله کاتب کتاب‌دار کتابخانهٔ اکبری و غیرهم. اغلب فضلای عهد اکبر علاوه بر سایر کمالات علمی و ادبی به حسن خط و شیوائی قلم معروف می‌بوده‌اند مانند اشرف خان میر منشی، صالح هروی، طالعی یزدی، سیّد محمد نجفی عتابی، محمد یوسف، مولانا کمال‌الدّین حسین شیرازی، خواجه امین قزوینی، خواجه جهان، خواجه محمد یحیی و غیرهم.

از جمله فنون ظریفه که اکبر شاه ابراز علاقه بیشتری به آنها کرده، فن موسیقی است. وی میل به استماع نغمات گویندگان و نوازندگان می‌داشته و موسیقی‌دان‌های مسلمان و هندو به کثرت در دستگاه او جمع آمده بودند و حتی چندتا دستگاه موسیقی را نیز می‌گویند در این عهد اختراع کرده‌اند. معروف‌ترین گویندگانِ هند میان تان‌سین و بابا رام داس لکهنوی هم در این دوره و در دربار اکبری حضور داشته‌اند. شیخ ابوالفضل اسامی بیست خواننده و سیزده نوازنده را که معروف وقت بودند، در آئین اکبری ضبط نموده است. از این فهرست چنان استنباط می‌شود که اغلب خواننده‌ها هندوستانی‌الاصل و اکثر نوازنده‌ها ایرانی بوده‌اند. از دستگاه‌هایی که بیشتر رواج داشته، نی، کرنا، کچک، تنبوره، قبوز، سرنا، قانون معروف‌تر هستند.

این بود مختصری دربارهٔ اوضاع ادبی و هنری و فرهنگی پنجاه سالهٔ حکومت اکبر که آن را به درستی عصر طلائی ادبیات فارسی و روشن‌ترین ادوار فرهنگی هندوستان نامیده‌اند.

❋ ❋ ❋ ❋ ❋

به مقام حضرت بیدل (رح)

معتصم بالله «خلیلی»
سفارتِ افغانستان، دهلی نو

حضرت «بیدل» پیام ما بپذیر　　　این پیام نغز مردان فقیر
این پیام از سرزمین آریاست　　　سرزمین شیر مردان خداست
عظمت تاریخ وی را صخره‌ها　　　دیده گوید یک به یک آن رازها
رازها از شهسواران نبرد　　　از یلان کز سنگ سازند مشت گرد
از عقاب و پر کشیدن‌های آن　　　از غرور مستی و دنیای آن
از کهن تاریخ و ادوار وطن　　　از غریو موج‌های پیل تن
از دیار غزنه مهد قیل و قال　　　کاخ فیروزه و سلطان و جلال
از ابوریحان نجوم و عظمتش　　　لایخوار غوغا و شور هیبتش
می‌رسید گلبانگ نای زان بارگاه　　　دمبدم از سوختگان خانقاه
بارگاه حضرت مجدود بود　　　شمع فضلش دور از هر دود بود
یا ترای شمس درویش فقیر　　　دور از خاقان و از شاه و امیر
سربدر کن بین باد آمد ببرد　　　باغ و برگ آن چمن یکسر فسرد
تربت بهلول را در هم نمود　　　مسجد و محراب را برهم نمود
تو نهالانش نگر واژون شده　　　کودکش را دیده‌گان پُرخون شده
این پیام زان ملک ویران غزنه است　　　ارمغان زنده‌گان مرده است
ارمغان قریه و شهر حزین　　　ارمغان بی‌پناهان زمین
ارمغان تودهٔ بی‌خانمان　　　تودهٔ آوارهٔ افغانیان

از هـرات بـاستان است ایـن پیام خـواجـه انصار و از جـامی سـلام
از شب کـابل کـه اشعـار تـرا عـاشقانت خـوانـدی شب‌هـا تاپگاه
ملک مـا آتش گرفت و خرقه سوخت هست و بود خانه را صاحب فروخت
کـودک شیرخـوار مـا بی‌شیر شد مـادرش را دست و پـا زنجیر شد
نـو عروسـان را سیه چـادر بـه سر میچکد خونـاب دل از چشم تـر
خـانقا را مـرد قـندیل و چـراغ شمع عرس خاموش و دل‌ها داغ داغ
آتش افـتید بوسـتـانش درگـرفت بـاغبان را شعله‌هـا در بـرگـرفت
طفل مکتب سوخت در این شعله‌ها آسمـان از دود و آتش شـد سیـاه
درس‌گـاه و مـعلّم و مضمون خموش کودکـانش نیست تـا آرنـد خـروش
حضرت «بیدل» برون کن سر ز خواب کـابل زیـبا نگـر اینـان خـراب
هـدیه آوردیـم عـجز و عـاجزی درد و سـوز و آه را بـر داوری

هـدیهٔ مـا اشک و خونـاب دل است
ارمغـان بـر آسـتـان «بـیدل» است

* این شعر به مناسبت عرس «بیدل» در سال ۱۳۷۴ هـ سروده شده بود *

«قند فارسی و بنگالی»

دکتر کلیم سهسرامی
دانشگاه راجشاهی، بنگلادش

«حافظ» شیرین سخن سروده است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند   زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
«حافظ» ز شوق مجلس سلطان غیاث‌دین   خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود

در پاسخ این شعر عبیدالله عبیدی سهروردی یکی از شاعران فارسی‌گوی بنگال گفته:

اگر بجانب بنگاله قند پارس گذشت   ز وی به پارس همان قند آمد از بنگال

اشعار مذکور «حافظ» در بین مورخان و منتقدان ادب اشتباه پیدا کرده است که «حافظ» چرا در شعر خود الفاظ هند و بنگاله را آورده است و در شعر دیگری که مقطع می‌باشد، اسم سلطانِ بنگال غیاث‌الدّین آمده است. در این جا بی‌مناسبت نیست اگر توضیح دهم که سلطان غیاث‌الدّین اعظم شاه ابن سکندر شاه خود ذوق شعری داشت و «حافظ شیرازی» را به بنگال دعوت‌کرد ولی بنا بر ضعفِ پیری و مسافت طولانی تا بنگال و تعلقات قلبی با نسیمِ باد مصلّٰی و آبِ رکناباد «حافظ» نتوانست دعوتِ سلطانِ نامبرده را قبول کند. بهمین علّت گفته است:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر   نسیمِ بادِ مصلّٰی و آبِ رکناباد

بعضی از نویسندگان در سراغ این نکته از کتب تاریخ و ادب مثل مولانا شبلی نعمانی در «شعرالعجم»[1]، ادوارد براؤن در «تاریخ ادبیاتِ ایران»[2]، پرفسور محمد عبدالغنی در

---

۱ شعرالعجم، علامه شبلی، ج ۲، تاج بک دپو، لاهور، ص ۱۶۶.
۲ تاریخ ادبیاتِ ایران، براؤن، ج ۳، کیمبرج یونیورستی پریس، ص ۷-۲۸۶.

«تاریخ زبان و ادبیاتِ فارسی در دربارِ مغول»[۳]، سروان چارلس استیوارت در تألیف خود «تاریخ بنگاله»[۴] دکتر ظهورالدّین احمد در «ادبیاتِ فارسی در پاکستان»[۵] وغیره همین مطالب را بکرات آورده‌اند ولی دکتر قاسم غنی دانشمند و محقق معروف ایرانی بیانات همهٔ اینها را به یک قلم ردکرده است. وی عقیده دارد که: «خواجه «حافظ» غزل مزبور را بمناسبت نام سلطان غیاث‌الدّین محمد بن سلطان عمادالدّین احمد سروده است و کلمهٔ سلطان جزوِ اسم او (سلطان غیاث‌الدّین محمد) است که در زبان آلِ مظفر شایع بوده و بسیاری از شاهزادگانِ این خانواده کلمهٔ سلطان ضمیمهٔ اسم آنها بوده است.»[۶]

شبلی نعمانی و از قول او ادوارد براؤن نوشته‌اند که مقصود از سلطان غیاث‌الدّین مذکور در غزل خواجه «حافظ» یکی از ملوک هند است ولی شبلی نعمانی هیچ مأخذی را نشان نمی‌دهد و تصور می‌رود که اشتباه او ناشی از این بیت باشد که:

شکر شکن شوند همه طوطیانِ هند ‌‌ ‌ ز این قند پارسی که به بنگاله می‌رود

مرحوم ادوارد براؤن هم با کمال احتیاط و با مسوؤلیتِ خود شبلی این قصه را نقل می‌کند زیرا در هیچ جای دیگر صحبتی از این موضوع نیست.[۶]

آقای پیر حسام‌الدّین راشدی در تأیید از بیانات بالا اضافه می‌کند که:

۱- حاکم بنگاله سلطان غیاث‌الدّین به سال ۱۳۸۹/۷۹۲ به سلطنت رسیده در صورتی‌که «حافظ شیرازی» به سال ۱۳۸۸/۷۹۱ فوت کرده است.

بنا بر این امکان نمی‌رود که «حافظ» غزل خود را به بنگال فرستاده باشد.»[۷]

---

۳ تاریخ زبان و ادبیاتِ فارسی در دربارِ مغول، دکتر محمد عبدالغنی، بخش اوّل، الهٓ‌آباد، ۱۹۲۹م، ص ۲-۱۴۱.

۴ تاریخ بنگال، کلکته، ۱۸۱۳م، ص ۳-۹۲.

۵ ادبیاتِ فارسی در پاکستان، ج ۱، لاهور، ۱۹۶۴م، ص ۶۱۰.

۶ بحث در آثار و افکار «حافظ»، ج ۱، چاپ بانک ملّی تهران، ایران، ۱۳۶۱ه. ق.، ص ۲۱-۲۲۰.

۷ روضة‌السّلاطین از سلطان محمود فخری، ۱۹۶۱م، ضمیمه ص ۳۷۳، بحوالهٔ اقبال ریویو، ژانویه ۱۹۶۹م، ص ۱۱۰-۹۸.

۲- لفظ «بنگال» که در غزلِ «حافظ» ذکر شده تعلقات بازرگانی بین هند و پارس را نشان می‌دهد و قند پارسی از همین اشیای بازرگانی به شمار می‌رود.[۸]

۳- ذکرِ سلطان غیاث‌الدّین بجز در نسخهٔ خطّی لنین‌گراد (روسیه) در نسخه‌های دیگر تذکرهٔ روضة‌السلاطین نیامده است.[۹]

در پاسخ دکتر قاسم غنی می‌توان گفت که جای دیگری در ریاض‌السّلاطین صحبتی از این موضوع شده است و امکان می‌رود که همین کتاب مأخذ شبلی نعمانی باشد. ریاض‌السّلاطین از تاریخ مستند بنگال است که به سال ۱۷۸۸/۱۲۰۲ به‌توسط آقای غلام حسین سلیم تألیف شده و پس از تصحیح و تحشیه به‌توسط آقای عبدالحق عابد به سال ۱۸۹۰/۱۳۰۸ در کلکته چاپ گردیده است.

علاوه بر این در تاریخ بنگاله اثر سلیم‌الله (بفارسی) و در تاریخ بنگال به زبان انگلیسی تألیف چارلس استیوارت و در تألیف خواجه عبادالله اختر بنام «مشاهیر اسلام»[۱۰] به زبان اردو (ص ۶-۲۹۲) که از مطبوعات ادارهٔ ثقافتِ اسلامیه لاهور می‌باشد، بحثی دربارهٔ این موضوع شده است. ولی محقق نامبرده در ضمن استدلال خود مأخذی نیاورده که نسبت غزل مورد بحث را به سلطان غیاث‌الدّین محمد که از آلِ مظفّر می‌باشد، به اثبات برساند، بجز کلمهٔ سلطان در غزل مورد ذکر کلمهٔ دیگری نیست که تأیید او کند. نیز وی دربارهٔ لفظ سلطان که بالاعم یا مخصوصاً برای شاهزادگان آلِ مظفّر استعمال می‌شد، استناد معتبر بدست نمی‌دهد. علاوه بر این وی در پیرامون شعر اوّل که در بالا نقل شد، بحثی نکرده که لفظ «بنگاله» و «هند» در این بیت با سلطان فارس چه مناسبتی دارد؟

«حافظ» در دیوان خود از آلِ مظفّر اسم شاه شجاع، عمادالدّین احمد، نصرت‌الدّین شاه یحیی و شاه منصور را آورده است. ایشان در فارس، کرمان، یزد و اصفهان بالترتیب

---

۸ مجلّهٔ پارس، اکتبر ۱۹۶۷م، ص ۲۷.

۹ پیشین شماره ۷.

۱۰ مشاهیر اسلام، طبع لاهور، ص ۶-۲۹۲.

به سلطنت رسیدند ولی طبق نوشتهٔ شبلی نعمانی[۱۱]، براؤن[۱۲]، سی.ای.بُوس ورث[۱۳]، لین پول[۱۴]، دکتر شیرین بیانی[۱۵] و لغت‌نامهٔ اسلام[۱۶] هیچ سلطانی بنام سلطان غیاث‌الدّین محمد در آلِ مظفّر نبود که او را سرپرستِ «حافظ» می توان گفت.

در دیوان «حافظ» اسم سلطان غیاث‌الدّین فقط یک بار آمده است، بنابراین گمان می رود که این اسم ارتباطی با سلطان بنگال دارد. اگر سلطان غیاث‌الدّین محمد از آلِ مظفّر که بنا به قول دکتر قاسم غنی سرپرستِ «حافظ» بود، مطمح نظر «حافظ» می‌بود، اسمش در اشعار «حافظ» بیشتر از یک بار متذکر می‌شد.

پیرامون اشتباهات پیر حسام‌الدّین راشدی، دانشمند و محقق فقید پاکستانی استدلال نگارنده بقرار زیر است:

(۱) مؤلّفان مجمل فصیحی[۱۷]، نفحات الانس[۱۸]، حبیب السیر[۱۹]، شرح سودی بر «حافظ»[۲۰]، مجالس المؤمنین و کشف الظنون که مورخان معاصر یا تذکره‌نگاران قریب العصر با «حافظ» هستند، وفات خواجه «حافظ» را در سال ۱۳۸۹/۷۹۲ ضبط کرده‌اند، دولت شاه سمرقندی تنها نویسنده‌ای می باشد که وفات خواجه «حافظ» را در سال ۱۳۹۱/۷۹۴ نوشته است.

---

۱۱ رک: شعرالعجم، ص ۱۶۲ و ۱۷۱.

۱۲ پیشین شمارهٔ ۲، ص ۷۰-۱۶۱.

۱۳ دی اسلامیک داتستیز (سلسلهٔ سلاطین اسلامی)، یونیورستی پریس ادنبرا، ۱۹۶۷ م، ص ۱۶۱.

۱۴ دی محمدن داتستیز، فریدرک اُنگر پبلیشنگ کمپانی، نیو یارک، ۱۹۶۵ م، ص ۵۰-۲۴۹.

۱۵ تاریخ آلِ جلایر، طبع دانشگاه تهران، ایران، ۱۳۴۵ هش، ص ۳۸۷.

۱۶ لغت‌نامهٔ اسلام، طبع لیدن، ص ۸۰۰-۷۹۸.

۱۷ به تصحیح محمود فرخ، مشهد، ۱۳۳۹ هش، ص ۱۳۲.

۱۸ به تصحیح مهدی توحیدی‌پور، تهران، ایران، ۱۳۳۰ هش، ص ۶۱۴.

۱۹ حبیب السیر، ج ۳، طبع تهران، ۱۳۳۳ هش، ص ۳۱۶.

۲۰ ترجمهٔ فارسی عصمت ستارزاده، چاپ ارژنگ، تهران، ۱۳۴۷ هش، ص پ و س.

علاوه بر این سیّد اشرف جهانگیر سمنانی (متوفی ۸۰۸ه) که معاصرِ «حافظ» بود، دوران مسافرت خود با وی در شیراز ملاقات کرد. صوفی نامبرده در تألیف خود بنام «لطائف اشرفی» در ضمن شاعران آن دوره می نویسد:

"کلام «حافظ» مثل لسان الغیب بشمار می رفت و او به سال ۷۹۲ه درگذشت."[۲۱]

یکی از شخصیّت‌های برجسته و علمای معتبر و همدرس خواجه «حافظ» بنام محمدگل اندام در حین حیات «حافظ» دیوانش را ترتیب داد که بکوشش دکتر سید ابوالقاسم انجوی شیرازی در سال ۱۳۴۶ه‍ش از تهران چاپ گردیده است. محمدگل اندام قطعه‌ای تاریخی بمناسبت وفاتِ «حافظ» در آن ساخته که از آن سال ۷۹۲ه برمی آید. قطعهٔ مذکور در زیر نقل می شود:

بسال با و صاد و ذال ابجد ز روزِ هجرت میمون احمد
بسوی جنّت اعلیٰ روان شد فرید عصر، شمس‌الدّین محمد[۲۲]

بنا بر نوشتهٔ جادونات سرکار مورخ معروف هندی، سکه‌ها به ثبات می رساند که غیاث‌الدّین اعظم شاه علیه پدر خود به سال ۱۳۸۸/۷۹۰ قیام کرد و پادشاهت خود را از حیث حاکم خود مختار در سنار گاؤن اعلام نمود. غیاث‌الدّین اعظم شاه پس از وفات پدرش، در سال ۱۳۸۹/۷۹۱ تمام بنگال را در قلمرو سلطنت خود شامل کرد و بجایش سلطان بنگال شد.[۲۳] نظر به سند تاریخی که در بالا متذکر شد، امکان می رود که سلطان بنگال غیاث‌الدّین اعظم شاه «حافظ» شیرازی را به بنگال دعوت کرده باشد.

آقای هاشم رضی در مقدمهٔ دیوان «حافظ» می نویسد که "تاریخ ۱۳۸۸/۷۹۱ فقط در مؤلفاتِ متأخران از قبیل تقی کاشی و صاحب آتش‌کدهٔ آذر و صاحب ریاض العارفین و مجمع الفصحا و امثالهم دیده می شود که مأخذ همه آنها بدون شک فقط و منحصراً همان قطعهٔ مجهول القایل بوده و سپس همه به تقلید و تبعیت همان قول را یکی بعد

---

۲۱ مقالهٔ دکتر نذیر احمد بعنوان دو مأخذ قدیم «حافظ» شیرازی.

۲۲ مقدمهٔ دکتر اکرم شاه بر دیوانِ «حافظ»، ص ۲ و ۱۳.

۲۳ تاریخ بنگال، ج ۲، طبع دانشگاه داکا، بنگلادش، ۱۹۷۲م، ص ۱۱۴.

از دیگری نقل کرده‌اند و ابداً مأخذ تاریخی ندارند. اینک قطعه:

چراغ اهل معنی، خواجه «حافظ» که شمعی بود از نور تجلّی
چو در خاک مصلا یافت منزل بجو تاریخش از «خاک مصلّی»[۲۲]

۷۹۱ هـ ق

(۲) «حافظ» نه از خانوادهٔ بازرگان بود و نه پیشهٔ بازرگانی داشت. از استعمال لفظ بنگال در شعر تلمیح بازرگانی گرفتن توجیهه درست نیست. اگر مفهوم شعر را در نظر بگیریم عقل سلیم راهنمائی می‌کند که «قند پارسی» عبارت است از شعر شیرین «حافظ» که به بنگال فرستاده بود. دیگری اینکه «قند پارسی» را «قند پارس» (قند یا شکر) تصور کردن مصداق مَثَلِ زیر است:

«کین ره که تو می‌روی به ترکستان است»

(۳) اگر ذکر سلطان غیاث‌الدّین بجز در نسخهٔ لینن گراد در دیگر نسخه‌های تذکرهٔ روضة السّلاطین نیامده است، نسخهٔ لینن گراد را بهیچ نوع نمی‌توان بی‌ارزش شمرد.

تفسیر شعر دیگری را که در این غزل آمده است، بطور شهادت داخلی در زیر می‌آوریم:

طی مکان به بین و زمان در سلوک شعر کین طفل یکشبه، ره یک ساله می‌رود

در این شعر ترکیب «طفل یکشبه» و «ره یک‌ساله» جلب توجّه می‌کند. غزل «حافظ» که در شبی سروده شده، چون طفل یکشبه است و این طفل یکشبه، راه یک‌ساله را که ممکن است بنگال موردِ نظر باشد، طی می‌کند. اگر قول مرحوم دکتر قاسم غنی را قبول کنیم و غزل موردِ بحث را به سلطان غیاث‌الدّین محمد که از آلِ مظفّر و حاکم کرمان بوده نسبت دهیم، در این صورت آیا پیمودن فاصله بین شیراز و کرمان مدّت یک سال بطول می‌انجامد؟

---

۲۲ مقدمهٔ دیوانِ «حافظ»، به اهتمام آقای هاشم رضی، ص ۴۱.

بررسی بیانات شاه محمّد شفیع «وارد» طهرانی
دربارهٔ برخی از گوشه‌های ناشناخته و مبهم زندگیِ
«میرزا عبدالقادر بیدل»

دکتر سیّد احسن الظفر
دانشگاه لکهنو، لکهنو

نسخه‌ای خطی از «شام غریبان» اثر لچهمی نرائن شفیق در حیدرآباد دکن وجود داشت که آن را اکبرالدّین صدیقی، استاد بخش اردو، جامعهٔ عثمانیه حیدرآباد دکن، تنظیم و تصحیح کرده از انجمن ترقّی اردو پاکستان، کراچی به چاپ رسانیده است.

این تذکره براستی مشتمل است بر احوال گویندگان ایرانی که از ایران به هندوستان هجرت کردند، امّا هنگام تألیف آن تذکره‌ای بنام «مرأت واردات» اثر شاه محمد شفیع «وارد» که معاصرِ میرزا عبدالقادر «بیدل» بوده، بدست شفیق رسید. در این تذکره احوالِ «بیدل» نسبت به تذکره‌های دیگر زیادتر بود لذا شفیق آن را با بیانات زیر همانطور نقل کرد:

"میرزا «بیدل» مشارالیه از وارداتِ هند نیست، وجه ایراد او درین تألیف این [است] که تذکره نویسان احوال میرزا تفصیلاً و اجمالاً نوشته‌اند و محرر اوراق هم در تذکرهٔ گل رعنا، احوال میرزا را مستوفی نوشته. در این ایام «مرأت واردات» تألیف محمد شفیع متخلص به «وارد» طهرانی بنظر رسیده، در این کتاب بعضی احوال میرزا سوای آنست که در تذکره بنظر رسیده، و تألیف شاه «وارد» غیر مشهور است. لهذا بخاطر رسید که میرزا صاحبِ کمال عمده است، ترجمهٔ او را به احوال زاید که شاه «وارد» آورده

باید نوشت تا بر صفحهٔ روزگار باقی ماند.»[۱]

از بیانات شاه «وارد» برخی از گوشه‌های مبهم و ناشناختهٔ زندگی «بیدل» روشن می‌شوند، امّا در عین حال بعضی از تعقیدها و پیچیدگی‌ها هم روی می‌دهد که بنا بر آن پذیرفتن همهٔ آنها خالی از تردید نیست. در زیر بیانات ایشان را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم. نخست باید دید که شاه محمد شفیع کیست؟ شفیق دربارهٔاش می‌نویسد:

«وارد» شاه محمد شفیع تکیتی... اصلش از تهران است، آبای او به خادمی درگاه امامزاده عبدالعظیم واقع طهران قیام داشته‌اند. پدرش محمد شریف از طهران به هند آمد و در سلک نوکران شاه عالم بهادر شاه منسلک گردید و بعد چندی به حکومت نگینه رسید. در آنجا شاه محمد شفیع سال هزار و هفتاد متولد شد. والد او در سال هزار و صد و هفده درگذشت. شاه محمد شفیع چندی به ملازمت عظیم‌الشّان بن شاه عالم بسر برد و به منصبی امتیاز یافت. آخر ترک منصب کرده قدم در کوچهٔ درویشی گذاشت و مردم بسیاری را در حلقهٔ ارادت کشید و قریب بیست سال در رفاقت بیرم خان خلف روح‌الله خان عالمگیری بسر برد و بدولت خبرگیری او آسوده حال می‌گذرانید. مرأت واردات تألیف او دو جلد است. جلد اوّل در احوال سلاطین تیموریهٔ هند از فردوس مکان بابر بادشاه تا فردوس آرامگاه محمد شاه و مجلد دوم در احوال فقرا و شعرا و ختم این کتاب در سال هزار و صد و چهل و دو وقوع آمد.»[۲]

زادگاه بیدل

در این زمینه شاه «وارد» می‌نویسد:

«طایر خوش نوای وجود میرزا از گلستان عدم در اکبرنگر عرف راج محل از ممالک بنگاله پرپرواز کشود و مدّتی در آن سرزمین معاش به جمعیت بسر برد و در کمال جوانی

---

۱ شام غریبان، لچهمی نراین شفیق، به تصحیح اکبرالدّین صدیقی، کراچی، ص ۵۳

۲ همان، ص ۲۸۱.

رو به هندوستان آورد.»[۳]

نقد و بررسی

شاه «وارده» ضمن احوال «بیدل» جائی نوشته است که میرزا «بیدل» یک سال و نیم در خانه‌اش زندگی کرده، بنا بر این آقای دکتر عبدالغنی و آقای قاضی عبدالودود و پرفسور سیّد حسن بیانات وی را معتبر دانسته قضاوت کردند که «بیدل» حتماً در اکبرنگر عرف راج محل چشم به جهان گشود که به علت سهو کاتب مکتوبات در سفینهٔ خوش‌گو «اکبرآباد» ضبط شده.[۴] راج محل در شهرستان سنتهال پرگنهٔ حالیه در استان بهار وجود دارد، لذا شفیق خودش گفتهٔ شاه «وارده» را نقل کرده و آن را با بیانات تذکره نگاران دیگر به قرار زیر تطبیق داده است:

«مخفی نماند که شاه «وارده» مولد میرزا راج محل نوشته و دیگران پتنه نوشته‌اند، چون راج محل قریب پتنه واقع شده و پتنه دارالاماره است، مولد میرزا پتنه اشتهار یافته.»[۵]

بیانات شاه «وارده» ممکن است درست باشد امّا در بعضی موارد بیانات او از بیانات «بیدل» هماهنگی ندارند، لذا پذیرفتن همهٔ آنها خالی از تردید نیست. مثلاً دربارهٔ «بیدل» اطلاعات خود را گردآورده می‌نویسد:

«میرزا تا مدت یک و نیم سال در خانهٔ راقم این اوراق بی‌تشویش معاش رحل اقامت افگند تا آنکه قاصد شکرالله خان که در آن ایام به حکومت نارنول من اعمال میوات می‌پرداخت، پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید.»[۶]

این امر را بعداً به طور مشروح موردِبررسی قرار خواهیم داد، اینجا به طور اختصار گفته می‌شود که «بیدل» در سال ۱۰۹۶ هجری از متهورا به دهلی آمد و فی‌الفور

---

۳ همان، ص ۵۴.

۴ سفینهٔ خوشگو، دفتر ثالث، بندرابن داس خوشگو، پتنه، ۱۹۵۹ م، ص ۱۰۹.

۵ شام غریبان، ص ۵۵.

۶ همان، ص ۵۳.

به شکرالله خان نوشت که برایش خانه‌ای یا تکیه‌ای نزد لب دریای جمنا تهیّه کند.[۷] و به گفتهٔ خوشگو نواب مزبور خانه‌ای را به پنج هزار روپیه خریدکرده بدو تحویل داد.[۸] سپس در سال ۱۱۰۸ هجری هنگامی که شکرالله خان جهان را به درود گفت، «بیدل» نامهٔ تعزیتی به پسر بزرگش می‌نویسد و در آن سخن از حمایت و سرپرستی دوازده سالهٔ نواب مرحوم را به میان آورده است.[۹] اگر از ۱۱۰۸ هجری دوازده سال کم می‌کنیم، همانا سال ۱۰۹۶ بدست می‌آید. بدین ترتیب از بیان «بیدل» روشن می‌شود که در سال ۱۰۹۶ هجری به دهلی رسیده مستقیماً به خانهٔ خریدکردهٔ شکرالله خان اقامت ورزید. اگر بیانات شاه «وارده» را درست فرض کنیم، لازم می‌آید که «بیدل» در سال ۱۰۹۸ هجری بدان خانه رفته بود.

بستگی «بیدل» با دربارِ اعظم شاه و سببِ استعفا

در این زمینه شاه «وارده» می‌نویسد:

"نخست در صحبت میرزا سلیمان خالوی حقیقی سلطان محمد معزالدّین خلف شاه عالم بن عالمگیر سال‌ها بسر برد. بعد فوت میرزا سلیمان در سلک ملازمان اعظم شاه بن عالمگیر منسلک گشته بیت‌الغزل دیوان اعتبارگردید. روزی یکی از مقربان بساط سلطنت اشعار میرزا به سمع شاه رسانید. شاه پرسید: این اشعار کیست؟ عرض کرد که از میرزا «بیدل». شاه بر سبیل خوش طبعی فرمود: «بیدل» را در لشکر ما که تمام جوانان بُردل‌اند، چه کار؟ میرزا به مجرد استماع این فحوای خارج آهنگ از آن مقام قدم به وادی سفر گذاشت."[۱۰]

---

۷ رقعاتِ «بیدل»، مشمول کلیات عبدالقادر «بیدل»، نولکشور پریس، لکهنو۱۸۸۵م، ص ۴۲۳.

۸ سفینهٔ خوشگو، دفتر ثالث، ص ۱۰۹.

۹ رقعاتِ «بیدل»، مشمول کلیاتِ «بیدل»، نولکشور، ص ۴۲۳.

۱۰ شامِ غریبان، ص ۵۳.

نقد و بررسی

شاه «وارده» سعی کرده است در این باره برخی از عقده‌های مهمّی را بگشاید، امّا بعضی امور دیگر همچنان مبهم مانده‌اند. بنده این‌جا هر یکی از این نکات را به قرار زیر موردِ بررسی قرار می‌دهم:

۱- نخست آنکه «بیدل» در سال ۱۶۶۵/۱۰۷۶ وارد دهلی شد[۱۱] و قبل از هر کس با میرزا سلیمان تماس گرفت، و روابطِ حسنه میان هر دو برقرار شد که سلسله‌اش تا به‌هنگام درگذشت ثانی‌الذکر در سال ۱۶۶۹/۱۰۸۰ ادامه داشته. زیرا پس از بررسی مشروح احوالِ «بیدل» برمی‌آید که وی در حدود همین سال به ملازمت اعظم شاه درآمد. میرزا سلیمان خال حقیقی سلطان معزالدّین بن شاه عالم بوده. در رقعاتِ «بیدل» نامه‌ای بنام میرزا سلیمان وجود دارد که نمایانگر روابط دوستانه میان او و «بیدل» است و میرزا سلیمان حمایت و سرپرستی او را بعهده خود گرفته بود. «بیدل» خیلی تحتِ تأثیر اخلاق ستوده‌اش قرارگرفته می‌نویسد:

"... هر چند غبار بی‌سر و پا در هوای دامن مقصود سراپا طپش بود، بی‌توجّهی نسیمِ اقبال امداد جرأتی نفرمود. در گره انتظار از امید شگفتگی چمنی را فراهم دارد و به شکر نعمای آن صبح بهار اخلاق و احسان نفس می‌شمارد:

در یاد توام نیست غم از کلفت امکان   گردی که بود در رهِ گلشن همه رنگ است"[۱۲]

مورخ معروف ولیم بیل می‌نویسد که میرزا سلیمان یکی از وزرای عهدِ عالمگیر بود و خطاب فضائل خان به او اعطا گردید. در سال ۱۶۸۹/۱۱۰۱ به جهان باقی شتافت و محمد افضل سرخوش به مناسبت درگذشتِ وی گفت:

شد شیخ سلیمان بسوی دارِ فنا   وارست ز فتنهٔ هستی بی‌سر و پا[۱۳]

---

۱۱ رقعاتِ «بیدل»، مشمول کلیاتِ «بیدل»، ص ۴۲۳.

۱۲ همان مأخذ.

۱۳ مفتاح التواریخ، سرطامس ولیم بیل، ۱۲۶۴ هجری، ص ۲۸۷.

حالا اگر گفتهٔ شاه «وارده» را که "پس از درگذشت میرزا سلیمان «بیدل» به‌دربارِ اعظم شاه پیوست" درست فرض کنیم، معنی‌اش اینست که «بیدل» در سال ۱۶۸۹/۱۱۰۱ در سلک ملازمان اعظم شاه درآمد که حتماً درست نیست زیرا «بیدل» پس از این‌که در سال ۱۶۶۸/۱۰۷۹ به رشتهٔ ازدواج منسلک گردید، فی‌الفور نیاز به ملازمت پیداکرد، و چون به پیشهٔ سپاه‌گری که حرفهٔ پدری او بوده، بستگی فوق‌العاده داشت، لذا او در قشون اعظم شاه به ملازمت پرداخت. می‌نویسد:

"... ناچار متبع سنت آباگردید و طریقهٔ سپاه گزید:

"جنون‌کن یا سپاهی شو سپاهی هم جنون دارد"[۱۲]

به علاوه «بیدل»، به گفتهٔ خودش لااقل از سال ۱۶۸۴-۵/۱۰۹۶ تا سال ۱۶۹۶/۱۱۰۸ تحت حمایت و سرپرستی نواب شکرالله خان در خانهٔ خریدکرده‌اش در دهلی زندگی کرده چنانکه به ثبوت رسیده، لذا ممکن است دورهٔ ملازمت او به دربارِ اعظم شاه قبل از سال ۱۰۹۶ هجری شروع شده باشد.

بنا بر این تا هنگام درگذشت میرزا سلیمان بستگی «بیدل» به ایشان چنانکه «وارده» ادعاکرده است، خالی از تردید نیست. ممکن است قبل از ۱۰۸۰ هجری این امر صورت گرفته باشد.

۲- امر دیگر مربوط است به مسئلهٔ استعفای «بیدل» از ملازمت اعظم شاه درست است که «بیدل» استعفا داده امّا علتش آیا خوش مزگی و مزاج اعظم شاه بود یا خیر، نیاز به بررسی دقیق دارد. شیر خان لودی مصنفِ «مرأت الخیال» که معاصرِ «بیدل» بوده و پس از نوشتنِ احوال «بیدل» نوشته‌های خود را به او نشان داده و «بیدل» پس از مطالعه آن را همراه با غزلی از خود به او برگرداند. پس آنچه شیر خان لودی دربارهٔ «بیدل» نوشته از نظر خود «بیدل» گذشته و معتبر است. شیر خان لودی در تذکرهٔ خود نوشته است که

---

۱۲ چهار عنصر، مشمول کلیات «بیدل»، نول‌کشور، ص ۴۳۰.

روزی در مجلس شاهزاده سخن از شاعران معاصر به میان آمد. یکی از درباریان به عرض رسانید که در این هنگام در شاهجهان‌آباد بلکه در سراسرِ کشور شاعری بهتر از میرزا عبدالقادر وجود ندارد که در زمرهٔ ملازمانِ سرکار است. شاهزاده گفت به او بگوئید که قصیده‌ای در مدح من بگوید که ترجمان هوش و استعداد و ذوق و قریحهٔ شاعر باشد، تا هم منصب او را بلندگردانم و هم او بتواند روابط نزدیک‌تر و صمیمی‌تر با دربار برقرار کند. این خبر چون به میرزا «بیدل» رسید، او پیش میر بخشی سرکار رفته استعفای خود به او تحویل داد. دوستان هرچه اصرار کردند که مقتضای مصلحت آنست که در مدح شاهزاده قصیده‌ای بسازد، امّا «بیدل» هیچگاه آن را نپذیرفت و ملازمت را ترک گفت.[۱۵]

علت این استعفا چون از نظر خود «بیدل» گذشته و موردِ توثیق وی قرارگرفته، لذا می‌توان گفت که آن علت واقعی و حقیقی استعفا است و جائی برای تکذیب و تردید آن نمی‌ماند.

۳- نکتهٔ سوم آنست که پس از استعفا «بیدل» در متهورا کنارِ دریای جمنا سکونت گزید و حاکم آن سامان لعل محمد خان این خبر را شنیده در دل‌داری و دل‌جویی او دقیقه‌ای فروگذاشت نکرد. «بیدل» هم واله و دل‌دادهٔ صحبت او به نظر می‌رسد.

این امر تا اندازه‌ای درست است. از جمله تذکره نویسان دیگر خوشگو می‌نویسد که پس از استعفا، «بیدل» رهسپار هندوستان شد[۱۶] و هندوستان، چنانکه از مطالعهٔ چهار عنصر برمی‌آید، همانا عبارتست از اکبرآباد، متهورا و نواحی دهلی[۱۷] و غلام علی آزاد می‌نویسد که پس از استعفا، «بیدل» به شاهجهان‌آباد رسید.[۱۸] ابراهیم خلیل

---

۱۵ مرآت الخیال، شیر خان لودی، عمدة‌الاخبار پریس، کلکته، ۱۸۴۸ میلادی، ص ۲۵۹.

۱۶ سفینهٔ خوشگو، دفتر ثالث، ص ۱۰۹.

۱۷ کلیاتِ «بیدل»، نول‌کشور، ص ۱۵۱.

۱۸ خزانهٔ عامره، میر غلام علی آزاد، نول‌کشور، لکهنو، ص ۱۵۹.

نظر می‌دهد که «بیدل» از دکن به دهلی آمد. حسین قلی خان در این ضمن می‌نویسد که پس از استعفا «بیدل» به‌گردش نقاط مغربی رفت.[۱۹]

چنین به نظر می‌رسد که هیچ یک از تذکره نگاران تلاش نکرده است که در پی تحقیق و جستجو برود بلکه هرچه شنید یا جائی دید بدون هیچ‌گونه بررسی انتقادی همان‌طور آن را نقل کرد، حتی خوشگو که بگفتهٔ خودش، بیش از هزار مرتبه در صحبت میرزا حضور داشت و ازو بهره‌برداری کرد، نتوانست اطلاعات درست و مستند تهیه کند.

از گفتهٔ علی ابراهیم برمی‌آید که «بیدل» در آن هنگام در دکن بود و اعظم شاه (برطبق مآثرِ علمگیری) در سال ۱۰۹۲ هجری استاندار دکن بوده، در صورتی که به‌گفتهٔ خودش، «بیدل» در نزدیکی سال مزبور در دهلی بوده[۲۰] از گفته‌های خوشگو و آزاد روشن نمی‌شود که «بیدل» در آن هنگام کجا بوده. از بیانات خوشگو برمی‌آید که «بیدل» مدت بیست سال در ملازمت شاهزاده گذرانید[۲۱] اگر سال ملازمت «بیدل» همانا سال ازدواج او را فرض کنیم، چنانکه ظاهراً به چشم می‌رسد، پس از سال ۱۶۶۹/۱۰۸۰ تا ۱۱۰۰/۹-۱۶۸۸ با دربارِ اعظم شاه بستگی داشته است در صورتی که در ۱۰۹۶ هجری او حتماً به شکرالله خان پیوست.[۲۲]

بدین ترتیب می‌بینم که شاه «وارد» تلاش کرده است این گره را تا اندازه‌ای بگشاید. از نامهٔ «بیدل» به نام خان بهادر لعل محمد خان برمی‌آید که نامبرده به منصب عمده انتصاب داشته و از جمله دوستان صمیمی «بیدل» بوده.

یکی از دوستان «بیدل» که عاشق نام داشت و همت تخلص می‌کرد، به اسلام‌آباد (متهورا) رسید و در مدح خان مزبور قصیده‌ای در پیروی از قصیدهٔ ابوطالب آملی

---

۱۹ صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان خلیل، نسخهٔ خطّی خدا بخش لائبریری، پتنه، ص ۱۴۳.

۲۰ کلیاتِ «بیدل»، نول‌کشور، ص ۵۳۴.

۲۱ سفینهٔ خوشگو، دفتر ثالث، ص ۱۰۹.

۲۲ رقعاتِ «بیدل»، مشمول کلیاتِ «بیدل»، ص ۱۴۷.

سرائید. «بیدل» از خان مزبور خواهش کرد که حمایت و سرپرستی همت را به عهده خود بگیرد.[۲۳] همچنین از نامهٔ «بیدل» به نام شکرالله خان برمی‌آید که خان بهادر لعل محمد که «بیدل» او را «چراغ محفل اخلاق» خطاب داده بود بر اثر روی‌داد نامطبوع که شاید موجب خواری و توهین او شده بود، خودکشی کرد. «بیدل» تأسف خود را دربارهٔ این واقعه اظهار نموده نوشته است:

"تبعیت ناقدران شکنجهٔ مرگ صاحبدلان باشد و اطاعت ناقصان دلیل فنای کامل صفتان. در همه حال زندگی موهوم به قبول تحکم دونان نمی‌ارزد."[۲۴]

از بیانات شاه «وارد»، این روی‌داد نامطبوع تا اندازه‌ای بیشتر روشن می‌شود. اورنگ‌زیب پادشاه در آن هنگام در دکن مشغول فرونشاندن شورشیان آن سامان بوده و این‌جا در نواحی دهلی مخصوصاً در متهورا آتش ناامنی و فساد زبانه می‌گرفت. او لعل محمد خان حاکم متهورا را در این مورد مقصر دانسته نزد خود طلبید. لعل محمد به هیچوجه آماده نبود تا به دربار برود، باز هم بر طبق دستور شاه بادلی ناخواسته عازم دهلی شد امّا در راه خودکشی کرد.[۲۵]

بدین ترتیب می‌بینیم که لعل محمد خان از جمله سرپرستان و محسنانِ «بیدل» بوده که بنابر واقعهٔ خودکشی او «بیدل» اورنگ‌زیب را موردِ انتقاد قرار داد و او را به واژه‌های «ناقص» و «ناقدر» خطاب کرد. لذا ممکن است «بیدل» پس از واقعهٔ استعفا به لعل محمد خان پیوسته باشد.

اقامتِ یک و نیم ساله «بیدل» در خانهٔ شاه «وارد»

اقامت یک و نیم سالهٔ «بیدل» در خانهٔ شاه «وارد»، چنانکه خود او ادعا کرده است، در نتیجهٔ بیانات مشروح «بیدل» بی‌اساس بنظر می‌آید. زیرا «بیدل» می‌نویسد که در اثر

---

۲۳ همان، ص ۱۲۷.

۲۴ همان، ص ۱۵۳.

۲۵ شام غریبان، ص ۵۳.

ناامنی در متهورا و نواحی آن تا دو سال گرفتاری‌های زیادی داشتم، بعد در سال ۱۰۹۶/۱۶۸۴-۵ تصمیم گرفتم که به هر طور که باشد باید به دهلی بروم، زیرا از مواجه شدن با بلای تازهٔ هر روز بهتر است یک دفعه مثلِ پروانه خود را نذرِ آتش کنم.»[۲۶] بعد چون به دهلی رسید، در نامه‌ای به نام شکرالله خان تحتِ عنوان «به شکرالله خان هنگامی که فقیر از متهورا به دهلی رسید و نواب عاقل خان را دیده» می‌نویسد که من به تاریخ ۲۷ جمادی‌الاوّل وارد دهلی شده‌ام و...

«... هر چند رزق مقدر در همه حال و همه جا معین و مقرر است، امّا آشیان جمعیت مفقود و نایسر. اگر در این سواد موضعی کنار دریا یا لبِ شهر به سهولت در اتفاق گشاید یا تکیه‌ای اختیار نماید، مابقی مدت مهلتی که از نظر یقین مختفی است، بی‌تشویش تغییر مکان بسر برد...»[۲۷]

و به گفتهٔ خوشگو، نواب مزبور حویلی لطف علی، نزد گذر گهات، در پنج هزار روپیه خرید کرده به او تحویل داد و برای تأمین نیازهای وی دو روپیه روزانه‌ای مقرر کرد[۲۸] و هنگام درگذشت نواب مزبور در سال ۱۱۰۸/۱۶۹۶، «بیدل» در نامهٔ تعزیتی به نام پسر بزرگ وی که شکرالله خان ثانی نام داشت، می‌نویسد:

«از دست رفتن دامن دولتی که سلسلهٔ موافقتش دوازده سال محرک عسرت آهنگی ساز انفاس بود، چشم عبرت یک باره بر روی ادبار گشود.»[۲۹]

از این بیان «بیدل»، رفاقت مداوم دوازده سالهٔ او با نواب شکرالله خان و حمایت فوق‌العاده‌اش از او کاملاً روشن و مبرهن می‌شود. اگر از سالهٔ ۱۱۰۸ هجری دوازده سال کم کنیم، سال ۱۰۹۶ هجری بدست می‌آید. بدین ترتیب روشن می‌شود که پس از رسیدن

۲۶ کلیاتِ «بیدل»، نول‌کشور، ص ۲۷۱.
۲۷ رقعاتِ «بیدل»، مشمول کلیاتِ «بیدل»، ص ۱۵۲.
۲۸ سفینهٔ خوشگو، دفتر ثالث، ص ۱۰۹.
۲۹ رقعاتِ «بیدل»، ص ۱۴۷.

به دهلی، «بیدل» مستقیماً با عاقل خان و پس از و با شکرالله خان تماس گرفت و خانه‌ای حسب دل‌خواه خود از ایشان یافت و هم دو روپیه روزینه می‌گرفت که بنا بر آن از سوی معاش همّ آرامش قلب به دست آورد. این پول علاوه بر ارمغان‌هایی بود که خان مزبور گاه‌گاهی به او می‌فرستاد.

بدین ترتیب می‌بینیم که بیان شاه «وارد» که «بیدل» یک و نیم سال در خانه‌اش زندگی کرده درست به نظر نمی‌رسد. ممکن است چند روز بطور موقتی در خانه‌اش اقامت ورزیده باشد زیرا روابط دوستانهٔ «بیدل» با خان مزبور که سلسله‌اش پس از درگذشت وی با پسران او ادامه داشت، واقعیتی است. «وارد» هم بدان اعتراف کرده است.

این هم درست است که پس از درگذشت خان مزبور پسرانش که صالح و سعید بودند، «بیدل» را موردِ تفقد و حمایت خود قرار دادند. با وجود این «بیدل» وادار شده وسیلهٔ دیگری برای امرار معاش مثلاً دارو سازی و معجون سازی رابرای تأمین نیازهای خود اختیار نماید.

نسب و نژادِ «بیدل»

در این زمینه وارد می نویسد: "در باب نسب خویش آنچه میرزا در حضور این احقرالعباد مکرر تقریر کرد، آن است که سلسلهٔ اجداد میرزا منتهی به شاه منصور بن مظفّر پادشاه فارس ممدوح خواجه «حافظ» شیرازی می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف آرائی نموده کشته گردید، اولاد و احفادش رو به صوب بخارا آوردند، چندین پشت میرزا در ماوراءالنهر اقامت داشتند، پدر بزرگوار میرزا از آن مکان مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افگند، بعد انقضای یک پشت آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت."[۳۰]

---

۳۰ شامِ غریبان، ص ۲-۵۳

نقد و بررسی

تا جائی‌که بیان «وارده» به نسب‌نامهٔ «بیدل» مربوط است، درست به چشم می‌آید، زیرا «بیدل» خودش اعتراف کرده که سپه‌گری و خدمت نظامی حرفهٔ پدری او بوده، و این است که من خودم به سایهٔ تیغ پناه بردم. باز هم این امر روشن نمی‌شود که بستگی او به کدام یک از خانواده‌های برلاس، ارلاس، ارلات، ادلای و ازبک بوده. بیانات تذکره‌نگاران در این زمینه اختلافی فاحشی دارند. نویسندهٔ این سطور در پایان نامهٔ تحقیقی خود از لحاظ تاریخی به ثبوت رسانیده که «بیدل» به خانوادهٔ برلاس بستگی داشت، زیرا همین خانواده بود که حرفه پدری آن سپه‌گری بوده و «بیدل» هم در پیروی از خانوادهٔ خویش همان پیشه را پیش گرفت، می‌نویسد:

ناچار متتبع سنت آباگردید و طریقهٔ سپاه گزید.[۳۱]

***

۳۱ کلیات «بیدل»، نولکشور، ص ۲۳۰.

شرح بیت «امیر خسرو دهلوی» از «جامی»

دکتر سیّد حسن عباس
رادیو ایران، ایران

«امیر خسرو دهلوی» در دنیای سخنوری نامی است معروف و زبانزد خاص و عام که "در اختراع معانی و کشف رموز غریب نظیر خود نداشت. اگر استادان نظم و نثر در یک دو فن بی‌همتا بودند. «امیر خسرو» در جمیع فنون ممتاز و مستثنی بود."[۱] "وی سلطان‌الشعراء و برهان‌الفضلاء است، در وادی سخن یگانه، عالم و نقاوه نوع بنی‌آدم است. وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایانی ندارد، آنچه اورا از مضامین و معانی در اطوار سخن و انواع آن دست‌داد، هیچ کس را از شعرای متقدمین و متأخرین نداده..."[۲] "عشق بازی حقایق را در شیوهٔ مجاز پرداخته بلکه با عرائس نفائس حقایق عشق باخته، جراحات عاشقان مستهام را اشعار ملیح او نمک می‌پاشد و دل‌های شکستهٔ خستگان را زمزمهٔ خسروانی او می‌خراشد، پادشاه خاص و عام است، از آنست که «خسرو» نام است و در ملک سخنوری این نامش تام است."[۳]

«خسرو» در آغاز سخن‌گوئی بیشتر به قصاید پرداخته بود و در قصیده‌گوئی تابع «انوری»، «خاقانی»، «ظهیر فاریابی» و «کمال اصفهانی» است البتّه در بیان معرفت و مواعظ و حکم از «سنائی» و «خاقانی» پیروی نموده و قصاید او که دارای مضامین پند و موعظت، تصوف و سلوک، فلسفه و الٰهیّات و توحید و نعتِ رسول مقبول ﷺ می‌باشند، بسیار گران‌قیمت محسوب می‌شوند. «خسرو» در موضوع توحید و عقاید دینی قصیدهٔ

---

۱ برنی، ضیاءالدّین: تاریخ فیروز شاهی، علیگره، ۱۹۵۷، ص ۳۵۹.
۲ عبدالحق دهلوی: اخبارالاخیار، چاپ هند، ص ۱۹۹.
۳ دولت شاه سمرقندی: تذکرةالشعراء، تهران، ۱۳۳۸ هش، ص ۱۷۹.

✡ ✡ ✡

«جنّات‌النجات» در جواب قصیدهٔ «سنائی» سروده که بسیار بلند پایه است؛ همچنین در جواب قصیدهٔ «مرآة‌النظر» «خاقانی» به مطلع:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش　　دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش

قصیدهٔ «مرآة‌الصفا» را به نظم درآورده. مولانا «جامی» نیز پاسخ آن را در قصیدهٔ «جلاء‌الروح» گفته و در محاکمهٔ هر سه قصیده خود اعتراف نموده است که قصیدهٔ من به پایهٔ قصیدهٔ «خاقانی» و «خسرو» نمی‌رسد.

تأثیر «امیر خسرو دهلوی» بر مولانا «جامی» نمایان است و او به شیوه‌های مختلف یادی از «امیر خسرو» کرده و وی را سرآمد شعرا توصیف نموده است و پایهٔ نظم «خسرو» را تا اندازه‌ای بلند می‌بیند که جواب‌گوئی او را بیهوده می‌پندارد:[۴]

دید چو «جامی» بلند پایهٔ «خسرو»　　بیهده در معرض جواب درآمد

علاوه بر این «جامی» خود را در غزل عاشقانه پیرو «خسرو» معرفی می‌کند:

«جامی» از «خسرو» همی‌گیرد طریق سوز و درد
طور او نبود خیالات محال انگیختن[۵]

مولانا «جامی» در پیروی «امیر خسرو» دواوین خود را به سه قسمت تدوین نموده است: ۱- فاتحة‌الشباب، ۲- واسطة‌العقد ۳- خاتمة‌الحیوة؛ و جواب خمسهٔ «امیر خسرو» گفته است بلکه بهتر بگوئیم که خود را در مثنوی سرائی مقلد «حکیم نظامی» و «امیر خسرو دهلوی» شمرده است و بارها نام آنان را با احترام برده است. همین تأثیر بیش از حد وی را وادار کرد که بیت عرفانی زیر «امیر خسرو دهلوی» را شرح کند:

ز دریای شهادت چون نهنگ لا برآرد سر　　تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش

---

۴ «جامی»: دیوان کامل «جامی»، ویراستهٔ هاشم رضی، تهران، ۱۳۴۱ هش، ص ۲-۳۶۱.
۵ همان.

غیر از بیت مزبور، «جامی» بیت ذیل «امیر خسرو دهلوی» را که در قران‌السعدین[۶] آمده، نیز شرح کرده است:

ماه نوی کامل وی از سال خاست گشت یکی ماه به ده سال راست[۷]

این بیت در تعریف کشتی است و وقتی که مولانا «جامی» با این بیت «امیر خسرو دهلوی» برخورد کرد، در فهمیدن معنی سال و ماه متردد شد و سرانجام در تفسیر این بیت رساله‌ای تصنیف نموده که خاتمهٔ آن بر این جمله می‌باشد:

"چیزی خواسته که به زبان هند مخصوص باشد."

و وقتی که «شیخ جمال دهلوی» پس از ۱۴۹۲/۸۹۷ در سفر خراسان با «جامی» در هرات ملاقات نمود، «جامی» دربارهٔ بیت مذکور قران‌السعدین از «جمالی دهلوی» استفسار کرد و «شیخ جمالی» گفت: "سال نام درختی است که در هند پیدا می‌شود و ازو کشتی‌ها سازند." قیاس بر این مولانا «جامی» این شرح را قبل از ۸۹۷ هـ تألیف نموده بود. این رساله از ایران چاپ شده است.[۸]

مولانا «جامی» شرح بیت «ز دریای شهادت...» را «برحسب اشارت خدمت امارت مآبی سیادت انتسابی...» نوشته است، امّا معلوم نیست و خود «جامی» هم صراحت نکرده است که شخص مذکور کیست؟

"«جامی» در این رسالهٔ کوتاه طبق عقاید ابنِ عربی صحبت از نوح به عنوان نمایندهٔ صفات تنزیهی پیش می‌آورد و می‌گوید که راه رجوع عبد به عدم اصلی خویش ذکر است که ماسوای را فانی می‌سازد."[۹]

شارح اصطلاحات «دریای شهادت» و «نهنگ لا» و تشبیه «نوح» را توجیه نموده و

---

۶ چاپ علیگره، ۱۹۱۸ م، ص ۱۲۵.

۷ جای: دیوان کامل جای، تهران ۱۳۴۱ ش، ص ۳۶۱-۳۶۲

۸ علی اصغر حکمت: «جامی»، ترجمه و تحشیه و تکمله به زبان اردو از سیّد عارف نوشاهی، لاهور، ۱۹۸۳/۱۴۰۳، ص ۲۹۱ و ۳۴۹.

۹ ویلیام چیتیک: مقدمه بر نقدالنصوص «جامی»، تهران، ۱۳۹۸ هـ ص ۲۷.

بطور مجموع به شرح «لااله الّاالله» پرداخته است. ولی می‌گوید که "بجای لفظ «سر» کلمهٔ «هُو» باشد... و تشبیه کلمه «لا» به «نهنگ» به واسطهٔ ابتلاع یعنی فروبردن و ناچیزکردن اوست ماسوای حق را سبحانه در نظر ذاکر."

سال تألیف رساله:

از هیچ مأخذ معلوم نمی‌شود که «جامی» این شرح راکی به رشتهٔ تحریر درآورده است، امّا نسخهٔ کلیاتِ «جامی» که دارای این شرح نیز است و در ایاصوفیا، استانبول، نگهداری می‌شود، در ۲۲ شعبان ۸۷۷ هجری در بغداد نوشته شده است. از این می‌توان حدس زد که این شرح قبل از این تاریخ تألیف شده بود.

شروح دیگر بر همین بیت «خسرو»:

۱- غیر از شرح «جامی»، صدرالدّین ابوالفتح سیّد محمد حسینی چشتی (م: ۱۴۲۲/۸۲۶) معروف به «گیسودراز» عارف مشهور سلسلهٔ چشتی نیز این بیت «خسرو دهلوی» را شرح کرده است که همراه یازده رسائل او به سال ۱۳۶۰ در حیدرآباد دکن در ۶ صفحه و در ۱۳۸۶ه./۱۹۶۷ در کراچی در صفحات ۱۴۳-۱۴۸ چاپ شده است.[10]

۲- شمس‌الدّین محمد پسر یحیٰی نوربخشی متخلص به «اسیری لاهیجی» (م: ۹۱۲ه) بعد از اتمام شرح گلشن راز، نسخه‌ای از آن برای مولانا «جامی» به هرات فرستاده و «جامی» رباعی زیر را در صدر کتاب نوشته و برای «اسیری» ارسال داشت:

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز — خرم ز بهار خاطرت گلشن راز
یک ره نظری برمس قلبم انداز — شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز[11]

---

۱۰ سیّد عارف نوشاهی: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش، اسلام‌آباد، جلد یکم، ص ۶۵۰.

۱۱ اسیری لاهیجی: دیوان اشعار و رسائل، به کوشش برات زنجانی، تهران، ۱۳۵۷ ه‌ش، ص پج و ۳۲۲.

وی نیز بیتِ مزبور «امیر خسرو دهلوی» را شرح نموده است. او قبل از شرح بیت، بعضی اصطلاحات صوفیه را معنی کرده و سپس در ضمن شرح کردن بیتِ «امیر خسرو» می‌گوید:

"آن کس که گفت: «ز دریای شهادت چون نهنگ لا برآرد هو» از «دریای شهادت» فنای تعینات مع تعیُّن السالک ایضاً می‌خواهد، و شهادت به معنی شهود است و شهود عبارت است از ظهور حق باسم الماحی والمعید، و رفع تعینات در نظر دیدهٔ دل سالک که آن دیده را قوت بصیرت می‌گویند که نفس ناطقهٔ انسانی بآن دیدهٔ ادراک معانی معقوله و لطایف و ارواح می‌کند، چون نهنگ لا برآرد هو، یعنی ذاتِ مطلق که هو عبارت از آن است، نهنگ لا راکه عبارت از تعین سالک است، برآرد، یعنی سالک را از مقامِ فنا فی‌الله به مقام بقاء بالله، و از سیر فی‌الله به سیر بالله رساند... و به نهنگ لا از جهت عدمیّت تعیُّن و تشخُّص تشبیه کرده است و می‌تواند بود که از دریای شهادت کلمه «لا اله الّا الله» خواسته باشد، و نهنگ لا عبارت از کلمهٔ لا، و وجه مشابهات میان نهنگ و لا فناء اشیاست."

و در موردِ این مصراع «تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش» می‌گوید:

"نوح در این محل عبارت از صاحب کمالیست که از مرتبهٔ فناء فی‌الله به مقام بقاء بالله رسیده، متحقق به جمیع اسما و صفاتِ الٰهی شده باشد و تشبیه چنین کاملی به نوح از آن جهت است که در وقت طوفان هر که متابعت نوح کرد، از موج بلا خلاصی یافت."[۱۲]

۳- غلام علی قانع تتوی (م: ۱۲۰۳ هـ) نیز در سال ۱۱۹۹ هـ به شرح همین بیتِ «امیر خسرو» پرداخته است و نسخهٔ خطی آن در دانشکدهٔ شاه ولی‌الله، منصوره، حیدرآباد، پاکستان، مؤرخ ۶ شعبان ۱۲۵۸ هـ موجود است.[۱۳]

---

۱۲ همان.

۱۳ احمد منزوی: فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، جلد ۳، ص ۱۵۸۷.

چاپ شرح «جامی»:

این شرح قبلاً یکبار در مطبع مجتبائی، دهلی (هند) در سال ۱۹۱۱/۱۳۲۹ در مجموعه‌ای در صفحات ۸۹-۹۲ به طبع رسیده است.[۱۴]

نسخه‌های موردِ استفاده:

۱- نسخهٔ اساس: تهران، کتابخانهٔ ملک، شماره ۴۸۹۵/۸ در کلیاتِ «جامی» نوشتهٔ ۸۹۵هـ (۳۲۹پ، ۳۳۰ر)، در تصحیح ما با علامت «ملک» مشخص شده است.

۲- نسخهٔ بدل: کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۷۵۷۴/۱۷ (در مجموعه) زینا علیای اردکانی، نوشتهٔ ۱۰۳۷ هـ با علامتِ «دانشگاه» آمده است.

نسخه‌های دیگر شرح «جامی» نیز در دست است که مشخصات آنها را می‌توان در فهرست نسخه‌های خطی فارسی، آقای احمد منزوی، ج ۲، ص ۱۲۱۹-۱۲۲۰ و فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، ج ۳، ص ۱۵۸۷ دید.

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

یَا مَنْ لَارَبَّ غَیْرُهُ وَلَاْ إِلٰهَ سِوَاه وفقنا فِی الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ...

رباعیه[۱۵]

دل عشق ترا مزید بادا همه عمر　　در دید تو ناپدید بادا همه عمر
لطفی کردی ز ما رهاندی ما را　　الطاف تو بر مزید بادا همه عمر

امّا بعد این کلمهٔ چند است که برحسب اشارت خدمت امارت مآبی، سیادت انتسابی خصّه الله تعالی بمزیدالتوجّه الی جناب جلاله و جذبة بجذبات العنایة الی مشاهدة[۱۶] جماله نوشته می‌شود در شرح معنی بیتی که بر دل و زبان بعضی از اصحاب نطق و بیان گذرانیده‌اند و به‌گوش هوش ارباب ذوق و وجدان رسانیده و آن اینست؛

---

۱۴ سیّد عارف نوشاهی: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش، اسلام‌آباد، جلد یکم، ص ۶۵۱.

۱۵ دانشگاه: ندارد.

۱۶ ملک: جمال.

بیت

ز دریای شهادت چون نهنگ لا برآرد سر[۱۷] تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش

مراد به «شهادت» والله تعالی اعلم شهادة انّ لا اله الاّ الله است و تشبیه او به دریا به سبب کمال احاطهٔ اوست بحق سبحانه اثباتاً و بماسوای نفیاً و همه موجودات بلکه همه مفهومات در این دو منحصر و حمل شهادت را بر مقابل غیب، اگرچه این مقام مستبعد می‌نماید، وجهی هست به تخصیص بر آن تقدیر که بجای لفظ «سر» کلمهٔ «هو» باشد و اشارت به غیب هویت دارند و تشبیه کلمهٔ «لا» به «نهنگ» بواسطهٔ ابتلاع یعنی فروبردن و ناچیز کردن است ماسوای حق سبحانه در نظر ذاکر؛

مثنوی[۱۸]

لا نهنگیست کائنات آشام عرش تا فرش درکشیده بکام

هر کجا کرده آن نهنگ آهنگ از من و ما نه بوی مانده نه رنگ

و[۱۹] چون تیمّم به مقتضای فَتَیَمَّمُوا صَعِیْدا طَیِّباً [النساء/۴۳] متضمن معنی قصد و میل است به خاک که بموجب خَلَقَکُمْ مِّنْ تُرَابٍ [الروم/۲۰] اصل نشاه عنصریه آدمی است به آن که از میل به عدم اصلی[۲۰] و رجوع به وحدت حقیقی که مبداء و معاد همه آنست، تعبیر توان کرد، چون غالب بر نوح ـ علی نبیّنا و علیه‌السّلام ـ صفت تنزیه بود، ذاکر را نزدیک استیلای نفی بر باطن او و تنزیه و تقدیس او مرتبهٔ وحدت را از کثرت «نوح» توان گفت و چون «طوفان» عبارت است از کثرت و اجتماع امطار و انهاری که از آسمان باریدن و از زمین جوشیدن گرفته بود؛ آن را از کثرت احکام و آثاری که بعضی از اسمای و صفات نازل می‌گردد و بعضی از زمین استعداد و قابلیّات حقایق ممکنات انفجار می‌پذیرد، کنایه توان داشت.

---

۱۷ دانشگاه: هو.
۱۸ دانشگاه: بیت.
۱۹ دانشگاه: ندارد.
۲۰ دانشگاه: ندارد.

حاصل المعنی؛ می گوید که چون ذاکر بر تکرار کلمهٔ طیّب[۲۱] مداومت و ملازمت نماید و در ظرف نفی کثرت وجود حادث[۲۲] ماسوی را به نظر فنا مطالعه کند و در جانب اثبات وحدتِ وجود قدیم حضرت حق را جلّ ذکره به نظر بقا مشاهده نماید، معنی نفی ماسوی چنان بر باطن او استیلا یابد که طوفان غلبه کثرت حقیقه حقایق امکانیه و کثرت نسبیه اسمای الٰهی[۲۳] در نظر شهود او مضمحل و ناچیز نماید و نوح وار بواسطهٔ تنزیه و تقدیس حقیقت وحدت از صورت کثرت رجوع او به عدم اصلی و وحدت حقیقی فرض و لازم گردد.

مثنوی[۲۴]

عرصهٔ لا اله دریائیست / کش فزون از دو کون پهنائیست
نیست در کارگاه کن فیکون / هیچ نقشی ز موج او بیرون[۲۵]
هر چه مفهوم گردد و مذکور / در حق و غیر حق بود محصور
هر دو را پیش ناقص و کامل / نفی اثبات او بود شامل
لا که آمد نهنگ آن دریا / چون گشاید دهان نهنگ آسا[۲۶]
گر چه باشد ز کثرت اعیان[۲۷] / در فضای وجود صد طوفان
آنچنان درکشد به کام فنا / که نماند نمی ازان پیدا
سالک راه را که نوح نهاد / کرد تنزیه واحد از اعداد[۲۸]
فرض گردد تیمّم آوردن / روی در خاک نیستی کردن

---

۲۱ دانشگاه: طیّبه.
۲۲ دانشگاه: حادثات.
۲۳ دانشگاه: الٰهیه.
۲۴ دانشگاه: شعر.
۲۵ دانشگاه: این بیت را ندارد.
۲۶ ملک: امّا.
۲۷ دانشگاه: امکان.
۲۸ دانشگاه: این بیت را ندارد.

قصد کردن به بدو فطرت خویش بازگشتن باصل وحدت خویش

و چون بجای لفظ[۲۹] «سر» کلمهٔ «هو» باشد مراد «برآوردن» - هوالله تعالی[۳۰] اعلم - ظهور[۳۱] نور هویت و هستی حق سبحانه تعالی[۳۲] تواند بود؛ زیرا که چون ذاکر صادق چندگاه بر[۳۳] تکرار کلمهٔ لا اله الاّ الله به معنی نفی الوهیت[۳۴] از ماسوای حق سبحانه و اثبات آن مراد راکه توحید عوام است، مواظبت نماید پرتو هویت ظهور هستی حق سبحانه بر باطن او تابد، هویات همه اشیا را از نظر بصیرت او دور گرداند[۳۵] و جز هویت حق سبحانه در دیدهٔ شهود او نماند، معنی لا اله الاّ الله لاهو الاّهو شود که توحید خواص است؛

مثنوی[۳۶]

چون کنی ورد خویش بی‌گه و گاه گفتن لا اله الاّ الله
پرتو نور حق ظهور کند ظلمت هستی از تو دور کند
گر چه بود اوّلاً ترا نیّت نفی اشراک در الوهیّت
زان به توحید حق ره آوردی[۳۷] دل ز شرک جلی تهی کردی
این دم از غیر نفی بود کنی محوِ اشراک در وجود کنی
با خدا در بلندی و پستی کس نیابی شریک در هستی
لب گشاید نهنگ لا و به دم دو جهان را کشد بکتم عدم
من و ما را برد تمام فرو برسر آرد ز قعر گوهرِ هو
پیش چشم شهود تو مطلق هیچ ناید بجز هویّتِ حق

---

۲۹ دانشگاه: کلمه.
۳۰ دانشگاه: ندارد.
۳۱ دانشگاه: نور ظهور.
۳۲ ملک: ندارد.
۳۳ دانشگاه: ندارد.
۳۴ دانشگاه: ندارد.
۳۵ دانشگاه: ندارد.
۳۶ دانشگاه: بیت.
۳۷ دانشگاه: زان به توحید عمر پی بردی

بشنود گوش جانت از هر سو — لا و هو فی الوجود الاّ هُو
ره دهندت به سیر وحدت خاص — یابی از شرّ شرکِ خفیه خلاص
لا و هُو هر دو نفی و اثبات‌اند — نافی غیر و مثبت ذات‌اند
تا دهد لا و هوت قوّت [و] قوت — ببرد تا سرادق لاهوت
به هوا و هوس درو نرسی — تا ز لا نگذری به هُو نرسی
هر کنایت ز غیب ذات‌شناس — کنمش بر دگر ذوات قیاس
هیچ ذاتی بذاتِ او نرسد — عقلِ کُل در صفاتِ او نرسد
این چه مجد [و] بهاست سبحانه — وین [چه] عزّ ما اعزّ سلطانه
ای همه قدسیان قدوسی[38] — گِردِ کوی تو در زمین بوسی
دو جهان جلوه‌گاه وحدت تو — شهدالله گواه وحدت تو
هم مُقر گفته با تو هم جاحد[39] — لمن الملک، لله الواحد
پرتو روی تست از همه سو — همه را رو به تست از همه رو
همه در راه و راه می‌جویند — از غمت آه آه می‌گویند
مبتدی در ره تو مویه کنان — نعرهٔ اهدنا الصّراط زنان
منتهی در سجود بین یدیک — گفته کیف الطریق ربّ الیک
راه بنما که طالب راهیم — ره بسوی تو از تو می‌خواهیم
قطع این ره براه پیمایی — کی توان، گر تو راه ننمایی

رباعی

«جامی» غم دوست را به عالم ندهی — با هرکه نه اوست شرح آن غم ندهی[40]
مرغ غم او به حیله شد باما رام — خاموش که مرغ رام را رم ندهی

☆ ☆ ☆

---

۳۸ ملک: ای همه قدسیان تو قدسی

۳۹ دانشگاه: هم مقر با تو هم گفته جاحد

۴۰ دانشگاه: با هرکه نه اوست شرح این غم ندهی

«مهربان»

تضمین بر غزل سعدی شیرازی

پرفسور محمّد صدّیق
دانشگاه پتنا، پتنا

ای دلِ کشته، کجا فهم کنم باری هست   بهر آرام و تصور سر گلزاری هست
اشک از چشم چرا شام و سحر جاری هست   چه توانم بکنم زخم جگر کاری هست
«مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست»

گل کجا رفت که در دست بجز خاری نیست   گفتگویی که دهد جان، دم گفتاری نیست
خالی از پرتو رویت در و دیواری نیست   مهربان، راه مرا غیر تو دیاری نیست
«گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست
در و دیوار گواهی بدهد کاری هست»

دل درین بزم کجا وِرد کرامت بوید   دل غمدیدۀ من راه قیامت جوید
حالت زار چرا راه سلامت پوید   روز کی نیست کنون اشک ندامت شوید
«هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید
تا ندیدست تو را بر منش انکاری هست»

لمحه‌ای نیست که در ذکر سخن سر نکنم   حرف از مهر و وفایی که مکرر نکنم

صبح را شام کنم، شام به زرگر نکنم   این چه تاریست که از اشک منور نکنم

«صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نه کنم

همه دانند که در صحبت گل خاری هست»

هر کرا عشق چو باشد نتوان مرده شمرد   آنکه یادش ز محبت اثری یافت، نمرد

چه فسون گشت که آن جذب و عواطف بفسرد   چه فتادست که از بزم جهان لطف فشرد

«باد خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد

آب هر طیب که در طبلهٔ عطاری هست»

جانِ جان، نیست ازین بزم جهان هیچ هوس   رگ جان دردکند هرچه برآرم ز نفس

جلوه‌گر نیست به فیضان نظر غیر تو کس   مرغ جان رفت بسی دور و باقیست قفس

«نه من خام طمع عشق تو می‌ورزم و بس

که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست»

سر گفتار مرا موجه قند تو بود   جان جان، جنب سکون شوخی پند تو بود

رهنما، صبح و مسا، فکر بلند تو بود   جذب و احساس رهینِ در بند تو بود

«من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود

جان و سر را نتوان گفت که مقداری هست»

هر چه دارم ز تو ای جان به گلستان ماند   آنچه باقیست ز سازت به شبستان ماند

پرتو تو به گل و لاله و ریحان ماند   حرف‌هایی که شنیدم به دبستان ماند

«عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند

داستانیست که بر هر سر بازاری هست»

شخصیّت و خدمات سیّد علی همدانی

حسن‌الدّین حیدر
دانشگاه پتنا، پتنا

سیّد علی همدانی یکی از سادات عالی درجات حسینی و از مشاهیر عرفای سده هشتم هجری بود. او در دوازدهم ماه رجب‌المرجب سال ۷۱۴ هجری مطابق دوازدهم اکتبر سال ۱۳۱۴ میلادی چشم به جهان گشود. مولدش همدان است. خانوادهٔ سادات حسینی در عهد سلاجقه و ایلخانیان موردِ تقدیر و احترام آن دودمان بوده است. اجداد وی در دستگاه دولتی مناصب جلیله داشته‌اند. پدرش شهاب‌الدّین بن محمد حاکم همدان بود و به همین نسبت سیّد علی همدانی را امیر هم می‌گویند. سلسلهٔ نسبش از طرف پدر به هفت واسطه به امام حسین علیه‌السّلام می‌رسد و از طرف مادر به رسولِ اکرم ﷺ می‌پیوندند. سیّد علی همدانی از همان کودکی در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی حس می‌نمود و نسبت به مزخرفات دنیوی بی‌علاقگی نشان می‌داد. تحصیلات مقدماتی تا یازده سالگی را از دائی خودش رکن‌الدّین احمد بن علاءالدّوله سمنانی که از زبدهٔ علما و عرفا روزگار بود، فراگرفت[1] و پس از اکتساب علوم عقلی و نقلی به علم باطنی توجه نمود و از محضر اجل علما و عرفا و زهاد آن روزگار از قبیل شیخ شرف‌الدّین محمود مزدقانی شیخ قطب‌الدّین نیشاپوری، شیخ تقی‌الدّین دوستی استفاده و استفاضه نموده به اعلیٰ مدارج کشف و شهود رسید. می‌گویند بنابر توصیه شیخ شرف‌الدّین محمود مزدقانی که تمام عالم را دیده و اولیاءالله را زیارت کرده و از هر یک سهم خود را دریافته، رخت سفر بر بست و بیست و یک سال زحمات جهانگردی را

---

۱ Kashmir under the Sultans, Mohib-ul Hasan, Iran Society, Calcutta, 1959, P. 55.

تقبّل نموده، دوازده کرت حج گذارد و سه بار از عالم اسلامی آن روز یعنی مزدقان، ختلان، بلخ، بدخشان، یزد، شام و بغداد و حجاز و روم و ماوراءالنهر دیدن کرد و صحبت یک هزار و چهار صد اولیا را درک نمود[۲] و پس از سیر انفس و آفاق در سال ۷۵۳هجری مطابق سال ۱۳۵۲ میلادی به همدان معاودت نموده رحل اقامت انداخت و تا بیست سال دیگر بر سجادهٔ طاعت نشسته طالبان راه حقیقت و تشنگان بادیهٔ معرفت را به زلال عرفان سیراب می‌ساخت و از آنکه دریای عرفان و سالک راه طریقت و معلّم روحانی بود و همدان مرکز تعلیمات و تبلیغات دینی وی بود و او را شاه همدان می‌گویند و بنابر سیادت نسبی و مناسبت و تصادف تاریخ تولّد و کمال علم و فضل و مقام شامخی روحانی به لقب علی ثانی هم شهرت داشته است. چنانکه یعقوب صرفی گفته:

همچو علی دانش ربانیش — زان لقب آمد علی ثانیش
چون به علی نسبتش آمد تمام — هم به حسب هم به نسب هم به نام
از ره تعظیم نباشد عجب — گر علی ثانیش آمد لقب
ظاهر از او سر علی ولی — بل هو سر لابیه العلی
هست بر این نکته دلیل قبول — الولد سر بقول رسول[۳]

با وجود علو مدارج روحانی شاه همدان علی ثانی سیّد علی همدانی فقط زینت محراب مسجد و رونق خانقاه نه بود، بلکه بسیار فعال و مجاهد میدان عمل بوده است و برای تبلیغ دین مبین و نوامیس شریعت به سرزمین‌های دور دست کاشغر و ختن هم مسافرت و کلمات والای حق را بازگو نموده است و در راه گسترش پیام

---

۲ خزینة الاصفیا، غلام سرور، ثمر هند پریس، لکهنؤ، ۱۸۷۳ میلادی، جلد دوم، ص ۲۹۴؛ تذکرهٔ علمای هند، مولوی رحمان علی، پاکستان هستاریکل سوسائتی، کراچی، ص ۳۵۱؛ سفینة الاولیا، داراشکوه، منشی نولکشور، لکهنؤ، ۱۸۸۴ میلادی، ص ۱۰۸؛ ریاض العارفین، رضا قلی هدایت، چاپخانهٔ آفتاب، تهران، چاپ دوم، ۱۳۱۶ هجری شمسی، ص ۱۷۹.

۳ فرهنگ ایران زمین، شماره ۶، سال ۱۳۳۷، ص ۴۱.

حق آسیب‌ها دید و زجرها کشید.

سیّد علی همدانی اولین بار در سال ۷۷۴ هجری مطابق ۱۳۷۲ میلادی وارد سرزمین کشمیر شد. سرزمین کشمیر در آن روزگار غرق کفر و شرک بود. جمعیت مسلمین خیلی کم بود و بت‌خانهٔ مجلل کالی شری برای تعظیم و نیایش مهاکالی دیوی به صرف هفتصد هزار اشرفی بنانهاده بودند، و حتّی سلطان قطب‌الدّین شاه (۹۳-۱۳۷۸) باوجود مسلمانی هر روز نیایش آن می‌کرد و لباس هندوان می‌پوشید و باری برای مصئون بودن از آسیب قحط رسم هندوان «یگیاه» را باجرا گذارده بود و برهمنان را با انعام و اکرام می‌نواخت[۴] و بنا بر قول مؤرخی در آن زمان شاه‌پور نامی مرتاض بودائی در نزدیکی آن بت‌خانه سکنی داشت و با ریاضت به آسمان صعود می‌کرد و از نظر غایب می‌شد. مردم کشمیر مطیع و منقاد او شده بودند و ساکنان آن دیار یک سبد نان و یک گوسفند بریان و یک صاع شراب برای کشیشان دیر می‌آوردند و عقیده آن بود که اگر کسی مضائقه کند به ابتلا مبتلا می‌شد.[۵] سیّد محمد خاوری به‌مناسبت ورود وی به‌کشمیر ابیات ذیل را سروده است:

میر سیّد علی شه همدان سیر اقلیم سبعه کرد نیکو
شد مشرف ز مقدمش کشمیر اهل آن شهر را هدایت جو
سالِ تاریخ مقدم او را یابی از مقدمِ شریف او[۶]

وقتی‌که شاه همدان پا به وادی کشمیر گذاشت، نایرهٔ جنگ میان سلطان شهاب‌الدّین والی کشمیر و سلطان فیروز تغلق در التهاب بود و سلطان شهاب‌الدّین پس از تصرف ولایت سند و پنجاب به کشمیر حمله کرد و سلطان فیروز شاه تغلق برای کمک سلطان قطب‌الدّین لشکری گسیل داده و میان این دو لشکر جنگ عظیمی برپا بود. سیّد عالی جاه

---

۴ تاریخ حسن، پیر غلام حسین کهویهامی، سری‌نگر، ۱۹۵۴ میلادی، جلد اول، ص ۳-۳۲۲.

۵ همان، ص ۴-۳۲۳.

۶ خزینة الاصفیاء، جلد دوم، ص ۲۹۴.

در محلّه علاءالدّین‌پوره فرود آمد و چهار ماه آن‌جا اقامت داشت و پس از آن مراجعت نموده و در شهر فیروزپور با شهاب‌الدّین ملاقات نموده بین متخاصمین پیشنهاد صلح مطرح نموده.[۷] بنا بر سعی آن‌جناب کار به صلح انجامید و ولایت پنجاب تا مرز سرهند تحتِ تصرف شهاب‌الدّین محمد درآمد و سه دختر سلطان فیروزشاه به عقد ازدواج خویشاوندان سلطان شهاب‌الدّین درآمدند. پس از تصفیهٔ قضایای مهمی سیّد علی همدانی برای گذاردن حج به مکّه رهسپار گردید. پس از طوافِ خانهٔ کعبه به همدان بازگشت و پس از چهار سال اقامت در همدان بازمعاودت به کشمیر نمود و در سال ۷۸۱ هجری مطابق ۱۳۷۹ میلادی در عهدِ قطب‌الدّین شاه واردِ کشمیر شد. قطب‌الدّین شاه به محض شنیدن خبر ورود سیّد عالی‌جاه با امرای مملکت برای پیشواز او و همراهانش از شهر بیرون‌رفته باکمال احترام وی را به شهر آوردند و در محلّه علاءالدّین‌پوره منزل شایانی برای اقامت او تهیّه نمود و مراتب اخلاص و آداب محبت و ارادت بجا می‌آورد و در حوالی آن بر کنار رودخانه‌ای صفه سنگی چهارگوشه‌ای برای گذاردنِ نماز بنا نمود و در جنبِ آن حجره‌ای نیز برای آن‌جناب تهیّه بدید. هر روز به خدمتش حضور بهم می‌رسانید و نماز پنجگانه را به امامت او ادا می‌کرد و نصایح آن‌جناب را به گوش هوش می‌شنید و توصیه‌های وی را به معرض اجرا می‌گذارد و لباس هندوان که تا آن زمان بر تن می‌کرده کنار گذاشت و از دو خواهر که در ازدواج وی بودند، یکی را طلاق داد[۸] و بنا بر فرمایشات والاجاه مدارس دینی و مراکزِ تعلیمی اسلامی در هر دیه و قریه تأسیس شد که از آن‌جمله مدرسة القرآن است که در آن ابوالمشایخ شیخ سلیمان که قبلاً هندو بود و به ارشاد و هدایت شاه همدان به دینِ اسلام گروید، به تحصیل پرداخت و پس از آن یکی از مفسرین نامور قرآن شناخته شد و با لقب امام القرّاء ملقب گردید. سیّد علی همدانی کلاه مبارک خود را

---

۷ تاریخ حسن، جلد دوم، ص ۱۷۳.

۸ همان، ص ۶-۱۷۵.

به سلطان قطب‌الدّین بخشید. وی آن‌را از روی یمن و برکت زیر تاج می‌گذاشت و پس از او فرزندانش این سنت را روا می‌داشتند تا عهدِ فتح شاه که بنا بر وصیّتِ وی آن کلاه را در کفن پیچیده با او مدفون ساختند. می‌گویند که پس از آن آفتاب دولت آن سامان رو به زردی نهاد و دیری نه‌گذشت که افول گردید.[۹]

سیّد والا مقام در حدود دو سال و نیم آن‌جا اقامت داشته سرگرم اشاعت دینِ اسلام و شریعت غرّا بوده. در ظرف این مدّت با برهمنان و کشیشان مناظره و مباحثه برگزار می‌شد و در پرتو هدایت او برهمنان کشمیر گروه گروه رهسپار سرمنزل توفیق و هدایت گشتند و آن سرزمین از قدم میمنت لزوم ایشان از برکات شعار و شئون دینِ مبین مشرّف گردید و پس از آن مرید خود مولانا محمد بلخی معروف به میر حاجی محمد را بجای خود گذاشته عزیمت سفر نمود و از راهِ لدّاخ به ترکستان رفت و پس از چندی به همدان برگشت. مقارنِ همان زمان امیر تیمور سومین بار در سال ۷۸۵ هجری مطابق ۱۳۸۳ میلادی به ایران هجوم کرد و عراق عجم را به تصرف آورد و سادات حسینی همدان که در سیاست آن روز نفوذ کاملی داشتند و نیروی فوق‌العاده بهم رسانیده بودند، مایهٔ نگرانی او شدند. او خواست که آنان را از بیخ برکند. در نتیجه آن سیّد علی همدانی با هفتصد نفر از سادات همدان را ترک گفته سومین بار در سال ۷۸۵ هجری مطابق ۱۳۸۳ میلادی رو به کشمیر آورد و تقریباً یک سال آن‌جا بماند و پس از آن عزم سفر کرد و در راه به مقام پکهلی به رحمت حق پیوست.[۱۰] گفته می شود که دربارهٔ دفن آن جناب میان سلطان محمد والی پکهلی و پیروان آن حضرت اختلافی و نزاعی بروز کرد. سلطان محمد می‌خواست که نعش وی به پکهلی به خاک سپرده شود و پیروان بر آن بودند که ختلان ببرند. بالآخره شیخ قوام‌الدّین بدخشی که از مریدان او بود، در میان آمد و گفت که از هر دو گروه کسی که تابوت را از زمین بردارد با خود ببرد. سلطان محمد و همراهانش

---

۹ خزینة الاصفیا، جلد دوم، ص ۲۹۵؛ تاریخ حسن، جلد دوم، ص ۱۷۶.

۱۰ همان.

هر چه سعی کردند، تابوت از زمین بلند نشد. شیخ قوام‌الدّین به نو به خود تنها تابوت را از زمین برداشت و بر سر خود نهاده به ختلان برد و در روز پنجم جمادی‌الاوّل سال ۷۸۶ هجری به زمین سپرد.[۱۱]

در سال ۷۹۵ هجری مطابق ۱۳۹۲ میلادی فرزند ارجمندش میر محمد همدانی وارد کشمیر شد و بجای پدر خود نشست. سلطان، بجای صفه عمارت خانقاهی را بنیان نمود و سه قریه جهت مصارف خانقاه وقف کرد.

اقبال لاهوری، سیّد علی همدانی را چنین ستایش نموده است:

سیّدالسادات سالار عجم　　دست او معمار تقدیر امم
مرشد آن کشور مینو نظیر　　میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطه را آن شاه دریا آستین　　داد علم و صنعت و تهذیب و دین

❖ ❖ ❖

۱۱ خزینة الاصفیا، جلد دوم، ص ۲۹۶.

﴿لباب الالباب عوفی﴾

دکتر رفیع‌الدّین احمد کاظمی
دانشگاه لکنهو، لکهنو

زبان فارسی در هند سابقهٔ طولانی دارد. امّا ادب فارسی از دورهٔ سلطنت محمود غزنوی یافته می‌شود. او در زبان عربی و فارسی دسترس کامل داشت. او کتابی بنام «تفریدالفروع» به زبان عربی تألیف نموده است. به زبان فارسی هم کتابی دارد که بنام «صلات» است علاوه براین اشعاری نیز به فارسی سروده است. چنانکه از تاریخ برمی‌آید، چهار صد نفر علما و فضلا و شعرا و نویسندگان پیوسته در رکابش می‌بوده‌اند و سازمانی تشکیل داده بود که اکثر از دانشمندانِ بزرگ آن دورهٔ عضویت آن را داشته‌اند. اکثر علما و فضلا و شعرا که همراه او به هند آمدند، در شهرهای مختلف ماندگار شدند و از دانش‌های خود اهالی این‌جا را مستفید نمودند و در همین‌جا به خاک سپرده شدند.

قرن ششم و اوائل قرن هفتم برای آسیای میانه و مخصوصاً برای جهانِ اسلامی دوره‌ای بس هولناک و تباه‌کن بوده. چنگیز خان در همین دوره داخل جهان اسلامی شده بود. او در اندک مدتی هرجا که رفت آن‌را زیر و روکرد و همه اهالی و ساختمان‌های این جاها را با زمین برابر کرد و خلقی را به سفاکی به قتل رسانید. نمی‌توانیم آمار و شمار آنها را کاملاً بدست بیاوریم. شهرها را به ویرانه تبدیل کرد و ذخائر علمی را آتش زد. سرانجام مردم از ترس او از شهرهای خود فرار نمودند. دانشمندان و علما رهسپار مامنی شدند تا به امان بمانند. در این دوره سرزمین هند و مخصوصاً ملتان پناه‌گاهی خوب برای دانشمندان قرارگرفت زیرا که والیِ ملتان ناصرالدّین قباچه و وزیرش عین‌الملک اشعری در مملکت را به روی همه بازکرده بود.

مولانا قطب‌الدّین‌کاشانی و مولانا منهاج سراج و نورالدّین‌محمّد «عوفی» کسانی هستند که سرگروه دانشمندان نام‌برده بودند. برای مولانا قطب‌الدّین‌کاشانی مدرسه بناکرده بود که حوزهٔ معروف دینی آن دوره بوده و ریاست مدرسهٔ فیروزی که در اچه قرار داشت، به مولانا منهاج سراج سپرده شد و «محمد عوفی» به دربار وزیر قباچه عین‌الملک اشعری وابسته گردید.

«عوفی» یکی از دانشمندان آن دوره است. وی بر زبان عربی و فارسی مسلط بوده هم شعر می‌سرود و هم نثر می‌نوشت. می‌توانست به عبارت بسیار ساده و زود فهم چیزی بنویسد و هم می‌توانست به عبارت پُر از صنائع و نثر منشیانه تألیف کند و آثارش بر این گفتهٔ ما گواهی می‌دهد. «عوفی» پیش از رسیدن به ملتان، شهرهای مختلف ایران را سیاحت نموده و با علما و شعرا و نویسندگان آن‌جا برخورده و آثار ایشان را دیده و شنیده و نقل‌هایی از آنها برداشته با خود آورد. چون به ملتان آمد همانجا رخت اقامت انداخت و به سرپرستی عین‌الملک اثر معروف خود یعنی «لباب الالباب» را بنام او به حیطه نگارش درآورد که نخستین تذکرهٔ شعرای زبان فارسی است که امروز در دسترس ما قرار دارد. «عوفی» در تذکرهٔ خود ترجمهٔ شعرائی را نیاورده که تراجم ایشان در تذکرهٔ مجدالدّین سیّدالکتاب به ثبت و ضبط رسیده بود. او نمی‌خواست که مطالب دیگران را تکرار کند. می‌گویند که پیش از تألیف «لباب الالباب» ابوطاهر خاتونی و مجدالدّین سیّدالکتاب تذکرهٔ شعرای فارسی تألیف نموده بودند ولی چون هیچ نسخه کامل یا ناقص از آن دو تذکره در هیچ‌جا وجود ندارد، باید گفت که لباب الالباب نخستین تذکرهٔ شعرای فارسی است که در دست ما قرار دارد. لباب الالباب با تصحیح محقّق نامور ایرانی محمد بن عبدالوهاب قزوینی و ایران شناس نامدار پرفسور ایدورد براؤن در دو جلد به چاپ و انتشار رسیده است. جلد اوّل حاوی اشعار صد و سی و یک از سلاطین و امرا و وزرا و علما و فضلا می‌باشد و جلد دوّم ذکر احوال و اشعار صد و شصت و نه شاعر دربردارد. امّا چون به دقّت آن را موردِ مطالعه

قرار می‌دهیم درمی‌یابیم که این هر دو محقق سرشناخته زبان فارسی موفق نشده‌اند که تذکرهٔ لباب الالباب را کاملاً به تصحیح برسانند و این چاپ اشتباهات فراوان دارد. علامهٔ قزوینی ادعا نموده است که تنها نسخهٔ خطّی از لباب الالباب که وجوددارد، در اروپا بدستش رسیده امّا چنانکه ما اطلاع داریم بیانِ علامهٔ قزوینی غالباً درست نیست زیرا که علامهٔ قزوینی از ذخیره‌های آثار فارسی که در هند وجود دارد آگاه نبوده‌اند. در هند دو نسخهٔ خطّی از لباب الالباب وجود دارد. یکی در کتابخانهٔ شاهانِ اوده که ذکر آن در فهرست آقای اسپرنگر آمده است امّا خبر نداریم که آن نسخه امروز کجا و در دستِ کیست؟ و نسخهٔ دیگر که دربارهٔ آن اطلاع داریم، در کتابخانهٔ تاگور دانشگاهٔ لکهنو نگهداری می‌شود و بنده خودم در زمانهٔ که مشغول به نوشتنِ پایان نامهٔ دکتری خود بودم آن را دیدم و استفاده کردم و ترجمهٔ احوال و نمونهٔ اشعار عثمان بن مختاری غزنوی متخلّص به «مختاری» غزنوی نیز در آن مضبوط است که در نسخهٔ علامهٔ قزوینی و پرفسور براؤن نیست و بنا بر همین است که می‌گوییم که نسخهٔ لباب الالباب که چاپ شده کامل نیست زیرا که ذکر مختاری غزنوی در آن چاپ‌ها یافته نمی‌شود. امکان دارد که نسخهٔ دیگری نیز از لباب الالباب در جای دیگری وجود داشته باشد که تاکنون بر دانشمندان مکشوف نیست. ممکن است که آن نسخه هم از نسخهٔ قزوینی و پرفسور براؤن و هم از نسخهٔ دانشگاه لکهنو کامل‌تر باشد. و اینک چند جمله از ترجمه مختاری غزنوی که در نسخهٔ قزوینی نیست و در دانشگاهٔ لکهنو یافته می‌شود، در این جا نقل می‌گردد:

"استاد شعرا بودست. امیر سپاه سخن‌سازی و شاه عالم هنروری، خاک غزنین به مکان او مفاخر و کمال فضل او بر اقران ظاهر و او را قصیده‌ایست که آن را به شش نوع برمی‌توان خواند و کس مثلِ آن نکرده است و جملهٔ فضلا از معارضهٔ آن عاجز آمده‌اند. اگر کسی فکرت برگمارد و بغور آن فرو شود، داند که از رگ اندیشهٔ خون چکانیده است و در این قصیده رنج دیده."

عکس ترجمهٔ عثمان بن محمد مختاری از نسخهٔ خطی «لباب الالباب»
مضبوط در کتابخانهٔ تاگور، دانشگاه لکهنو، لکهنو


الحکیم عثمان بن محمد المختاری الغزنوی مختاری مختار افاضل

واستاد شعر بودست امیر هباء سخن سازی و شاه عالم هنروری خاک
غزنین بمکان او مفاخر و کمال فضل او بر اقران ظاهر و این قصیده آیتیست کمال
بشش نوع بر می توان خواند و کس مثل آن نکرده است و جملهٔ فضلا از
معارضهٔ آن عاجز آمده اند اگر کسی فکرت بر کار دارد و بغور آن فرو شود
داند که از رنگ اندیشهٔ خود چکانیده است و در این قصیده رنج دیده

می گوید شعر

ای طرب افزا جان　نگار وفادار　ماه منی ای پسر　بجهد مرا دو دیدار
یاد فدای تو جان　مرکز بصر حال　نور دهٔ دل سر بسر　بدو رخ چون نار
دلبر نازک دلی　زنازکی بوس　آب حیاتی زلب　نبید بر و بار
کودک نازک میان　تو نیز کی که خواب　ملک بهشتی بسو　بهشت رخسار
غمزهٔ تو چون خدنگ　انکه دل آشوب　چشم تو رشک غزال　زند کس بر بار
ابروی تو چون کمان　ولیک دل افروز　روی تو رشک قمر　زتابش مشتاد
لؤلؤ تو اندر عقیق　تاب جگر چون　مشک خط تو رنگ　خفته بر او مار
زهر تو اندر سنان　نوی جگر تاب　لعل لب تو شکر　زلؤلؤ شهوار
مهر تو اندر نبی　و درد و غم اکبر　چنک تو صبح و سپهر　واختر سیار
وصل تو صحت جان　ولطف غم انجام　جور تو باد دم　بچارهٔ ناچار
بوس تو معمار　ولیوز ناشی　مثل فراق تو هست　غایت تیمار
چون کف شاه جهان　لب تو بصر آب　تیغ شه بحر و بر　عز تو بصر کار
المجاهد بن اللکی　کوست در اسلام　تاج مغیث ملوک　شاه جهاندار

شاه ملک ارسلان	کز هست بخشش	پشت پناه بشر	بدولت بیداد
عزت دنیا و دین	تیغ جهانگیر	صدر ملوک جهان	بدست گهربار
مقصد چرخ و زمان	بستر عدو تا ابد	شاه مخالف شکن	بکشتن جرار
مادت عقل و نظر	شناس دل شاه	اصل کمال و شرف	زنیکی کردار
مایهٔ سهو و زبان	بخلق شهنشاه	ذات قضا و قدر	بخاطر هشیار
آب زلالش سخن	شد است و کز نقش	رای بلندش سپهر	عالی وقار
سحر حلالش بیان	وکرده بمحراب	عزم متینش ظفر	بگفتن گفتار
تاج تو هست ای ملک	تفخر سرافراز	بخت ای شاه کشت	قبلهٔ احرار
مهر سپهر کیان	کف تو دراقلیم	کان کمال صنیع	زنکته گفتار
صدر ملوک بنام	و شاه خداوند	باد خزانی بجود	ورزد همی انبار
جان جهانی بجان	ورای چو مهتاب	باغ بهاری بخلق	ببزم چو گلزار
چشم تو چون صاعقه	صولت جهانگیر	ملک تو چو آسمان	عالی آثار
خلق تو چون بوستان	لطیف و دل آرای	رای تو جرم جود	مقسم انوار
عدل تو گنج نشاط	ورای تو خاور زر	جود تو بجان زا اناه	و تن را اسمار
حلم تو کان امان	و عفو با حباب	عز تو دیر زاید	ز خنجر اغیار
کین تو باد خزان	و تیغ تو بیباک	لطف تو نور نظر	دهد بشب تار
باد بهر جشن و سال	عمر وفا جوی	سال تو ملک تو	مبارک و مختار
عز تو بی سرزمان	ز بخت با جهات	تو دل بکد کو	برون مقدار
دولت سعد تو سپهر	بر چو اقبال	جشن تو برده غاز	هم بو دهی وار
با تو سکین در مکان	بفتح و بنا سید	سوی کرده نظر	بخراسان یار
بیدل تر مو محبت	کر تو جهان بخش	جود تو هر بخش سال	بار دینار

دو تن بهار و خزان بطبع و بابها		شاخ نوارد بر	شغاء تو هر بار
تاج قبا و کمر	دهی و دفتر هنک	دست تو بند د	بجست عذار
خوان کنی تا کمان	خزینه که جود	روی زمین دارد	بپوشی همو ار
بست بفضل خدا	عمر توی حال	تا ل زانیست حد	و نقل بدیلار
عمر تو شه بی کران	بود کبا سنایب	جود تو انجیته	جو قطره اسطار
زانکه جهان از توئی	معین و دل افروز	نفس بقاء امید	ز اسب خریدار
خسرو صاحب قران	توئی که تحقیق	پیش تو بنده کمر	زمانه بر نهار
کرد جهان تابدار	اثر جهان دار	دور فلک تا ورد	بگردش بیکار
قسمت هفت آسمان	کرفته لنساب	کرد اثر و مدد	بخبش و رفتار
شاه زمانه توئی	برای و تدبیر	ملک جهان از تو دا	مکدر و مکدار
حکم کواکب تو را	بامر و تشنیع	صف بلا از تو در	بخنجر خون خوار
دیر جری سادمان	بکرز ده تند	ز مهد قربان	بسر روا ر
شادمان جاودان	بتیغ ظفر تاب	فخر سلاطین شی	بحستی بیکار

همو راست ———— شعر ————

بحصنجنداست خبر می آرد جراغ رنا	تا بر جبینم کوهر شادی ز گنج می
کیتی بکام خسرو گیتی کشای شد	ما قصد کامه درخود کی کنیم کی
این یک دو مه سپاه طرب را مدد کنیم	تا بگذرد ز صحرا فوج سپاه خوی
انکه بهار وار زمین زیبی کنیم	تا منهدم شود دل دشمن ز ترتی
در طره بلان دلاور بعمر جنک	بر مسند شهان مظفر نصیم بی
در خدمت رکاب خداوند عز بزم	ذکری کنیم نشر و جهانی کنیم طی
بشکر کنا دو مه عید علت برد سپاه	سلطان ابو الملوک و ملک ارسلان بری

شاهی که در غنیمت هندوستان مدام — زایان رسند بحش غلامان او زقی

روز جلوس شاه بگردون ندا رسید — کای جوخ جز شاه بحرمت کرا رهی

جز بر شهاد مصلحت ملک او مکرد — کاندر ازل نهاد صلاح بو بودری

ای در برسران قوی دل نهاده سر — وی بر دل یلان مبادر نهاد کی ۹

انکس که بند کان ترابند کی کنند — بر مقصمتی بود سرو بوکیقباد کی

انجا که نعل اسب تو تامی کند نکار — از شرم او فرو چکد از آفتاب خوی

یک بخشش از تخت تو درابند ملک — طی کرد صیت خاتم و کر کرد نام طی

هر تاجور که جز بمراد تو دم زند — با تیغ تو برو نکند عقل حکم حی

شاه عجم تویی که بخواهند در عرب — از حی لا یموت حیات تو اهل حی

هر آفریده که نزد ملک و ملک اوست — از آسمان برون نهادند نام شی

تا بیست در هنر بکمال کمال نقص — تا بیست در حرد بمحل زشاد غی

شکر تو در دهان جهان باد چون شکر — اقبال بیشه تخت تو بسته میان خوی

می خوردنت موافق و شانی طبع ساز — بر بهجت ات مبارک و مسعود سنک

«غزل»

مخاطب بی‌توام دل بود شب جائی که من بودم
سر حرفم بجاهل بود شب جائی که من بودم
سرود نالهٔ دل بود شب جائی ک من بودم
بهر سو رقص بسمل بود شب جائی که من بودم
الم در دل قلق در بر فغان بر لب اجل برسر
بلاها بی‌تو نازل بود شب جائی که من بودم
چه گویم باتو ای همدم زجوش گریهٔ حسرت
که بام و در پُراز گل بود شب جائی که من بودم
رقیب از یار و یار از غیر و غیر از بودن من هم
زشب تا صبح غافل بود شب جائی که من بودم
بروای همنشین از سرگذشت ما چه می‌پرسی
سروکارم بقاتل بود شب جائی که من بودم
پری پیکر نگاری سر و قدی لاله رخساری
سراپا آفت دل بود شب جائی که من بودم
رقیبان گوش بر آواز و او در ناز و من ترسان
سخن گفتن چه مشکل بود شب جائی که من بودم
«مکین» بی‌تاب و او در خواب ودل در اضطراب غم
مپرس از من چه محفل بود شب جائی که من بودم

میرزا محمّد فاخر «مکین»

(متوفی: ۱۸۱۴ میلادی)

*

ابو ریحان بیرونی معرّف فرهنگ هندیان* به جهان

دکتر رضا مصطفوی سبزواری
دانشگاه دهلی - دهلی

ابوریحان فرزند برومند خراسان بزرگ قدیم ایران و خوارزم از شهرهای ازبکستان فعلی بنا بر قول اقدم و مشهور در سوم ذیحجّهٔ ۳۶۲ه.ق. (=سوم سپتامبر ۹۷۳م) در یکی از نواحی کات[1] خوارزم (=خیوه) دیده به جهان گشود و شب جمعه دوّم رجب سال ۴۴۰ه.ق. (=۱۰۴۸م) پس از حدود هفتادوهفت سال عمر دیده از جهان خاکی فروبست.

ابوریحان ضمن بر شمر دن آثار محمد بن زکریای رازی فهرستی از تألیفات خودرا نیز تا سال ۴۲۷ که شصت و پنجمین سال زندگی اوست فراهم آورده که تعداد آنها صدو سیزده کتاب است و موضوعاتی را از قبیل دانش‌های: طب، هیأت، حساب، حکمت، ازمنه و اوقات، احکامِ نجوم، افسانه، احادیث، تاریخ، جغرافیا، داروشناسی، مباحث فیزیکی، عقاید و باورهای ملتها، هند شناسی:[2] وغیره را در بر می‌گیرد؛ به استناد ارزش والای این آثار گرانقدر است که باید او را از نوابغ کم‌نظیر جهان و در ردیف دانشمندانی همچون ابوعلی سینا، ابونصرفارابی و ابومنصور حسن بن نوح بخاری استاد ابوعلی سینا که هم اهل آن خطّه عالِم خیزِ و دانشمند پناه بودند، برشمرد.

---

* به مناسبت برگزاری سمینار روابط تاریخی و فرهنگی هند-از بکستان، ۸-۶، دسامبر ۱۹۹۳، موزهٔ ملّی - دهلی؛ به همّت کتابخانهٔ عمومی خدابخش - پتنا.

۱ کات (kāt) [=کات=کث=کد=کده] شهری بزرگ از نواحی خوارزم در مغرب جیحون بود.

۲ ر.ک. رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمّد بن زکریای الرازی ص ۲۳-۲۹.

نکتهٔ مهمی که دربارهٔ ابوریحان ذکر آن ضرورت دارد، روش تحقیق عالمانهٔ اوست تا بدان اندازه که ارزش علمی و پژوهشی آثار و تألیفات و رساله‌های او تا به امروز نه تنها از میان نرفته بلکه از جملهٔ دقیق‌ترین بررسی‌های علمی در طول روزگاران گذشته و حال محسوب می‌گردد. اندیشهٔ دقیق فلسفی و استدلالی او همراه با ذهن موشکاف و روحیهٔ علمی این دانشی مرد سبب گردیده تا همواره به دنبال کشف حقایقی برود که مانند اصول ریاضی غیر قابل انکار و دور از شک و پندار باشد؛ همین ژرفنگری‌اش در مسائل علمی بود که او را واداشت تا در پژوهش مسائل مبهم و درخور تحقیق به مطالعهٔ روش ارسطو و دیگر حکمای یونان و پیروان آنها بسنده نکند و پیرو نقل محض و دنباله رو دیگران نگردد و شخصاً به تحلیل و تحقیق مسائل بپردازد و هم به اندیشه‌ها و افکار علمی دیگر ملل جهان نیز بپردازد و از همین رهگذر بود که به هند به عنوان یکی از مراکز فلسفه و دین و عرفان و اندیشه‌های اصیل و نو هندویی توجّه دقیق مبذول داشت.

ابوریحان آثار محمد بن زکریای رازی و مطالعات او را در کتب مانی و عقاید آنان بدقت خواند ولی پس از ژرفنگری در کتب مانی از باورهای پیشتر خود در آن باره عدول کرد؛ ابوریحان می‌گوید: "من کتاب محمد بن زکریای رازی را در علم الهی خوانده‌ام و او در آن تحت تأثیر کتب مانی و خاصه کتاب او موسوم به "سفرالاسرار"[۳] است.

ابن الندیم تعداد کتب مانی را هفت کتاب و رساله‌های مانویه را هفتاد و پنج رساله ذکر کرده است[۴] که در قرون چهارم و پنجم شهرت داشته. جالب توجه اینکه ابوریحان بیرونی بنابر نقل خود آنها را مطالعه کرده وبعضی از آنها و از جمله کتابهای: فرقماطیا، سفرالجبابره، کنزالاحیا، صبح الیقین، التأسیس، الانجیل، شاپورگان و سفرالاسرار را

---

۳ مأخذ پیشین/۳.

۴ الفهرست ۷۱-۴۷۰.

خوانده و هم در تملک خود داشته است،[5]

ذهن کنجکاو و حقیقت جوی و دور از تعصب ابوریحان سبب گردید تا علاوه بر مطالعه عقاید مانویان به دیگر فرقه‌ها مانند یهود، نصارا، هندوان و صابئین نیز توجه کند و علاوه بر بررسی آثارشان با دانشمندان هر فرقه نیز به گفتگو و مباحثه بنشیند و حتی با دانشمندانی همچون بو علی به سوآل و جواب بپردازد و سوال‌ها و پرسش‌ها و ایرادهای دقیقی را با او مطرح کند[6] و ایرادهایش را بر ارسطو، برای ابو علی بفرستد،[7] مطالعه این پرسش و پاسخ‌ها و ایرادها و دیگر اطلاعات ارزنده و گران‌بهایی که در آثار ابو ریحان گرد آمده همه نهایت عمق دانش او و تبحّرش را در کاویدن پدیده‌های علمی و روش عالمانه و مستند او را در تحقیق، به اثبات می‌رساند و می‌نمایاند که داشتن ذهن پژوهشگرانه او مانع از آن می‌گردید تا پیش از تحقیق هر مسئله علمی در برابر دانشمندان و فلاسفه قدیم یا هم عصر خود تسلیم محض گردد.

همین ذهن پویا و روحیه فضیلت جوی ابوریحان سبب می‌گردد تا به عقاید فلسفی هندوان و دیگر معارف هندی نیز توجه بسیار دقیق مبذول دارد. تعداد آثار ابو ریحان را دربارهٔ هندشناسی از رساله و کتاب بر روی هم "بیست و چند" پژوهشنامه ذکر کرده‌اند که از آن میان کتابهای زیر در "رسالهٔ فهرست" او که خود آن را تدوین کرده آمده‌است و ظاهراً بجز تحقیق ماللهند، راشیکا و پاتنجل از میان رفته‌است.

۱- کیفیت رسوم هند در تعلیم حساب.

۲- رساله‌یی در راشیکات که اخیراً در حیدرآباد طبع شده.

۳- ترجمه براهم سدهاند در طرق حساب.

۴- رساله در تحصیل آن از زمان، نزد هند.

---

۵ رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریا، الرازی، چاپ پاریس، ۱۹۳۶، ص ۴-۳.

۶ برای آگهی از این پرسش و پاسخها مراجعه شود به لغت نامه دهخدا ذیل ابوریحان به نقل از نامه دانشوران و به ترجمهٔ مرحوم حاج میرزا ابوالفضل ساوجی حکیم. نیز رسالة للبیرونی.

۷ رک: مآخذ مربوط به پاورق شمارهٔ ۵

۵- جوابات مسائلی وارده از منجمان هند.

۶- جوابات مسائل ده‌گانهٔ علمای کشمیر.

۷- مقاله در طریق هند در استخراج عمر.

۸- ترجمه کتاب موالید صغیر از براهمهر.

۹- ترجمه کلب یاره و آن مقاله ایست از هندیها در امراض.

۱۰- مقاله در باسدیو راجع بآمدن اخیرش.

۱۱- ترجمه کتاب پاتنجل در خلاص از بدن.

۱۲- ترجمه کتاب سانک بنا بگفتهٔ بیرونی در کتاب ماللهند.

۱۳- کتاب ماللهند که مهمترین کتب بیرونی راجع بفرهنگ هندوستانست.

۱۴- جوامع الموجود لخواطرالهنود راجع بسند هند.

۱۵- تهذیب زیج ارکند چون ترجمهٔ آن نا مفهوم بوده نیاز بتهذیب داشته.

۱۶- خیال الکسوفین راجع بمدارین متحدین که باظهار بیرونی هیچ زیجی از زیجات هند خالی از این معنی نیست و در ممالک اسلامی کسی آنرا نمیدانسته.

۱۷- تذکره‌یی در حساب بارقام هندی.

۱۸- "شامل" دربارهٔ موجودات محسوس و معقول.

البته خدمات ابوریحان به هندیان منحصر به معرفی فرهنگ آنها در جهان نیست. او در دوران اقامتش در هند، هندیان را نیز از فرهنگ یونانیان آگاه می‌کند و بنا به گفتهٔ خود هندسهٔ اقلیدس، اسطرلاب و مجسطی را به زبان سانسکریت بر می‌گرداند و نیز زیجی به زبان سنسکریت برای یکی از بزرگان کشمیر به نام سیاپل تألیف می‌کند. از دیگر خدمات او به هندیان نقل کتابهای آنها، در تألیفات ابوریحان است که اگر او آنها را جزو گنجینهٔ دانش‌های هندی ثبت نمی‌کرد، امروز هیچ نام و نشانی از آنها نبود.

با توجه به اینکه بسیاری از رساله‌های موجود او مستقیم و یا غیرمستقیم به زبان‌های مختلف جهان ترجمه گردیده، باید گفت ابوریحان بیشترین سهم را در معرفی دانش‌ها و

باورها و آداب و رسوم و فرهنگ هندوستان در جهان داشته است و باید به این واقعیت اعتراف کرد که ابوریحان کاشف دانشها و آداب و رسوم و فرهنگ هند است و نیز شناسانندهٔ آنها به جهان زیرا در پهنهٔ دانشها و فرهنگ قدیم هند کمتر کسی را سراغ داریم که چنین اثر جامع و مهمی را دربارهٔ معارف هند قدیم تألیف کرده باشد.

ابوریحان در مورد انگیزه‌های تألیف مالِلهند و اصولاً ثبت دیده‌ها و شنیده‌ها متعهد است که اگر چه "خبر چون معاینه نیست" اما چون بیننده جاوید نخواهد ماند پس بهترین خبر برای آیندگان به نگارش در آوردن دیده‌هاست و می‌گوید: "کتابت نوعی است از آن خبر که گویی برتر است بر دیگر انواع. اگر نمی‌بود آثاری که به همّت قلم جاودانگی یافته‌اند، ماراچه دانایی‌ای بود بر احوال امم پیشین؟[۸]

ابوریحان هر خبر را در معرض صدق و کذب می‌داند و البتّه نقل مطالب نادرست را از دیگرگونی همت‌ها می‌شمارد و ستیزه جویی غالب بر مردمان. او خود را در نقل دیده‌ها و شنیده‌ها متعهّد می‌داند و نقل مطالب نادرست را از سوی در و غزنان نکوهیده می‌شمرد و در تجزیه و تحلیل این رویهٔ ناپسند می‌گوید: "دروغزنی را می‌بینی که برای بزرگ نمایی خویش، جنس خود را بزرگ می‌نمایاند، از آنروی که خود از آن جنس است یا بدان تیّت بر جنس خلاف عیب می‌آورد، دستیابی بر مراد خویش را، و دانسته‌است که این هر دو از دواعی شهوت‌اند و نکوهیده و دیگری را می‌بینی که سپاس بر قومی را که دوستدار آنان است یا انکار بر طایفه‌ای را که با آنان خصمی می‌ورزد "سخنی می‌گوید به دروغ" و او نیز چنان است که اوّلی. از آنرو که باعث بر فعل وی نیز از دواعی محبّت است یا چیرگی غضب".[۹]

بیرونی حتی در این مورد که باید در نقل اخبار به درستی عمل کرد و واقعیت‌ها را نوشت چنین به دیگران پند می‌دهد که: "آنکه از دروغ بپرهیزد و در دامن راستی آویزد،

---

۸ تحقیق مالِلهند ترجمهٔ منوچهر صدوقی سها، ج ۱، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ص ۱.
۹ مأخذ پیشین/۲-۱.

هم به نزد در و غزن محمود باشد وستوده تا چه باشد به نزد غیر او که گفته‌اند: "قولوا الحق و لَو عَلی أنفسِکم"[۱۰] و مسیح را که سلام براو باد، سخنی است به انجیل که این است معنای آن: "در روشن گردانی حق به نزد ملوک، مقهور صولت آنان نگردید که جز بر تن شما مالک نیستند و دستی بر نفس ندارند"[۱۱] ابوریحان در تألیف کتاب ماللهند چنانچه شیوهٔ اهل تحقیق است، هیچ تعصّبی را در نقل مطالب روا نمی‌دارد و آنچه دیده یا شنیده عیناً باز می‌گوید و مطالب خود را با بی‌نظری محض و دور از یک سو بینی‌ها و کوته نظری‌ها می‌نگارد، خواه مقبول شخص او باشد یا مرذول" و نامی را نیز که بر پژوهشنامه خود می‌نهد، حکایت از همین بی‌نظری او دارد، عبارت: "تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذولة"، بر روی کتاب می‌نمایاند که آنچه او بدانها دست یافته خواه پسندیده خود باشد یا ناپسند،او در پژوهشنامه اش درج خواهد کرد. خود در این خصوص می‌نویسد: "(استاد) مرا بر تحریر آنچه که از آنان (هندوان) می‌دانستمش تحریض فرمود که یاری ای باشد مرکسی را که هوای مناقضت آنان داشته باشد و اندوخته‌ای مرآنرا که بخواهد با آنان مخالطت کند و خواسته او به فعل آوردم بی آنکه بهتانی زنم به حضم یا باکی داشته باشم از نقل کلام باطل او که شنیدن آن به نزد غیر اهل آن قطیع[۱۲] است،از آن رو که همی خواستم که عقاید قوم بدانگونه که هست باز نمایم."[۱۳] او بدین نیز بسنده نمی‌کند و اگر گروهی دیگر هم احتمالا در موردی عقیده‌ای شبیه آنان دارند، می‌کاود و سپس در دنباله آن بیان می‌دارد: "و کتاب، کتاب محاجه و لجاج نیست که حجت‌های خصم بیاورم و باطل آن نقض کنم بل که کتاب حکایت است و از این رو سخن هندوان بدانگونه که هست ایراد کنم و آنچه که یونانیان بدان باب دارند بدان بیفزایم. مگر مقاربتی که میانهٔ آنان است شناخته گردد. از آنرو که حکمای یونانی

---

۱۰ قرآن مجید: ۱۳۴/۴.

۱۱ انجیل متی: ۲۸/۱۰.

۱۲ زشت.

۱۳ مأخذ شمارهٔ ۸، ص ۴.

نیز هر چند که تحرّی حقیقت کرده‌اند، در مسائل مربوط به تودهٔ مردمان، از رموز نحله و نهاده‌های قانون آنان بیرون نرفته‌اند. و با کلام آنان سخن دیگران نیاوردم مگر قول صوفیه باشد یا احداز اصناف نصارا، تقارب امر را میان جمیع آن در حلول و اتّحاد"[۱۴]

ابوریحان از کسانی که بعضی مطالب نا درست و نسبتهای ناروایی را به اهل بعضی ادیان و عقاید داده. و در کتابها نیز درج کرده‌اند انتقاد می‌کند و می‌گوید: کسی که عارف به حقیقت حال نیست، چیزی از آن کتب اخذ خواهد کرد که به نزد عارف به حقیقت احوال آن ملل جز سبب شرمساری او نخواهد بود اگر اهل فضیلت باشد یا موجب اصرار و لجاج "اگر اهل رذیلت باشد". و کسی که حقیقت حال را بشناسد، آخرالامر آن معانی را اسطوره خواهد انگاشت و آنرا محض تفریح خاطر و التذاذ خواهد شنید نه به قصد تصدیق و اعتقاد.[۱۵]

ابوریحان داوریها و نوشته‌های دیگران را دربارهٔ ادیان و مذاهب هند مبهم و درهم و برهم و آمیخته به مداهنت می‌داند و می‌گوید: "در فحوای کلام سخن از ادیان و مذاهب هند رفت وگفتم که اکثر آنچه که در کتابها مسطور است مجهول است و آمیخته، درهم و آشفته و بلا تهذیب و نیافتم از اصحاب مقالات کسی را که بی‌میل به سویی یا مداهنتی قصد حکایت محض داشته باشد جز ابوالعباس ایرانشهری را..."[۱۶]

مطالب مندرج در کتاب تحقیق ماللهند بسیار متنوع است و در حقیقت حکم دائرةالمعارفی مشروح را دارد در هشتاد باب که مؤلف در هر یک مباحثی را بشرح باز می‌نمایاند؛ یکی از این مباحث مسائل نجوم هندی است. ابوریحان از دانشمندان نامی علم نجوم و سرآمد آنها وکتاب التفهیم لا وائل صناعةالتنجیم او مشهورترین و مفصل‌ترین کتاب‌های نجوم قدیم است. ذکر اطلاعات نجومی هندیان در کتاب ماللهند

---

۱۴ مأخذ پیشین/۲.
۱۵ مأخذ پیشین/۳.
۱۶ مان (MĀNA) مقیاس اندازه‌گیری وزن و زمان بوده است.

آنهم مربوط به اوائل قرن پنجم ه.ق. سبب می‌گردد تا علاوه بر شناساندن میزان کشفیات و باورها و دانستنی‌های هندیان در آن زمان به تکمیل تاریخچهٔ علم نجوم در جهان نیز کمک کند؛ شکّی نیست که منجمین هندی در حالی که از داشتن وسائل مدرن جدید محروم بوده‌اند، رصد خانه‌های پیشرفته و دقیقی ساخته بودند که محاسبات نجومی را به نحو مطلوبی انجام می‌داد و اگر چه رصد خانه‌های قدیمی آنان موجود نیست امّا بقایای بعضی از آنهایی که در قرن هجدهم به نام جنترا منترا (Jantra-Mantra) ساخته‌اند، در شهرهای: دهلی، جیپور و اوجّین هنوز باقیست که بی‌شک بر اساس سوابق پیشین بنا گردیده بوده‌است؛ ابوریحان پاره‌ای از این مقوله مباحث را تحت عناونی مانند: اسماء کواکب و بروج، منازل قمر، صورت آسمان و زمین نزد منجمّان و هم از دیدگاه دین، استخراج اوساط کواکب، ترتیب کواکب و ابعاد و اعظام آن، کسوف و خسوف خورشید و ماه، بنات‌النعش و بالاخره ذکر اصولی که مدخل احکام نجوم است نزد هندوان، به تفصیل باز نموده‌است.

ابوریحان مسائل مربوط به زمان و باورهای مربوط به هر یک از زمانها را ذیل فصولی جداگانه به تفصیل بیان داشته و از آن جمله است: در ذکر مدّت و زمان ـ در اصناف یوم و نهار و لیل، ماهها و سالها ـ در آنچه که اجزاء کوچک روز از آن کم می‌شود ـ مقادیر چهارگانهٔ «مان»[۱۷] ـ ابعاض ماه و سال ـ در ذکر «وصل» فصل مشترک میان زمانها ـ تحلیل سال‌ها و ماه‌ها به روزها و عکس این یعنی ترکیب سال‌ها از روزها ـ تحلیل سال‌ها به اعمالی جزئی مقسوم به اوقات ـ درباب زمان‌ها شرعاً و نجوماً.

مسائل دینی هندوان به طور مشروح در مالهند آمده که بیانگر نهایت کنجکاوی و استقصای ابوریحان در فرهنگ دینی هندوان تواند بود. از آن جمله است: موضوع‌های مربوط به اعتقاد هندوان به خدا باورهای آنان در مورد موجودات عقلی حسی ـ ارواح ـ

---

۱۷ سلوکوس اوّل ملقب به نیکاتور Nikator (فاتح) سردار اسکندر مقدونی (تولد ۳۲۵ ـ فوت ۸۱-۲۸۰ ق.م.) بود و مؤسس سلسلهٔ سلوکی در آسیا.

مواضع پاداش از مینو و دوزخ - کیفیت خلوص از دنیا - پیامبران و نسخ شرایع - بُت‌پرستی - کتاب‌های دینی هندوان - رسوم غیر برهمن - قربانی‌ها - حج و زیارات - صدقات - خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های مباح و ممنوع - نکاح - احوال جنین - دعاوی - عقوبات و کفارات، ارث و حقوق میّت و حق او در جسد خویش - روزه و انواع و ایّام آن اعیاد و شادی‌ها - ایّام مسعود و منحوس و غیره.

بیرونی همچنین دربارهٔ علوم و دانشهای رایج در هند آن زمان اطلاعات گران‌بهایی به خوانندگان و محققان و پژوهندگان عرضه می‌دارد که از آن نمونه است: نحو - شعر - حساب - خطوط - مقادیر و اوزان - کیمیا - افسون - جادو - عزائم و غیره؛ از همین دسته آگهی‌هاست: مسائل مربوط به جغرافیا - شهرها - دریاها - مسافت میان ممالک و مرزها - اجناس خلایق - قطب - کوه میرو - جزایر هفت گانه - نهرها و منشاء و مسیر آنها جهات دهگانه - جزیرهٔ سیلان معروف به قبّة الارض و غیره که از جهت علم تاریخ جغرافیا هم بسیار سودمند است.

کتاب تحقیق ماللهند از دیدگاه و ازگانی هندی و اعلام نیز شایان اهمیت خاص است؛ علاوه بر بسیاری از واژگان معمولی هندی و سنسکریت که به این کتاب راه یافته بسیاری واژه‌ها و اصطلاحات علمی هندی و سنسکریت نیز ذیل مباحث متنوع کتاب معرفی گردیده و سپس از راه ترجمه‌های ماللهند مورد پژوهش و بحث و مداقه پژوهندگان غربی قرارگرفته‌است. تعداد این واژه‌ها و اصطلاحات آن قدر زیاد است که گردآوری و شرح همهٔ آنها را فرهنگی جداگانه باید.

دانشنامه ابوریحان دربارهٔ هند عالمانه است و مستند که نویسنده مطالب را یا دیده و شنیده و یا از منابع معتبری که در اختیارش بوده بهره‌گرفته و سپس با روشی استدلالی و به سبک تعلیمات ارسطو و افلاطون و جالینوس و بطلیموس این مشهودات و مسموعات و مطالب تحقیق شده را به خوانندهٔ خود منتقل کرده و می کند و نحوهٔ بیان نیز چنان است

که نظر اهل تحقیق را به سوی خود می‌کشاند. او از هر گونه اندیشه‌ای خرافی مبرّاست و بااینکه مردی است مسلمان طاقت و توانایی این را دارد که با فلاسفهٔ هندو آنهم با لطف و مهربانی مناظره‌کند و مطالب علمی آنها را بپذیرد یاردکند و جالب توجه این است خوانندهٔ ماللهند ممکن است صفحه‌های زیادی از کتاب ابوریحان را بخواند ولی متوجه نشود که کتاب به دست یک مسلمان نگاشته شده‌است. او محققی متعهد است که هرگز شخصیت خودرا در لابلای بحث‌هایی کتاب دخالت نمی‌دهد. و این در حالی است که اگر در موردی پای هتک حرمتی یا تجاوزی در میان باشد با نهایت جرأت و بی‌باکی از حریم امر «صواب» دفاع می‌کند.

تألیف کتاب ماللهند برای مسلمانان یک افتخار است و برای هندوان یک سعادت زیرا یک حقیقت جوی والامقام متعهد تصویری درست و واقعی از تمدن اجداد آنها به دست داده است، درست به همان‌گونه که وجود داشته آنهم با بی‌طرفی و تکریمی خاص که برای همیشه به یادگار خواهد ماند.

ناگفته نماند ابوریحان نخستین محقق قدیمی نیست که دربارهٔ هند به تحقیق پرداخته‌است. تا آنجا که اطلاع داریم به سال ۲۹۵ پیش از میلاد مگاستینس نامی (Megasthenes) به عنوان سفیر از سوی سلوکوس اوّل(۱۷) به دربار پادشاه پتنا فرستاده می‌شود. او تمام حدود شمال هند را سیر می‌کند و به منابع اطلاعاتی سودمندی نیز دست می‌یابد. ولی از گزارش‌های او بیش از چند جزء باقی نمانده‌است و تحقیقات او نیز ظاهراً از منابع پورانی تهیه گردیده که در شمار منابع اولیهٔ ادبیات هندی نیست. فاهیان Fa-Hian بین سال‌های ۴۱۳، ۳۹۹ میلادی، سونگ یون Sung-Yun در سال ۵۰۲ از هند دیدن کرده‌اند. هون تسانگ Hwenthsang یکی از روحانیان چینی نیز در بین سال‌های ۶۲۹ تا ۶۴۵ میلادی هند را دیده و کتابی در زمینهٔ هند شناسی تالیف کرده‌است؛ سفرهای ابوریحان قرنها پس از آنان به هند انجام گرفته و به اندازهٔ

مگاستنس هم کشور هند را ندیده‌است امّا سفر نامهٔ گران سنگ او مالِلهند هم از جهت کیفیت و هم کمیت به اندازه‌ای محققانه فراهم گردیده که جی بُهلر[۱۸] یکی از دانشمندان و محققان بزرگ زبان سنسکریت در دورهٔ معاصر می‌گوید: "نوشته‌ها و یا دانش‌هایی که از یونانی‌ها وزوآر چینی به مارسیده در مقابل کتاب بیرونی درست همانند کتاب‌های کودکان یا مسوّدات مردم عامی و خرافی است که به عالَمی پر از عجایب افتاده و از مشهودات خود دچار شگفتی و بهت شده و نتوانسته باشند از حقایق و امور واقعی جز مقداری ناچیز درک کنند."[۱۹]

کتاب تحقیق مالِلهند از دیدگاه اروپائیان از سال ۱۸۳۹ به بعد همواره مورد توجه بوده است؛ در این سال ابتدا مورد توجه مسیورینود[۲۰] قرارگرفته و چهار سال بعد یعنی در آوریل ۱۸۴۳ اس، مومک[۲۱] وعدهٔ چاپ آنرا داد مسیورینود در روزنامهٔ آسیایی شماره‌های ۵-۱۸۴۴ مقاله‌های تحت عنوان "رسائل طبع نشده عربی و فارسی راجع به هند"[۲۲] به چاپ رسانید و سپس در سال ۱۸۴۵ مجموعهٔ آنها را همراه باباب‌های ۱۸، ۴۰، ۴۹ کتاب به صورت کتابی جداگانه به چاپ رسانید. همچنین در سال‌های ۶-۱۸۴۵ تألیف دیگری تحت عنوان "یادداشت‌های تاریخی و جغرافیایی و علمی دربارهٔ هند"[۲۳] فراهم آورد ابتدا آنرا به صورت خطابه خواند و سپس به سال ۱۸۴۹ آن را چاپ و منتشر کرد.

---

۱۸ G. Buhler.

۱۹ رک: مقدمهٔ پروفسور ادوار ساخائو معلّم دارالفنون همایونی برلین بر کتاب تحقیق مالِلهند و ترجمهٔ آن درلغت‌نامه دهخدا ذیل ابوریحان.

۲۰ M. Reinaud

۲۱ S. Mumk

۲۲ Fungents Arabes et Persans in edits relatifs al'indes

۲۳ Memoire geographigue, historique et Scientifique sur L'inde

در آلمان الکساندر فن هُمبولدت[۲۴] در سال ۱۸۴۷ فهرستی از علوم طبیعی به نام COSMOS ترکیب داد و نظر دانشمندان را به کتاب ماللهند معطوف داشت. ژول مُهل[۲۵] در اکتبر ۱۸۶۰ به انجمن آسیایی پیشنهادی کرد که آقایان وُپک[۲۶] و ماک‌گُوکِن دِسلین[۲۷] چاپ و انتشار کتاب ماللهند را به عهده گیرند. دانشمند نخستین تحقیقات خود را به صورت کتابی به نام: "یادداشت‌های مربوط به نشر ارقام هندی"[۲۸] به سال ۱۸۳۶ در پاریس منتشر ساخت امّا اجل مهلت نداد و سال بعد درگذشت و همکارش ماک گوکن دوسلین کار او را به عهده گرفت او نیز نگران انجام کار بود به پیشنهاد خود او و همچنین آقای ژول مُهل این کار به آقای پروفسور ادوار زا خائو عضو هیات علمی دارالفنون برلین و استاد دانشگاه وین (۷۶-۱۸۶۹) واگذار گردید. نسخه‌ها و دست نوشته‌ها نیز در اختیار ایشان قرار گرفت و دولت هند نیز در ۸ آوریل ۱۸۷۶ بودجه چاپ متن عربی را تصویب کرد. و کتاب ماللهند به همت زا خائو به سال ۱۸۸۷ در لندن انتشار یافت و سال بعد، هم او ترجمه آنرا انتشار داد. متن عربی مجدداً به سال ۱۹۲۵ در لیزیک به صورت عکسی به چاپ رسید و سپس در هند چند بار تجدید چاپ گردید به علاوه متن عربی ماللهند وسیله هیأت مصحّحان هندی دائرةالمعارف عثمانیه حیدرآباد دکن به سال ۱۹۵۸ با نسخهٔ موجود در مجموعهٔ شارل شفر به شمارهٔ ۶۰۸۰ موجود در کتابخانهٔ ملّی پاریس مقابله گردید و انتشار یافت. همین متن اخیر به سال ۱۳۶۲ ش. وسیلهٔ آقای منوچهر صدوقی سها به فارسی برگردانیده شد و از سوی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در تهران زیور چاپ یافت.

---

۲۴ Alexander Von Humboldt

۲۵ Jules Mohl

۲۶ Woepcke

۲۷ Mac Guckin de Slane

۲۸ Memoire sur La Propagation des chiffres

نگارنده بر این باور است که دست یابی به گنجینه‌های معرفت هندیان آنهم در ربع نخستین قرن پنجم هجری که شبه قارهٔ هند لا اقل به اندازهٔ روزگار ما شناخته نبود از کشفیات و فتوحات واقعی تاریخ جهان محسوب می‌گردد؛ چه، محمود غزنوی بزرگترین فاتح هندوستان حدود هفده بار بدانجالشکر کشید و بر قسمتهای وسیعی از این کشور پهناور دست یافت امّا هر گز نتوانست بر سراسر هند تسلّط یابد امّا ابوریحان بیرونی به استناد آثار گران سنگ و جاویدانش دربارهٔ هند توانست بسیاری خزائن و گنجینه‌های علوم قدیم هند را بگشاید و برآنها دست یابد و جاویدان سازد. از محمود غزنوی فاتح هند امروز چیزی باقی نمانده ولی شاهکارهای ارزشمند ابوریحان تا جهان خواهد بود تشنگان معارف هند قدیم را سیراب خواهد کرد. کوتاه سخن را باید به این واقعیت اعتراف کرد که دانشمند نامی سرزمین خوارزم بزرگترین مبتکر دانش هندشناسی در جهان بوده است. او با تألیف گنجینهٔ ماندنی خود کتاب ماللهند مهمترین خدمت بی‌سابقه را در مورد شناساندن هویت فرهنگی هند کهنسال و باستانی انجام داد؛ جایی که در گذرگاه تاریخ جهان سرچشمهٔ بسیاری اندیشه‌های نو و خاستگاه فلسفه و عرفان و دین محسوب می‌گردد و آشنایی با سرزمینی چنین گسترده در زمینه‌هایی همچون جامعه شناسی، دین شناسی، مردم شناسی، تاریخ فلسفه و عقاید، جغرافیای انسانی و دیگر معارف هندی، ضرورتی انکار ناپذیر دارد؛ بی‌شک تاریخ علم در جهان این خدمت شایستهٔ ابوریحان را به شناساندن فرهنگ و تمدن هند به جهان، هرگز از یاد نخواهد برد.

❋❋❋❋❋

﴿ اخبار ادبی و فرهنگی ﴾

نهمین سمینار بازآموزی مدرسان و استادان زبان فارسی سراسر هند از ۱۸ تا ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۲ (۸-۲۰ مه ۱۹۹۳ م) در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو برگزار گردید.

جلسهٔ گشایشی این سمینار به یادبود منشی نول‌کشور تشکیل شد که در آن معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران و سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران جناب آقای محمّد باقر کریمیان، رئیس کمیسیون اعانهٔ دانشگاه هند جناب آقای زَیْدی و معاون مدیر وزارت پیشرفت منابع انسانی جناب آقای اشوک واجپائی و استادان دانشمند ایرانی که برای شرکت در نهمین سمینار بازآموزی به دهلی تشریف آورده بودند، شرکت کردند.

باید آور شد که خدماتِ ارزندهٔ منشی نول‌کشور و چاپخانهٔ او به زبان و ادبیات فارسی در سراسر جهان فارسی شناخته شده است. منشی نول‌کشور صدها کتاب فارسی را بچاپ رساند و بیشتر آثار فارسی اولین مرتبه از چاپخانهٔ نول‌کشور چاپ شده در اختیار دوست‌داران فارسی گزارده شد. پرفسور عبدالودود اظهر، مدیر انجمن استادان فارسی سراسر هند در این جلسه از خدمات ارجمند منشی نول‌کشور تقدیر نمودند.

ضمناً در جلسهٔ افتاحیهٔ این سمینار از جلد اوّل فرهنگ فارسی -هندی که از سوی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و به سرپرستی و راهنمایی آقای دکتر رضا مصطفوی استاد دانشگاه علاّمه طباطبایی و عضو هیأت مؤلّفان لغت‌نامهٔ فارسی در مؤسّسهٔ لغت‌نامه دهخدا و با همکاری چند تن از استادان زبان هندی دانشگاه‌های هند تألیف و انتشار یافته بود «رسم اجراء» به عمل آمد.

خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در اولین روز این سمینار نمایشگاهی هم تشکیل داد که در آن نه تنها آثار فارسی، عربی، اردو و هندی که از چاپخانهٔ منشی نول‌کشور بچاپ رسیده‌اند، به معرض نمایش گزارده شد بلکه حتّی بعضی ابزار آلات چاپخانهٔ منشی نول‌کشور هم در این نمایشگاه توجّه بازدیدکنندگان را بخود جلب کرد.

جناب آقای بلرام جاکَرْ وزیر کشاورزی دولت مرکزی هند این نمایشگاه را افتتاح کردند.

تعداد استادان و مدرّسان زبان فارسی که در نهمین سمینار بازآموزی شرکت کردند، زیادتر از سال‌های گذشته بود و بنا براین به خود پیشنهاد استادان هندی، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران سه کلاس جداگانه را تشکیل داد. استادان هندی خود را در سه گروه کلاس‌های ابتدایی، متوسط و عالی دسته بندی کردند و با جنب و جوش فراوانی و علاقمندی فوق العاده‌ای فعالیت‌های خود را در این کلاس‌ها ادامه دادند.

جناب آقای دکتر رضا مصطفوی، استاد مهمان دانشگاه‌های دهلی و جناب آقای دکتر محمّد علی سجّادی، جناب آقای صافی، جناب آقای رادفر، جناب آقای نجفی در این کلاس‌ها به استادان هندی درس دادند و به آنها در حل و فصل مسایل گوناگون دربارهٔ تدریس زبان و ادبیات فارسی در هند کمک و راهنمایی کردند.

باید عرض شود که در نهمین سمینار بازآموزی برنامه‌های درس به پیشنهاد خود استادان هندی درست شد. در بعضی کلاس‌ها تنها زبان فارسی و تاریخ آن درس داده می‌شد و در بعضی دیگر ادبیات فارسی موردِ بررسی قرار می‌گرفت. استادان محترم ایرانی که در هوای گرم لطفاً برای شرکت در این سمینار از ایران به دهلی تشریف آورده بودند، برنامه‌های کلاس را چنان ترتیب دادند که استادان فارسی هندی به فارسی مکالمه کنند.

نهمین سمینار بازآموزی در بیستم مه ماه با موفقیت بپایان رسید. ما از استادان محترم و دانشمند ایرانی که قبول زحمت می‌فرمایند و هر سال برای شرکت در این سمینار به هند تشریف می‌آورند، صمیمانه تشکر می‌کنیم و امیدواریم که در نتیجهٔ تلاش‌های آنها خدمتگاران به زبان و ادبیات فارسی در هند موفق شوند که برنامه‌های جدید و سودمندی برای ترویج فارسی در دبستان‌ها، دبیرستان‌ها، دانشکده‌ها و دانشگاه اجرا کنند. همچنین امید است که استادان فارسی، در کلاس‌های خود به فارسی تدریس نمایند و تدریس زبان و ادبیات فارسی به زبان فارسی انجام گیرد.

*

انجمن استادان فارسی سراسر هند سمینار یک‌روزه‌ای را دربارهٔ سهم هندوها در پیشرفتِ زبان و ادبیات فارسی در یکشنبه، ۱۶ مه ۱۱۹۳ در ایوانِ غالب، دهلی نو برگزار کرد. جلسهٔ گشایشی این سمینار بریاست جناب آقای محمد باقر کریمیان رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران تشکیل گردید. مدیر معاون وزارت پیشرفت منابع انسانی هند آقای اشوک واجپائی بعنوان مهمان ویژه در این جلسه شرکت کرد و استاد رضا مصطفوی سخنرانی کلیدی (اساسی) را ایراد فرمودند. جناب استاد گرامی دکتر سید محمد علی سجّادی هم در این جلسه شرکت کردند و سهم هندوها در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی را موردِ تمجید قرار دادند.

پرفسور عبدالودود اظهر، دانشگاه جواهرلعل نهرو؛ پرفسور طاهر علی، شَانْتِی نِکیتَن (دانشگاه)؛ پرفسور محمد ولی‌الحق انصاری، استاد بازنشسته از دانشگاه لکهنو؛ دکتر خانم آصفه زمانی، دانشگاه لکهنو؛ دکتر زبیر قریشی، دانشگاه گجرات و خانم دکتر نرگس جهان از دانشگاه دهلی در جلسات مختلف این سمینار مقالات تحقیقی خود را ارائه دادند.

جناب دکتر علی اکبر ثبوت، مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی هم سخنرانی دربارهٔ سهم هندوها در پیشرفت زبان و

ادبیات فارسی ایراد کردند.

دکتر عبدالله کتابی به زبان اردو بعنوان «سهم هندوان به ادبیات فارسی» برشته تحریر آورده بود. دکتر محمّد اسلم خان از دانشگاه دهلی آن را به فارسی برگردانده که از تهران چاپ شده، این کتاب هم در این سمینار منتشر گردید.

*

سی و ششمین کنفرانس سه روزه‌ای شرق شناسان هند از ۲۸ تا ۳۰ مه ماه ۱۹۹۳ م در شهر پونه در استان مهاراشترا برگزار گردید. این کنفرانس اساسی و تاریخی بعد از دو سال تشکیل جلسه می‌دهد و بیش از یک هزار نفر شرق شناس از هند و کشورهای دیگر در این کنفرانس شرکت می‌کنند و در بخش‌های متعدد آن مقالاتی راجع به جنبه‌های گوناگون تاریخ و فرهنگ شرق ارائه می‌دهند.

ریاست بخش فارسی و عربی در این کنفرانس به عهدهٔ دکتر شریف حسین قاسمی، رئیس گروه فارسی دانشگاه دهلی بودند. ایشان در سخنرانی خود مساعی استادان و دانشمندان عربی و فارسی را برای شناسایی فرهنگ، تاریخ و جامعهٔ شرق بیان کردند. همچنین ایشان از مراکز علمی و تحقیقی که بر اساس مآخذ عربی و فارسی کارهای بر ارزشی را در این زمینه انجام می‌دهند، ذکر کردند. دکتر قاسمی به اشکالاتی که در کارهای تحقیقی در زمینهٔ شرق شناسی مطرح می‌شوند، اشاره کردند و از دولت هند خواستار شدند که اقداماتی باید اتخاذ کنند که این اشکالات و موانع از سر راه کارهای ادبی و تحقیقی برداشته شود.

استادان و دانشمندان فارسی و عربی که در جلسات مختلف بخش عربی و فارسی این کنفرانس مقالاتی را ارائه دادند، عبارتند از:

۱- پرفسور سیّد امیر حسن عابدی، دانشگاه دهلی: «منابع ناشناختهٔ برای مطالعهٔ تاریخ و فرهنگ هند».

۲- پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی، دانشگاه جواهرلعل نهرو: «تراجم آثار

سانسکریت به فارسی».

۳- دکتر محمد اسلم خان، دانشگاه دهلی: «مجتبی مینوی».

۴- دکتر محمود فیاض هاشمی، دانشکده ذاکر حسین: «کتب اخلاق در عهد جهانگیر شاه گورکانی».

۵- دکتر سیّد ولی حسین جعفری، جامعهٔ همدرد: «مولانا رحمت‌الله کیرانوی و شرح و تدوین علم کلام در قرن نوزدهم میلادی».

۶- آقای ظهیر احمد برنی، کتابخانهٔ ادارهٔ کنگره (آمریکا) دهلی‌نو: «آثار فارسی که از ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۰ در هند» به چاپ رسیدند.

۷- خانم دکتر قمر غفّار، جامعهٔ ملّیه اسلامیه، دهلی‌نو: «شعر جدید فارسی».

۸- حافظ سیّد بدیع‌الدّین صابر، دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد: «سهم صحابه کرام در شعر عربی».

۹- دکتر زبیر قریشی، دانشگاه گجرات، احمدآباد: «مرآت سکندری».

۱۰- دکتر عبدالعلی، انستیتوت مطالعات اسلامی، دانشگاه اسلامی علیگره: «اناتومی و جرّاحی در اسلام».

۱۱- آقای سیّد اختر حسین کاظمی، جامعهٔ ملّیه اسلامیه، دهلی‌نو: «داستان رستم و اسفندیار».

۱۲- خانم مهوش واحد دوست، ایران: «شخصیت رام و سیاوش».

۱۳- آقای فرید بیژن، افغانستان: «تفاسیر قرآن الحکیم در کتابخانه‌های کابل».

۱۴- پرفسور احتشام بن حسن، دانشگاه اسلامی علیگره: «المسعودی - یک مورخ عربی».

*

سمینار پیوستگی‌های فرهنگی میان ایران و کشورهای شبه قاره از شنبه، ششم شهریورماه تا پایان دو شنبه هشتم شهریورماه ۱۳۷۲ در محل هتل هالیدی این، در

اسلام‌آباد، پاکستان برگزار گردید. این سمینار پُربار نتیجهٔ تلاش‌های مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد بود که در آن استادان و دانشمندانی از پاکستان، ایران، بنگلادش، هند و سری‌لانکا شرکت کردند.

استادان فارسی از ایران و هند و پاکستان و بنگلادش مقالات تحقیقی دربارهٔ جنبه‌های مختلف پیوستگی‌های فرهنگی میان ایران و کشورهای شبه قاره در این سمینار تقدیم حضار گرامی نمودند. باید اقرار کرد که موضوع سمینار دامنه‌ای گسترده دارد. پیوستگی‌های فرهنگی میان ایران و کشورهای شبه قاره از دیرباز شروع شد و تا امروز ادامه دارد. جنبه‌ای از زندگانی ما مردم از شبه قاره نیست که تحتِ تأثیر فرهنگ ایرانی قرار نگرفته باشد. تأثیر فرهنگ ایران بر فرهنگ شبه قاره باید باز مورد بررسی قرار گیرد و سمینارها و کنفرانس‌های زیادی دربارهٔ اکتشاف ابعاد مختلف پیوستگی‌های فرهنگی میان ایران و شبه قاره برگزار گردد. حقیقت اینست که مطالعاتی در زمینهٔ پیوستگی‌های فرهنگی مابین ایران و شبه قاره منجر به شناخت خود این شبه قاره می‌شود.

استاد امیر حسن عابدی، دکتر ضیاءالدّین احمد دیسائی، پرفسور نبی هادی، دکتر شریف حسین قاسمی، دکتر محمّد سبحان، دکتر چندرا شیکهر، دکتر محمّد یونس جعفری، آقای قادری و دکتر یعقوب عمر استادانی از دانشگاه‌های مختلف هند در این سمینار به دعوت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان شرکت کردند. عنوان مقاله‌ای که آقای دکتر رضا مصطفوی استاد مهمان دانشگاه‌های دهلی به این سمینار اهدا کرده بودند، عبارت بود از: «زبان فارسی را در شبه قارهٔ هند دریابید».

علاوه بر استادان هندی، دانشمندان ایرانی که در این سمینار شرکت کردند عبارتند از: آقای دکتر عبدالحسین نوائی، آقای دکتر سیّد مهدی غروی، آقای دکتر علی اشرف صادقی، آقای امیری، خانم دکتر مشایخ فریدنی، آقای دکتر صاقی.

تعداد زیادی استادان فارسی از دانشگاه‌های مختلف پاکستان در این سمینار حضور داشتند که اسم بعضی از آنها بدین قرار است:

دکتر محمد ریاض، دکتر محمد اکرم شاه اکرم، دکتر آفتاب اصغر، خانم دکتر طاهره صدیقی، دکتر سیّد علی رضا نقوی.

همچنین دکتر کلیم سهسرامی، دکتر کلثوم ابوالبشر، خانم دکتر ام سلمٰی از بنگلادش و آقای پرفسور سیّد امام از سری‌لانکا در این کنفرانس شرکت کردند و مقالاتی ارائه نمودند.

*

سمینار یک‌روزه دربارهٔ ادبیات معاصر دَری افغانستان

سمینار یک‌روزه‌ای دربارهٔ ادبیات معاصر دَری افغانستان با همکاری بخش فارسی، دانشگاه دهلی و انجمن استادان فارسی سراسرِ هند در روز شنبه، سی‌ام اکتبر ۱۹۹۳م در ایوان غالب، دهلی نو برگزار گردید.

جلسهٔ افتاحیهٔ این سمینار ساعت ده صبح آغاز شد. سفیرکبیر کشور اسلامی افغانستان در هند جناب آقای مهندس ایشان جان عریف ریاست این جلسه را لطفاً بعهده داشتند.

جلسهٔ افتاحیه با سخنرانی مختصری از دکتر شریف حسین قاسمی، رئیس بخش فارسی، دانشگاه دهلی دربارهٔ روابط قدیمی و صمیمی مابین هند و افغانستان و اهمیتِ ادبیات معاصر دَری آن کشور آغاز گردید.

جناب استاد سیّد امیر حسن عابدی بعداً از مهمانان گرامی استقبال کردند. طی سخنرانی خود به این مناسبت استاد عابدی فرمودند که ما هندی‌ها علاقهٔ خاصی با افغانستان و ادبیات دَری آن‌کشور داریم و می‌خواهیم که کارهای تحقیقی در این زمینه انجام بدهیم. ایشان پیشنهادکردند که سفارت کبرای کشور اسلامی افغانستان در هند باید کتابخانه‌ای در محوطهٔ خود داشته باشد و در آن‌جا منابع دست اول و دوم راجع به ادبیات و تاریخ و فرهنگ افغانستان جمع آوری شود تا علاقمندان بتوانند از آن استفاده کنند.

پرفسور ستياورت شاستری استاد معروف سانسکریت در دانشگاه دهلی این جلسه را افتتاح و ضمن اظهارات خود به روابط بسیار قدیمی هند و افغانستان اشاره کردند.

جناب استاد نذیر احمد در این جلسه مقالهٔ علمی و تحقیقی خود را قرأت فرمودند.

جناب آقای معصومی وابستهٔ فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو طی سخنانی به این مناسبت از فعالیت‌های ارزشمند و سودمند استادان فارسی در هند برای پیشبرد زبان و ادبیات دَری تقدیر نمودند.

جناب آقای معتصم بالله خلیلی فرزند ارجمند جناب استاد خلیلی مرحوم شعری از خود استاد مرحوم و مرثیه‌ای بر وفات پدر بزرگوار خود خواندند که بسیار مورد پسند حضار گرامی قرار گرفت.

سفیر کبیر دولت اسلامی افغانستان جناب آقای مهندس ایشان جان عریف در ضمن سخنرانی خود دربارهٔ ادبیات معاصر دَری افغانستان حرف زدند و ادبیات معاصر دَری را متمم ادبیات کلاسیکی دَری خواندند. بقول ایشان: "ادبیات معاصر دَری ما مانند گذشته و حتّی بیشتر ازآن در خدمت ارمان‌های مردم تنویر عامه و وسیلهٔ دگرگون ساختن جامعه به نفع پیشرفت و ترقی و مقاومت در برابر متجاوزین و ستمگران بوده و بس."

پرفسور عبدالودود اظهر در پایان این جلسه از حضار گرامی که با علاقمندی و به تعداد زیادی شریک این جلسه بودند، تشکر کردند.

در جلسات بعدی که تا شش و نیم عصر ادامه داشت، استادان و دانشمندان هندی و افغانی مقالات تحقیقی را دربارهٔ جنبه‌های مختلف زبان و ادبیات معاصر دَری ارائه دادند و بحث‌های مفیدی هم تقریباً دربارهٔ هر یک از این مقاله‌ها صورت گرفت. استادان و دانشمندانی که در این جلسات مقالاتی خواندند عبارتند از:

۱- جناب آقای شاه اکبر شهرستانی، استاد زبان و ادبیات دَری، دانشگاه کابل: «ادبیات معاصر زبان فارسی دَری».

۲- جناب استاد رضا مصطفوی: «فارسی یا دَری یا فارسی دری؟»

۳- جناب اکبر ثبوت: «مدرسین مثنوی مولوی».

۴- جناب آقای فریدون بیژن: «بررسی داستان‌های معاصر دَری».

۵- دکتر شریف حسین قاسمی: «مزایای شعر معاصر دَری».

۶- پرفسور شعیب اعظمی: «شعر معاصر دری افغانستان».

باید عرض شود که علاوه بر استادان و دانشمندان زیادی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه‌های دهلی، جواهرلعل نهرو و جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه، پرفسور خانم آذرمیدخت صفوی، رئیس بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره در این سمینار شرکت کردند. همچنین تعداد زیادی دانشمندان افغانستانْ هم در جلسه‌های مختلف این سمینار حضور داشتند و در بحث‌هایی دربارهٔ مقالات شرکت کردند. جناب آقای محمد یوسف کهزاد دانشمند معروف افغانستان که شاعر هم هستند، شعری از خودرا برای حضارگرامی قرأت فرمودند.

آقای دکتر شریف حسین قاسمی در پایان سمینار از سفیر کبیر کشور اسلامی افغانستان، استادان و دانشمندانی که در این سمینار مقالاتی را ارائه دادند و هم از حضارگرامی تشکر نمودند.

●

سمینار یک‌روزه‌ای دربارهٔ ادبیات فارسی در بخش فارسی دانشگاه دهلی در روز چهارشنبه، هیفدهم نوامبر ۱۹۹۳ م در تالار تاگور برگزارگردید. این سمینار به ریاست آقای محمد باقر کریمیان، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران برگزارگردید. جناب آقای کریمیان دربارهٔ اهمیت زبان و ادبیات فارسی حرف زدند و از استادان و دانشمندان هندی خواستار شدند که اینها باید هر چه بیشتر برای ترویج و ادبیات فارسی در این کشور سعی کنند. جناب آقای دکتر شریف حسین قاسمی، رئیس بخش فارسی دانشگاه دهلی در ضمن اظهارات خود هدف این سمینار را مطرح کردند و هم کارهای ادبی و تحقیقی را که استادان فارسی دانشگاه دهلی، انجام داده‌اند، معرفی کردند. پرفسور امیر حسن عابدی هم در این سمینار شرکت کردند و دربارهٔ تاریخ زبان و ادبیات فارسی سخنرانی نمودند.

جناب استاد رضا مصطفوی، جناب استاد اکبر ثبوت، پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی، خانم دکتر سیده بلقیس فاطمه حسینی، دکتر محمد اسلم خان، دکتر محمود فیاض، خانم دکتر نرگس جهان و آقای وجیه‌الدّین از دانشگاه برودە (گجرات) مقالات تحقیقی را در این سمینار ارائه دادند.

●

سمینار سه روزه‌ای دربارهٔ روابط هند و ازبکستان در دهلی‌نو در ششم دسامبرماه ۱۹۹۳ م برگزار گردید. یک هیئت رسمی ازبکستان در این سمینار شرکت کرد که کتابخانهٔ خدابخش با همکاری جامعهٔ ملّیه اسلامیه، دهلی‌نو و موزهٔ ملّی هند آن را تشکیل داده بود. تعداد زیادی استادان و دانشمندان و نمایندگانی از دانشگاه‌های مختلف، مراکز علمی، کتابخانه‌ها، موزه‌ها و آرشیوها از هند در این سمینار شرکت کردند و مقالاتی راجع به جنبه‌های گوناگون روابط هند و ازبکستان را ارائه دادند. جناب استاد رضا مصطفوی و استاد اکبر ثبوت از ایران هم در این سمینار شرکت کردند و مقالات خود را تقدیم حضار گرامی نمودند. موضوع سخنرانی آقای دکتر رضا مصطفوی عبارت بود از: «ابوریحان بیرونی معرّف فرهنگ هندیان به جهان» که متن سخنرانی ایشان در همین شماره به چاپ رسیده است.

باید عرض شود که بیشتر منابع دربارهٔ روابط هند و ازبکستان به زبان فارسی می‌باشند و بنابراین تعداد زیادی مقالات که در این سمینار خوانده شد، براساس مآخذ فارسی نوشته شده بودند و به تصدیق رسانیدند که اگر ما می‌خواهیم روابط خودمان را با کشورهای تازه استقلال یافته این ناحیه استوارتر سازیم، باید به زبان و ادبیات فارسی توجهٔ بیشتر مبذول کنیم و در حفظ نسخه‌های خطّی فارسی و چاپی و اصولاً توسعهٔ زبان و ادبیات و متون فارسی که دربردارندهٔ فرهنگ مشترک آن سرزمین‌هاست بیش از پیش کوشا باشیم.

●

سلسلهٔ سخنرانی‌هایی تحت عنوان کلی «مطالعات هند و ایرانی» در محل خانهٔ فرهنگ ـ دهلی نو بدین شرح برگزار گردید:

۱- «متون هندویی»، پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی، ۱۳۷۲/۳/۱۹ (۹/۶/۱۹۹۳).

۲- «معنویت و قرن بیست و یکم»، پرفسور سَرَشْوَتِی از محققین سرشناس هند، ۱۳۷۲/۴/۲ (۲۳/۶/۱۹۹۳۹).

۳- «ارتباط معنوی امیر خسرو با خواجه نظام‌الدّین اولیاء»، پرفسور نثار احمد فاروقی از محققین معاصر هند، ۱۳۷۲/۴/۳۰ (۲۱/۷/۱۹۹۳).

۴- «نقطهٔ تلاقی هنرهای هندویی و هنرهای اسلامی»، پرفسور جی. ان. پنت، مدیر انستیتوی موزهٔ ملّی هند، ۱۳۷۲/۵/۱۳ (۴/۸/۱۹۹۳).

۵- «وجود و عدم در فلسفهٔ بودا»، پرفسور سانگهاسن سینگ، استاد برجستهٔ مطالعات بودایی در دانشگاه دهلی، ۱۳۷۲/۶/۳ (۲۵/۸/۱۹۹۳).

۶- «روابط فرهنگی ایران و هند در دورهٔ قبل از اسلام»، پرفسور بی. ان. هانده از مؤرّخین بنام عصر حاضر و عضو فعلی پارلمان هند، ۱۳۷۲/۶/۱۷ (۸/۹/۱۹۹۳).

۷- «عرفان اسلامی و مقایسه آن با عرفان هندویی»، آقای خواجه حسن ثانی نظامی از شخصیت‌های مشهور و صاحب نظر در تصوف اسلامی هند، ۱۳۷۲/۶/۳۱ (۲۲/۹/۱۹۹۳).

۸- «معماری هند و اسلامی با توجّه خاص به بناهای یادبود لکهنو»، آقای ام. سی. جوشی مدیر کل سابق مطالعات باستان‌شناسی هند، ۱۳۷۲/۷/۱۶ (۸/۱۰/۱۹۹۳).

۹- «متفکران هندی و فلسفهٔ معاصر غرب»، پرفسور وحید اختر ریاست دپارتمان فلسفه دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۳۷۲/۷/۲۸ (۲۰/۱۰/۱۹۹۳).

۱۰- «غلبه بر تاریخ، مسائل و چشم‌اندازهای دیالوگ بین‌المذاهب»، پرفسور دارل براینت، استاد دین‌شناسی دانشگاه واترلوی کانادا، ۱۳۷۲/۸/۵ (۲۷/۱۰/۱۹۹۳).

۱۱- «اصول متعارف در تفکر سنّتی»، پرفسور ا. ک. ساران، فیلسوف معاصر هندی، ۱۳۷۲/۸/۱۲ (۳/۱۱/۱۹۹۳).

۱۲- «نظریه آناندا کومارا سوامی در باب هنر»، شری ک. ام. چودری، استاد زبانشناسی دانشگاه دهلی، ۱۳۷۲/۸/۲۶ (۱۷/۱۱/۱۹۹۳).

۱۳- «متون منتشر نشدهٔ صوفیان در کتابخانه‌های هند»، دکتر عابد رضا بیدار، رئیس کتابخانهٔ خدا بخش، پتنا، ۱۳۷۲/۹/۱۰ (۱/۱۲/۱۹۹۳).

۱۴- «تنقیح و ترجمهٔ انگلیسی کتاب القانون ابن سینا»، سیّد اوصاف علی، رئیس سابق مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی، دهلی، ۱۳۷۲/۹/۲۴ (۱۵/۱۲/۱۹۹۳).

❊ ❊ ❊

فهرست چاپخانه‌های شبه قارهٔ هند

دکتر شریف حسین قاسمی

دانشگاه دهلی، دهلی

از وقتی که چاپخانه در شبه قارهٔ هند شروع به کارکرد، آثار عربی، فارسی و هم اردو از این چاپخانه‌ها مرتب و همواره چاپ و منتشر می‌شد. شبه قارهٔ هند غالباً بزرگترین مرکزی بوده که آثار مختلف عربی و فارسی و اردو از آن‌جا چاپ و به نقاط مختلف جهان که نیاز به این آثار داشتند، صادر می‌گردید.

اولین چاپخانه که چاپ کتاب‌ها به رسم الخط فارسی را رسماً بدست گرفت، هندوستانی پریس بود که در کلکته در سال ۱۸۰۲ میلادی احداث گردید و اخلاق هندی اولین کتابی بود که از این چاپخانه در ۱۸۰۳ میلادی بچاپ رسید.[1]

صنعت چاپخانه در شبه قاره بزودی گسترش و توسعه یافت و چاپخانه‌های شخصی و دولتی و نیمه دولتی در سراسرِ هند احداث شد.

در زمانی که چاپخانه در هند شروع به کارکرد، آثار عربی و فارسی بیشتر موردِ نیاز بوده و بنابراین تعداد زیادی چاپخانه‌ها آثار متعددی به این زبان‌ها را بچاپ می‌رساند که بعضی از آنها تاکنون در کتابخانه‌ها مضبوط هستند.

باید یادآور شد که بعضی آثار فارسی اولین مرتبه از همین چاپخانه‌ها چاپ و منتشر شده در اختیار علاقه‌مندان گزارده شد. نظر به خدمات ارزندهٔ چاپخانه‌ها در

---

۱ هندوستانی اخبار نویسی کمپنی کی عهد مین (روزنامه نگاری در دورهٔ کامپانی هند شرقی)، محمد عتیق صدیقی، انجمن ترقی اردو، هند، دسامبر ۱۹۵۷، ص ۲۳-۲۴.

شبه قاره در زمینهٔ گسترش و توسعه و تعمیم زبان و ادبیات فارسی، عربی و اردو، بی‌مناسبت نیست که فهرستی از آنها ترتیب داده، بچاپ رسانده شود. چون تعداد زیادی چاپخانه‌های قدیمی حالا بنا بر علل مختلف از بین رفته است، نیاز و اهمیت چاپ و نشر فهرست آنها مضاعف شده است: فهرست چاپخانه‌های موردِ نظر که این‌جا همراه با ضبط اسم حداقل یک کتاب که از هر چاپخانه چاپ و منتشر شد، ناقص است زیرا که بر مبنای تنها آثار جمع آوری شده که به آسانی بدست گردآورنده رسید. تا حدّی که ممکن شد سال چاپ کتاب‌ها هم داده می‌شود تا زمان کار هر چاپخانه هم معلوم گردد. اگر سال چاپ روی کتابی مرقوم نیست، نوشته‌ایم که «س چ ن» (سال چاپ ندارد). متأسفانه اسم جای احداث بعضی چاپخانه‌ها هم مضبوط نیست و ممکن نشد که آن را از مأخذی بدست آوریم.

این فهرست، چنانکه خوانندگان گرامی متوجه خواهند شد، حاکی از این حقایق تاریخی است که:

چاپخانه‌هایی که آثار عربی، فارسی واردو را چاپ می‌کردند، در سراسرِ شبه قاره مشغول کار بودند. چاپخانه‌ها حتّی در نقاط دور دست و غیر معروف هم به چاپ آثاری به این زبان‌ها مبادرت می‌نمودند. نظر به این حقیقت، می‌توان به این نتیجه رسید که آثاری به این زبان‌ها در همهٔ نقاط شبه قاره موردِ نیاز می‌بوده است.

چاپخانه‌هائی با یک اسم در جاهای مختلف احداث شده بودند. نمی‌دانیم که صاحبان آنها یک نفر بود یا خیر. در بعضی جاها چندتا چاپخانه احداث گردید تا نیاز کتاب‌های چاپی آن ناحیه و نقاط مختلف شبه قاره را برآورند. دهلی، لاهور، کلکته، بمبئی، حیدرآباد، لکهنو، کانپور از جمله شهرهایی بودند که به صورت مراکز بزرگ چاپ آثاری به این زبان‌ها در سراسرِ شبه قاره درآمدند.

صاحبان چاپخانه‌ها پیرو مذاهب مختلف بودند ولی همهٔ آنها به چاپ آثاری مربوط به مذاهب مختلف و بزبان‌های فارسی، عربی و اردو اشتغال می‌نمودند. همهٔ اینها بویژه آثار فارسی را باکمال میل چاپ و نشر می‌کردند.

چاپخانه‌های مختلف آثاری را که بیشتر موردِ نیاز و یا شامل درس بودند، بیشتر از یک مرتبه بچاپ رسانده منتشر کردند.

عرض کردیم که این فهرست کامل نیست لذا سعی براین خواهد بود که تا حدی که ممکن باشد، این فهرست بزودی بتکمیل برسد و به صورت کتابی درآورده دراختیار علاقه‌مندان گزارده شود.

آئی. ام. اچ. پریس، دهلی: برگزیدهٔ شعر فارسی معاصر، ۱۹۶۳م؛ دیوان سید سراج‌الدین خراسانی معروف به «سراجی»، ۱۳۵۱هش/۱۹۷۲ میلادی.

آرمی کمپیوترز پوائنت، دهلی‌نو: مجلّهٔ «قند پارسی»، شمارهٔ ۴ بهار ۱۳۷۱هش؛ شمارهٔ ۵ زمستان ۱۳۷۱هش.

آزاد پرینترس، پتنا: دیوان امامی، ۱۴۱۱/۱۹۹۱؛ فارسی شیرین (س چ ن).

آغا جی پرنترز، راولپندی: فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ مؤسّسهٔ کاما، گنجینهٔ مانکجی، بمبئی، خردادماه ۱۳۶۵هش/۱۴۰۶هـ/۱۹۸۶م.

آفست پریس، گورکهپور: تذکرهٔ حضرت سیّد صاحب بانسوی، ۱۹۸۶ میلادی.

ابراهیمیه میشن پریس، حیدرآباد: دیوان حسن دهلوی، ۱۳۵۲هـ.

احسن المطابع، دهلی: اصول الشاشی مع حاشیه (س چ ن).

احسن المطابع، علیگره: انوارالاولیا، ۱۹۰۵ میلادی.

ادارهٔ تحقیقاتِ اسلامی پریس، اسلام‌آباد: تقویمِ تاریخی (قاموس تاریخی)، ۱۴۰۷/۱۹۸۷ (بار دوّم)؛ حدود و تعزیرات و قصاص و دیت (فقه جعفری)، ۱۴۰۵/۱۹۸۵.

ادبی پرنتینگ پریس، بمبئی: دیوان غالب مع ترجمهٔ هندی، ۱۹۵۸ میلادی.

ادریس المطابع، دهلی: بادهٔ خیّام (س ج ن).

اردو پریس، لاهور: دربارِ ملّی، ۱۹۶۱ میلادی.

اس. ا. پرینترس، دهلی: غزلیاتِ حافظ بر اساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۳ھ، دیوانِ حافظ براساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۸ھ، فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی دیوانِ حافظ در هند، هر سه‌تا در دی‌ماه ۱۳۶۷/جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ھ؛ شاه محمّد اجمل اله‌آبادی و ادب فارسی، ۱۹۹۲م.

اس. تی. پرنترز، راولپندی: تذکرهٔ علمای امامیه در پاکستان، ۱۴۰۴ھ ۱۳۶۳ھ ش.

استاد اندیا پریس، آگره: حظیرة التقدیس و ذخیرة التانیس، ۱۳۰۶ھ.

اعجاز پریس، حیدرآباد: ایران مین جدید فارسی ادب کی پچاس سال ۱۹۰۰-۱۹۵۰م، اوت‌ماه، ۱۹۹۱ میلادی.

اعلٰی پریس، دهلی: فارسی شاعری: ایک مطالعه، ۱۹۸۷م.

افضل المطابع، دهلی: ترجمهٔ تقریر دلپذیر فی شرح عدیم النظیر، ۱۳۲۶ھ

اکمل المطابع، دهلی: ترجمهٔ بوستان خیال، ۱۲۸۳ھ؛ شرح حکمة العین، ۱۲۸۹ھ.

اکمل المطابع، لکهنو: مثنوی ابر گهر بار، ۱۲۸۰ھ.

اکیدمیک پریس، لاهور: مؤمن اور اس کی شاعری، ۱۹۷۹ میلادی.

الامان پریس، دهلی: وکلای مرافعه مع فرهنگ، ۱۹۴۳ میلادی.

الجمیعة پریس، دهلی: رسولِ عربی ﷺ، رجب ۱۳۷۵/ژانویه ۱۹۵۶م؛ علمای هند کا شاندار ماضی، ۱۹۶۰م.

الناظر پریس، لکهنو: دریای لطافت، ۱۲۲۳ھ.

الهند پریس، امریتسر: الاصلاحات فی الحجاز، ۱۳۴۶ھ.

الیکتریک پرنتینگ ورکس، دهلی: ترجمهٔ تشریح الابدان (تشریح منصوری)، ۱۲۹۵ھ.

امامیه پبلیکیشنز، لاهور: ترجمهٔ بهار انقلاب، ۱۴۰۲ هـ.

امپیریل پریس، الهآباد: آفرین یادگار نادر شاه (س ج ن).

انتخاب پریس، حیدرآباد: قطب شاهی دور مین فارسی ادب، ۱۹۷۳ میلادی.

انترنیشنل پریس، کراچی: تبلیغی کربلا، ۱۳۹۰ هـ.

انتظامی پریس، حیدرآباد: جوامع الکلم (س ج ن).

انجم افروز پریس، دهلی: مثنوی بو علی شاه قلندر، ۱۲۸۰ هـ.

انجمن پریس، کراچی: گلشنِ همیشه بهار (تذکرهٔ شعرای اردو)، ۱۹۶۷ م.

انجمن ترقی اردو پریس، کراچی: تذکرهٔ ریاض العارفین، خرداد ۱۳۶۱ خورشیده/ ۱۴۰۲ هـ/۱۹۸۲ م.

اندیا پریس، آره: اذاعة الانساب، ۱۳۱۷ هـ.

اندیا لیتو پریس، دهلی: مثنوی حضرت بو علی شاه قلندر، ۱۳۸۳ هـ.

اندین پریس، الهآباد: دبستان عجم (س ج ن).

انشا پریس، لاهور: مطلب پذیری (غزلیات نظیری ـ ردیف میم مع شرح به اردو) (س ج ن).

انصاری پریس، دهلی: علم الکتاب، ۱۳۰۸ هـ؛ قصیدهٔ عظمیٰ، ۱۳۰۳ هـ؛ مبدء و معاد، ۱۳۰۷ هـ.

انگریزی پریس، کلکته: عجب العجائب، ۱۸۱۳ میلادی.

انوارالمطابع، لکهنو: انشای ابوالفضل (دفتر دوُم) (س ج ن).

اوده پریس، لکهنو: حلیهٔ شریفه (ترجمهٔ منظوم)، ۱۲۹۱ هـ.

ایجوکیشنل پریس، آگره: فتوح السلاطین، ۱۹۳۸ میلادی.

ایرانین آرت پرینترس، دهلی: حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغة، رجب ۱۴۰۴ هـ؛ جوامع الحکم، شعبان المعظّم ۱۴۰۴ هـ/اردیبهشت ۱۳۶۳ هش؛ منهاج البراعة فی

شرح نهج البلاغة، رمضان‌المبارک ۱۴۰۰ ه؛ الصحیفة السجّادیة، ۱۴۰۵ ه/۱۹۸۴.

پیتست مشن پریس، کلکته: ترجمهٔ حاجی بابا اصفهانی، ۲-۱۳۴۱ ه؛ ترجمهٔ سرگذشت وزیر خان لنکران، ۱۳۳۲ ه(چاپ دوم)؛ مرأت احمدی (ج ۲)، ۱۹۲۸ م.

بمبئی چوب پریس، بمبئی: معنی مطلوب یعنی خلاصهٔ کشف المحجوب، ۱۹۴۳ م.

پبلک استیم پریس، راولپندی: منشور عام به اسم خواص و عوام بمنه، ۱۳۵۴ ه.

پرکاش استیم پریس، لاهور: المذبوح من القفا (س چ ن).

پرینت‌سیت، دهلی: پاسداران زبان و ادبِ فارسی در هند (ج ۱)، شهریورماه ۱۳۶۴ ه ش / محرم الحرام ۱۴۰۶ ه، و (ج ۲) در خردادماه ۱۳۶۵ /رمضان‌المبارک ۱۴۰۶ ه؛ عصمت‌نامه (داستان لورک و مینا)، آبان‌ماه ۱۳۶۴ /صفرالمظفر ۱۴۰۶ ه؛ فهرست‌های نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیه بهوپال، بهمن‌ماه ۱۳۶۳ /فوریه ۱۹۸۶ م؛ فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلما لکهنو، فروردین‌ماه ۱۳۶۵ /آوریل ۱۹۸۶ م؛ فهرست نسخه‌های خطّی عربی کتابخانهٔ ندوه، مردادماه ۱۳۶۵ / ذی‌الحجه ۱۴۰۶ ه؛ فهرست نسخه‌های خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکهنو، بهمن‌ماه ۱۳۶۶ /جمادی‌الثانی ۱۴۰۸ ه.

پنجاب یونیورستی پریس، لاهور: مدارالافاضل (جلد اوّل)، ۱۳۳۷ ه ش/۱۹۵۹ م؛ (جلد دوُم)، ۱۳۴۵ ه‌ش/۱۹۶۶ م؛ (جلد سوُم)، ۱۳۴۸ ه‌ش/۱۹۶۹ م؛ (جلد چهارم)، ۱۳۴۹ ه‌ش ۱۹۷۰ م.

پنکج پرنترز، دهلی: ترجمهٔ مرقع دهلی (انگلیسی)، ۱۹۸۹ میلادی.

تایمز پریس، کراچی: تحفهٔ زوّاریه در انفاس سعیدیه، ۱۹۵۵ میلادی.

تحفهٔ کشمیر، سری‌نگر: گلاب‌نامه، ۱۹۳۲ میلادی.

تحفهٔ هند پریس، دهلی: ضمیمهٔ اردو کلیات نظم حالی (س چ ن).

تصوُّر عالم پریس، لکهنو: حمایة الاسلام (س چ ن).

جارج استیم پریس، لاهور: القتیل (س چ ن).

جامع برقی پریس، دهلی: عقد ثریا، ۱۹۳۴ میلادی.

جدید اردو تایپ پریس، لاهور: اخلاق عالم آرا: اخلاق محسنی، اسفندماه ۱۳۶۱ هـ/ ۱۴۰۲ هـ/۱۹۸۲ م؛ اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گوی، ۱۳۹۷ هـ/۱۹۷۷ م. تذکرهٔ ریاض العارفین، خرداد ۱۳۶۱ خورشیده/۱۴۰۲ هـ/۱۹۸۲ م.

جلال پریس، دهلی: دعای مثنوی، ۱۳۵۵ هـ.

جمال پرنتینگ پریس، دهلی: اشارات بینش، ۱۹۷۳ م؛ بازگشت، ۱۹۷۵ م؛ داستان‌های اساطیری هند (س چ ن)؛ راجستان مین اردو ادب کیلیٔ غیر مسلم حضرات کی خدمات، ۱۹۸۵ میلادی.

جی. آر. پرنترز، دهلی: نگارستان فارس، ۱۹۹۲ میلادی.

جیّد برقی پریس، دهلی: مزاراتِ اولیا، (س چ ن).

چاپخانهٔ سیّد سنز، لاهور: اشک‌ها و خون‌ها، ۱۵ مارس، ۱۹۸۵ م.

چاپخانهٔ گیلانی، لاهور: مطلع سعدین و مجمع بحرین، ۱۹۴۹ میلادی.

چندرگپت پریس، دهلی: دَیَانَند سَرَسْوَتِی (س چ ن).

حقّانی پریس، دهلی: جلوهٔ صحیفهٔ زرین نیر رخشان، ۱۹۱۶ م؛ کشکول مرزا دهلوی (س چ ن).

خادم التعلیم استیم پریس، لاهور: الذکری؛ عربی بول چال، ۱۹۰۳ میلادی.

خواجه پریس، بتاله: ترجمهٔ مفاتیح الاعجاز (س چ ن).

خواجه پریس، دهلی: عرفانیات فانی (س چ ن)؛ کلید مثنوی، ۱۳۴۶ هـ.

دائره الکترک پریس، حیدرآباد: جامع العطیات، ۱۹۷۴ میلادی.

داوٗد پریس، بمبئی: درّهٔ نادره، ۱۲۸۰ هـ.

دارالطبع جامعهٔ عثمانیه، حیدرآباد: ترجمهٔ آئین اکبری، ۱۳۵۷ هجری؛ ترجمهٔ تاریخ فیروز شاهی، ۱۳۵۷ ه؛ ترجمهٔ مآثر عالمگیری، ۱۳۵۱ ه.

دارالطبع سرکار عالی، حیدرآباد: ترجمهٔ تاریخ فرشته، ۱۳۴۵-۱۳۵۰ ه.

دلی پرنتینگ ورکس، دهلی: تاریخ مظفر شاهی، ۱۹۴۶ م؛ نقش حیات، ۱۹۵۳ م.

دین محمّدی پریس، لاهور: مثنوی مخزن الاسرار (س ج ن).

رام کمار پریس، لکهنو: ترجمهٔ بوستان سعدی، ۱۳۷۲ ه.

رهبر پرنتینگ پریس، لاهور: شعر فارسی در بلوچستان، ۱۳۵۳ ه‌ش /۱۳۹۵ ه/۱۹۷۵ م.

رفیق عام پریس، لاهور: زیارت القبور، ۱۳۴۷ هجری.

رفیق مینشن پریس، حیدرآباد: باب و بهار ایشناسید (س ج ن).

روبی پرنترز، دهلی: تذکرهٔ صوفیای میوات، ۱۹۸۵ م؛ سرهند مین فارسی ادب، سپتامبر ۱۹۸۸ میلادی.

زاهد بشیر پرنترز، لاهور: رسالهٔ اُنسیّه، ۱۴۰۲ ه/۱۳۶۲ ه/۱۹۸۳ م.

ساقی لائل پریس، لکهنو: گلستان هند (س ج ن).

ستارهٔ هند پریس، آگره: مناقب العارفین، ۱۳۱۵ ه.

سری رام پریس، دهلی: رباعیات ابو سعید ابوالخیر مع سوانح (س ج ن).

سعیدالمطابع، بنارس (وارانسی): نزل الابرار من فقه النبی المختار، ۱۳۲۸ ه.

سیّدالمطابع، دهلی: ازالة الاوهام، ۱۲۶۹ ه.

شرف المطابع، دهلی: شرح سکندرنامه، ۱۲۶۸ ه.

شمس المطابع، میشن پریس، حیدرآباد دکن: ترجمان الغیب (ترجمهٔ منظوم غزلیات حافظ)، ۱۳۵۷ ه.

شمس المطابع و عرش المطابع، مرادآباد: ترجمهٔ سیرالعارفین، ۱۳۱۹ ه.

شمسی مشین پریس، آگره: تنزیة القرآن (س ج ن).

شوکت المطابع، میروت: انوار محمدی، ۱۳۷۰ ﻫ.

شیروانی آفست پریس، دهلی: کلید اعجاز، شرح اردو مثنوی گنج راز، ۱۹۸۴ میلادی.

صادق المطابع، میروت: حل قصاید خاقانی، ۱۳۲۹ ﻫ.

عالمگیر پریس، لاهور: حاجی بابا اصفهانی، ۱۹۳۱ م؛ وزیر خان لنکران مع فرهنگ، ۱۹۳۲ م.

عثمان پریس، حیدرآباد دکن: السمع الاسمع، ۱۳۳۱ ﻫ؛ الوسیلة العظمی، ۱۳۴۱ ﻫ.

عزیزالمطابع، بهاولپور: چچ‌نامه، ۱۳۵۸ ﻫ؛ «حضرت امیر خسرو دهلی» کی بیتی کا نام نصیحت، ۱۳۵۸ ﻫ.

عزیزالمطابع، حیدرآباد: آصف اللغات (ج ۲)، ۱۳۲۷ ﻫ.

عزیزی پریس، آگره: اوراق فارسی (س چ ن).

عشرت پبلیشینگ هاؤس، لاهور: ترجمهٔ مقالهٔ اوّل اخلاق ناصری، ۱۳۷۴ ﻫ.

عظیم المطابع، عظیم‌آباد (پتنا): پرستان خیال، ۱۲۸۱ ﻫ.

علمی پرینتینگ پریس، لاهور: کیمیای نذیری، ۱۳۵۷ ﻫ؛ لغت فارسی جدید، ۱۹۲۹ م.

علوی پریس، بهوپال: حیات ابو طالب (س چ ن).

علیگره پریس، دهلی: مصباح الفرقان فی اللغات القرآن (س چ ن).

علیمی پریس، دهلی: شرح تهذیب، ۱۳۶۳ ﻫ.

عمدة الاخبار پریس، (؟): مراة الخیال، ۱۸۴۸ میلادی.

عمدة المطابع، دهلی: مدارج النبوّت، ۱۲۷۱ ﻫ.

عمدة المطابع، لکهنو: تحفهٔ حسن (ترجمه)، ۱۳۴۵ ﻫ.

غلام علی پبلیشرز، لاهور: چهار تقویم از دو سال و در یک شهر، ۱۳۵۱ ﻫش / ۱۹۷۳ م.

غوث پرنترز، راولپندی: از گلستان عجم - اردو ترجمهٔ باکاروانِ حلّه تألیف

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ۱۴۰۵ ه‍/۱۳۶۴ ه‍ش /ژوئن ۱۹۸۵ میلادی.

فخرالمطابع، دهلی: مهر نیم روز، ۱۲۷۱ ه‍.

فخرالمطابع، لکهنو: نسخهٔ قال اقول (س چ ن)؛ همیشه بهار دانش، ۱۳۲۸ میلادی.

فخرالمطابع، لوهارو: مثنوی غنیمت، ۱۲۶۵ ه‍.

فوتو لیتو ورکس، دهلی: احوال و آثار سراج‌الدّین علی خان آرزو، ۱۹۸۷ میلادی.

فیروز پرنتینگ ورکس، لاهور: انوار سهیلی (اردو) (س چ ن).

قومی پریس، دهلی: سوانح عمری نظامی گنجوی (س چ ن).

قومی پریس، لکهنو: دیوان رازی، جلد اوّل)، ۱۳۲۱ ه‍.

کاشی رام پریس، لاهور: نمکدان فصاحت، ۱۹۴۵ میلادی.

کالج پریس، کلکته: ویس و رامین، ۱۸۶۴ میلادی.

کپور آرت پریس، لاهور: ارمغان حجاز، ۱۹۴۴ م؛ مرقات الادب، ۱۹۲۶ م.

کرزن پریس، دهلی: خلافت شیخین، ۱۹۰۱ میلادی.

کریمی پریس، لاهور: اصحاب صفّه، ۱۳۴۳ ه‍؛ بوستان اسرار (شرح گلشن راز)، (س چ ن)؛ حکیم نباتات، ۱۹۲۶ میلادی.

کلاسیکل پرنترز، دهلی: دیوان سیماب امروهوی ـ شخصیت اور فن، ۱۹۹۲ میلادی.

کوثر پریس، سهارنپور: تاریخ محمّدی، ۱۸۹۵ میلادی.

کوه نور پرینتینگ پریس، دهلی: ادبی تحقیق ـ مسایل اور تجزیه، ۱۹۸۷ م.

گیان پریس، دهلی: گنج دانش (س چ ن).

گیلانی الیکتریک پریس، لاهور: محمّد عربی (س چ ن).

لبرتی آرت پریس، دهلی: فرهنگ زفان گویا، ۱۹۸۹ میلادی.

لکشمی پریس، دهلی: متاع غالب، ۱۹۶۹ میلادی.

لیبل لیتو پریس، پتنا: دیوان قاسم ارسلان طوسی، ۱۹۶۲ میلادی.

لیتو کلر پرنترز، علیگره: صهبائی ـ ایک مختصر تعارف، ۱۹۸۶ میلادی.

متهرا پریس، متهرا: فلسفهٔ الوهیت، ۱۹۰۶ میلادی.

مجیدی پریس، کانپور: هدایه، ۱۳۴۸ هـ.

محبوب المطابع، دهلی: دارالمعارف، ۱۳۴۶ هـ.

محمودالمطابع، کانپور: مثنوی معنوی (دفتر هفتم)، (س ج ن).

مدهو پریس (؟): رام‌نامه، ۱۸۶۲ میلادی.

مدینه برقی پریس، مدراس: امام ابن تیمیه (س ج ن).

مسلم ایجوکیشنل پریس، علیگره: برگزیدهٔ نثر فارسی هند، (س ج ن).

مسلم یونیورستی پریس، علیگره: دیار حبیب (س ج ن).

مطبع آسی، لکهنو: انتصاح عن ذکر اهل الصلاح، ۱۳۲۷ هـ؛ ترجمهٔ سرگذشت وزیرخان لنکران (س ج ن).

مطبع آصفی، کانپور: انشای طاهر وحید (س ج ن)؛ نصاب مثلث و تجنیس اللغات (س ج ن).

مطبع آصفیه، دهلی: شرح معانی الآثار امام الطحاوی، ۱۳۴۸ هـ.

مطبع آفتاب عالمتاب، کلکته: فتحیه عبریه، ۱۲۶۵ هـ.

مطبع آفتاب عالمتاب، مرشدآباد: دریای لطافت، ۱۲۶۶ هـ.

مطبع ابوالعلائی، آگره: گلزار نقی، ۱۹۳۲ م؛ همیشه بهار دانش (س ج ن).

مطبع ابوالعلائی، حیدرآباد: عقاید اله، ۱۳۱۵ هـ.

مطبع ابو طالب، بمبئی: حدیقهٔ سنائی، ۱۲۷۵ هـ.

مطبع اثنا عشری، لکهنو: اظهارالهدی، (س ج ن)؛ ترجمه و شرح مرثیهٔ حسن و حسین، ۱۳۱۷ هـ.

مطبع احتشامیه، مرادآباد: نکات الحق و الحقیقت من باب معارف الطریقت، ۱۳۰۸ هـ.

مطبع احمد، رامپور: معارف لدنیه، ۱۳۱۶هـ؛ مقامات مولانا روم، ۱۳۱۹هـ.

مطبع احمدی، دهلی: الدلیل القوی علی ترک القراة المقتدی، ۱۲۷۰هـ؛ مخزن الادویه (س ج ن)؛ مقامات مظهری، ۱۲۶۹هـ؛ الجزء اللطیف فی ترجمة العبدالضعیف (س ج ن).

مطبع احمدی، رام‌پور: گنجینهٔ دانش (س ج ن).

مطبع احمدی، شاهدره: پنج رقعه، ۱۲۷۸هـ.

مطبع احمدی، علیگره: ترجمة الفوزالکبیر فی اصول التفسیر، ۱۳۳۲هـ؛ الفرائض، ۱۹۱۱م.

مطبع احمدی، کانپور: تنویرالقلوب، ۱۳۰۱هـ؛ مناقب حافظیه، ۱۳۰۵هـ.

مطبع احمدی، کلکته: گنج خوبی، ۱۲۶۴هـ.

مطبع احمدی، هوگلی: الفوزالکبیر فی اصول التفسیر، ۱۲۴۹هـ؛ ترجمهٔ تنبیه الغافلین، ۱۲۴۶هـ.

مطبع اخبار آگره، آگره: رسالهٔ وجودیه (س ج ن).

مطبع اخبار مدینه، بجنور: گلستان سعدی (اردو گلستان)، ۱۳۵۰هـ.

مطبع اردو اخبار، دهلی: دیوان ابی الطیب المتنبی، ۱۸۴۳م؛ گلشن بی‌خار، ۱۲۵۳هـ.

مطبع اسدالاخبار، اکبرآباد: ترجمهٔ باب هشتم تا یازدهم (کلیه و دمنه)، ۱۲۶۹هـ.

مطبع اسرار کریمی، اله‌آباد: ترجمهٔ مینا بازار (س ج ن).

مطبع اسلامیه، لاهور: الفاظ القرآن، ۱۳۴۴هـ؛ بشارات احمدیه فی اثبات نبوّتِ محمّدیه (س ج ن)؛ ترجمهٔ معارج المعالی، ۱۳۱۴هـ؛ حجت شاهده بجواب خلافت راشده (س ج ن)؛ مصباح العاشقین: تفسیر سورهٔ والضحی از بهاءالدّین محمود بن ابراهیم (س ج ن)؛ سراج الحساب (س ج ن)؛ گلدستهٔ دل پذیر معروف به چمن بی‌نظیر فارسی (س ج ن)؛ کنزالرحمت، ۱۹۱۱م.

مطبع اسماعیلیه، بمبئی: مصباح الصلوة، ۱۲۷۰هـ.

مطبع اشرف، حیدرآباد: شمایل الاتقیا، ۱۳۴۷ هـ.

مطبع اصحاح المطابع، لکهنو: ترجمهٔ تصفیه شرح تسویه (س ج ن).

مطبع اصلاح، کهجوا: ترجمهٔ رسالهٔ تقیه (س ج ن)؛ زادالمعاد، ۱۳۷۶ هـ.

مطبع اعجاز صفدری، (؟): روضهٔ اولیا، ۱۳۱۰ هـ.

مطبع اعجاز محمّدی، آگره: تنویرالبیان (س ج ن).

مطبع اعظم، حیدرآباد: تذکرهٔ خاصان خدا (ترجمه و تلخیص) (س ج ن)؛
ترجمهٔ رباعیات عمر خیّام، ۱۳۶۵ هـ.

مطبع افتخار، دهلی: دیوان فیضی (س ج ن).

مطبع افتخار، حیدرآباد: ترجمهٔ ارشاد رحیمیه در سلوک نقشبندیه، ۱۳۷۹ هـ.

مطبع افغانی، امریتسر: ذخیرة الملوک، ۱۳۲۱ هـ.

مطبع اقلیم هند، (؟): الدین الخالص العربی، ۱۳۰۱ هـ.

مطبع اکمل المطابع، لکهنو: مثنوی ابر گهر بار، ۱۲۸۰ هـ.
نسخهٔ صحیحهٔ طب اکبر، ۱۲۷۱ هـ.

مطبع امرت، لاهور: ترجمهٔ تجلیّات (س ج ن).

مطبع امید، لاهور: حقوق الاسلام: حقیقت الاسلام (س ج ن).

مطبع انتظامی، کانپور: جوامع الحکم، ۱۹۳۶ م؛ کلید مثنوی (دفتر ششم)، ۱۹۳۱ م.

مطبع انجمن ادبی، بریلی: دستنبو، ۱۲۸۲ هـ.

مطبع اندیان سَن، کلکته: جذبات القلوب الی دیارالمحبوب، ۱۲۶۳ هـ.

مطبع انستیتیوت، علیگره: ترجمهٔ حسن العقیده (س ج ن).

مطبع انصاری، جالندهر: قراة العربیه (س ج ن).

مطبع انوار احمدی، الهآباد: انترنس کورس فارسی ـ کتاب درسی (س ج ن)؛
سکندر و دارا (س ج ن).

مطبع انوار احمدی، لکهنو: مخزن الولایت، ۱۳۰۰ ه.

مطبع انوار محمّدی، لکهنو: مثنوی ناخدا، ۱۲۹۵ ه.

مطبع انوری، دهلی: انوارالایمان (س چ ن).

مطبع انوری، لکهنو: مرأت الجمال (س چ ن).

مطبع انوری، مدراس: عقاید جامی، ۱۳۱۰ ه.

مطبع اودھ اخبار، لکهنو: ترجمهٔ منثور یوسف و زلیخا، ۱۳۱۰ ه.

مطبع برادر ارجمند مرزا حسن، بمبئی: تاریخ جهانگشای نادری (تاریخ نادری)، ۱۲۶۵ ه.

مطبع برکتی، کلکته: تفسیر مرادیه، ۱۲۸۰ ه.

مطبع برلاس، مرادآباد: ترجمهٔ مسیر طالبی یعنی سفرنامهٔ میرزا ابوطالب خان اصفهانی، ۱۳۲۲ ه.

مطبع بهار کشمیر، لکهنو: تاریخ بدیع هندوستان، ۱۸۷۸ م.

مطبع بهوانی پَرشاد، دهلی: اصول الشاشی مدلل الدماق، ۱۳۰۱ ه؛ ترجمهٔ سفرنامهٔ جهانیان جهان‌گشت، ۱۳۰۱ ه.

مطبع بی‌نظیر، لاهور: منهج الرشاد لتقلیدالعباد، ۱۳۱۳ ه.

مطبع بینی پرشاد، (؟): مفرح القلوب (س چ ن).

مطبع پنجابی، لاهور: ترجمهٔ معارج المعالی، ۱۳۳۷ ه؛ گلزار هندی، ۱۸۶۷ م.

مطبع پنجابی اخبار، لاهور: مقدمة الصرف، ۱۸۷۲ م.

مطبع پنجهٔ فولاد، لاهور: هدیهٔ مشتاق (ترجمهٔ پندنامهٔ عطّار)، ۱۳۲۰ ه.

مطبع پَنِدت، (؟): دیوان غنی، ۱۲۷۲ ه.

مطبع پیکو، لاهور: روضة المحبوب، ۱۳۹۲ ه.

مطبع تاج، گیا (بهار): تاریخ سلسلهٔ فردوسیه، ۱۹۶۲ میلادی.

مطبع تاج المطابع، دهلی: وصال العاشقین، ۱۲۸۵ هـ.

مطبع تیج کُمار، لکهنو: مذاق العارفین ترجمهٔ احیاء علوم الدین، ۱۹۸۴ میلادی.

مطبع تیلی، گوجرانواله: مرآت السالکین (س ج ن).

مطبع ثمر هند، لکهنو: خزینة الاصفیاء، ۱۲۹۰ هـ.

مطبع جارج، لاهور: ترجمهٔ توزک تیموری، ۱۳۳۴ هـ.

مطبع جان جهان، دهلی: شواهد نظامی، ۱۳۱۷ هـ؛ صبح کا ستاره، ۱۹۰۳ میلادی.

مطبع جعفری، لکهنو: ترجمهٔ جلاءالعیون، ۱۳۰۲ هـ.

مطبع جوهر هند، دهلی: شاهنامهٔ فردوسی (ترجمهٔ ملخص و منظوم)، ۱۳۲۲ هـ.

مطبع جهانگیر سفری، بمبئی: احسن الاقوال (ترجمهٔ اردو)، ۱۳۴۲ هـ.

مطبع چشمهٔ فیض، دهلی: دیوان جمال‌الدّین هانسوی، ۱۸۸۹ میلادی.

مطبع چشمهٔ فیض، میروت: قرابادین قادری، ۱۲۷۶ هـ.

مطبع چشمهٔ نور، امریتسر: ترجمهٔ کریمای سعدی، ۱۳۰۵ هـ.

مطبع حاجی شیخ عبدالوهاب، بمبئی: معراج السعادت، ۱۲۹۶ هـ.

مطبع حافظ محمود حسن، لکهنو: دلیل العارفین (س ج ن).

مطبع حالی، پانی‌پت: ترجمهٔ حقوق الاسلام (س ج ن).

مطبع حجاز، دهاکه: ترجمهٔ مکتوباتِ صدی (س ج ن).

مطبع حسن، لاهور: مناقبِ سلطانی، ۱۳۴۵ هـ.

مطبع حسنی میر حسن رضوی، (؟): قصائی عرفی (س ج ن).

مطبع حسینی، دهلی: تحفة العرب والعجم، ۱۲۷۴ هـ.

مطبع حکیم بَرْهَمْ، گورکهپور: تاریخ ظفره، ۱۳۴۶/۱۹۲۷

مطبع حمیدیه، پشاور: ترجمه و تلخیص مثنوی معنوی (س ج ن).

مطبع حمیدیه، لاهور: ترجمهٔ ازالة الخفا عن خلافة الخلفاء، ۱۳۲۴ هـ؛

ترجمهٔ اذکارِ قلندری، ۱۳۲۲ هـ.

مطبع حنفی، دهلی: حسامی، ۱۲۶۸ هـ.

مطبع حیدری، بمبئی: گل مغفرت، ۱۲۸۷ هـ.

مطبع حیدری، حیدرآباد دکن: هدایت العباد (س چ ن)؛ مفتاح المسایل، ۱۳۶۷ هـ.

مطبع خیریه، میوات: جمع الفواید جامع الاصول و مجمع الزواید، ۱۳۴۵ هـ.

مطبع دانمند جوبلی، امریتسر: ادبِ العرب، ۱۸۹۸ م.

مطبع دارالامان، قادیان: خطبة الهاییه، ۱۳۱۹ هـ.

مطبع دارالسلام، دهلی: تصنیف رنگین، ۱۲۶۳ هـ؛ دیوان فارسی غالب، ۱۸۴۵ م.

مطبع دامن‌گیر، لاهور: کفایهٔ منصوری، ۱۲۸۲ هـ.

مطبع دبدبهٔ احمدی، لکهنو: شفاءالصدور و الکروب، ۱۳۲۳ هـ.

مطبع درخشانی، میروت: قصاید بدر چاچ (س چ ن).

مطبع درویش، دهلی: درود التفات (س چ ن).

مطبع دلگداز: حکمت رفاعی، ۱۳۳۴ هـ.

مطبع دولتی، الهٰ‌آباد: گلستان کا آتهوان باب در آداب صحبت (اردو)، ۱۲۷۶ هـ.

مطبع دهلی، دهلی: ارشاد رحیمیه در سلوک نقشبندیه، ۱۳۲۱ هـ.

مطبع دین محمّدی، لاهور: مناقب المحبوبین، ۱۳۱۲ هـ؛ مسایل الاحکام در احکام شریعت خیرالانام (س چ ن).

مطبع ذوالفقار حیدری، لکهنو: جامع عبّاسی از بهاءالدّین محمّد فرزند حسین عاملی (س چ ن).

مطبع رپن، کلکته: مقالات جمالیه، ۱۳۰۱ هـ.

مطبع رحمانی، بمبئی: مصباح الصلوة، ۱۲۶۴ هـ.

مطبع رحمانی، دهلی: المسند، ۱۳۳۷ هـ.

مطبع رحیمی، دهلی: ترجمة الدلیل القوی علی ترک القراة المقتدی، ۱۲۹۵ هـ.

مطبع رزّاقی، کانپور: حیرت الفقه، ۱۲۸۷ هـ.

مطبع رضوی، دهلی: افضل الفواید، ۱۳۰۴ هـ؛ ترجمهٔ مرقع کلیمی، ۱۳۰۱ هـ؛ تکملهٔ سیرالاولیا، ۱۳۱۲ هـ؛ سیرالعارفین، ۱۳۱۱ هـ؛ دیوان ضمیر، ۱۳۰۰ هـ؛ ذکرالاصفیا معروف به تکملهٔ سیرالاولیا (س ج ن).

مطبع رفاه عام، لاهور: ابوالکلام (ترجمه و تشریح انشای ابوالفضل دفتر اوّل و سوّم)، ۱۹۲۹ م؛ اسرارِ ربّانی، ۱۳۲۸ هـ؛ تنبیه الغافلین (س ج ن)؛ قاطع البرهان (س ج ن).

مطبع روزانه اخبار، دهلی: ترجمهٔ عجالهٔ نافعه، ۱۳۲۳ هـ؛ رسالهٔ اسرار، ۱۳۱۷ هـ.

مطبع روز بازار، امریتسر: اساس الاخلاق (س ج ن)؛ باغ و بهار (ج ۱)، ۱۳۳۰ هـ؛ ترجمهٔ فیض عام فی شفاءالاسقام، ۱۳۳۱ هـ؛ سلک درر، (س ج ن)؛ کلمهٔ طیّبه (س ج ن).

مطبع ریاض هند، علیگره: ترجمهٔ تاریخ رشیدالدّین خانی (تاریخ خورشید جاهی)، ۱۳۲۱ هـ.

مطبع سبحانی، حیدرآباد: تاریخ اهل بیت الطهر، ۱۳۳۸ هـ.

مطبع ستارهٔ هند، دهلی: کنزالمکنون، ۱۳۱۵ هـ؛ مناقب العارفین، ۱۳۱۵ هـ.

مطبع ستّیه دهرم پرچارک، سهارنپور: کلیات آریه مسافر، ۱۹۰۴ م.

مطبع سراجی، دهلی: بهار عجم (ج ۱)، ۱۲۸۸ هـ.

مطبع سرکاری، الهآباد: ترجمهٔ انشای خلیفه، ۱۲۷۷ هـ.

مطبع سری رام، اورنگآباد: کلمات کلیمی، ۱۳۶۵ هـ.

مطبع سکارم، بمبئی: من عنصرالبسیط، ۱۲۹۷ هـ.

مطبع سلطانی، دهلی: پنج آهنگ، ۱۲۶۵ هـ.

مطبع سلطانی، لکهنو: سرور سلطانی، ۱۲۶۳ هـ.

مطبع سلیمانی، آگره: محاربهٔ کابل، ۱۲۷۲ هـ.

مطبع سلیمانی، دهلی: ترجمهٔ سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ (س ج ن)؛ ترجمهٔ گلشن راز (س ج ن).

مطبع شام اودهـ لکهنو: برج بلاس (با تصویر) (س ج ن).

مطبع شاهجهانی، بهوپال: صبح گلشن، ۱۲۹۵هـ؛ النهج المقبول من شرایع الرسول ﷺ (س ج ن).

مطبع شاهجهانی، دهلی: جواهر منظوم، ترجمهٔ اردوی رباعیات سرور، ۱۳۴۰هـ. رباعیاتِ ابو سعید ابوالخیر، ۱۳۴۹هـ.

مطبع شاهی، لکهنو: الدمع الهتون (ترجمهٔ جلاء‌العیون)، ۱۳۳۷هـ؛ مناقب رزّاقیه، (چاپ دوّم) ۱۳۳۹هـ.

مطبع شعلهٔ طور، کانپور: عقد منظوم (س ج ن).

مطبع شمس‌الهند، لاهور: مقدمة الصرف، ۱۸۹۹م.

مطبع شمسی، الهٰ‌آباد: مواقف المؤمنین، ۱۳۴۲هـ.

مطبع شمسی، حیدرآباد دکن: دیوان حمید، ۱۹۰۳م؛ گرانمایه مثنویات تصوّف، ۱۳۲۸هـ.

مطبع صادق الانوار، بهاولپور: ترجمهٔ حلیة النّبی (س ج ن)؛ حلیة النّبی ﷺ (متن بفارسی و ترجمهٔ آن بزبان اردو) (س ج ن).

مطبع صبح صادق، شهر عظیم‌آباد: ذکرالمعصومین (س ج ن).

مطبع صدّیقی، بریلی: ترجمهٔ کنزالدقایق، ۱۲۸۴هـ؛ هدیهٔ اسنٰی، ۱۲۸۹هـ.

مطبع صدّیقی، بهوپال: ابجدالعلوم، ۱۹۲۵ میلادی؛ بغیة الرائد فی شرح العقاید، ۱۳۰۱هـ.

مطبع صدّیقی، لاهور: نور اسلام، ۱۳۰۴هـ.

مطبع صدّیقیه، ملتان: حدیقة الاخیار، ۱۳۶۹هـ.

مطبع صفدری، بمبئی: دیوان متنبی، ۱۳۱۰ هـ؛ من عنصرالبسیط، ۱۲۹۷ هـ.

مطبع ضیاءالاسلام، قادیان: خطبة الهایه، ۱۳۱۹ هـ.

مطبع الطلبی، بندر هوگلی: نفحة الیمن فیما یزول بذکرالشجن، ۱۸۴۱ م.

مطبع عالیهٔ خورشیدیه، حیدرآباد دکن: ترجمهٔ تاریخ رشیدالدّین خانی (تاریخ خورشید جاهی)، ۱۲۸۲ هـ.

مطبع عام، لاهور: ترجمهٔ شروط اربعین فی جلوس المعتکفین، ۱۳۲۷ هـ.

مطبع عبدالرحمن، دهلی: مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین، مرج البحرین و جامع الطریقین، ۱۲۶۵ هـ.

مطبع عزیزی، (؟): انشای مفید، ۱۲۷۱ هـ.

مطبع عصر جدید، میروت: ترجمهٔ فتاوی شاه رفیع الدّین (س ج ن).

مطبع عظیمیه، حیدرآباد: بشروط الائمة الخمسه، ۱۳۴۱ هـ.

مطبع علمی، بمبئی: آئینهٔ گجرات، ۱۳۲۴ هـ.

مطبع العلوم، دهلی: اخلاق جلالی، ۱۲۷۰ هـ؛ ترجمهٔ چمنستان، ۱۲۶۵ هـ؛ نسخهٔ صحیحهٔ طب اکبر، ۱۲۷۱ هـ.

مطبع العلوم، مرادآباد: کلماتِ طیّبات، ۱۳۰۳ هـ؛ ملهم تاریخ، ۱۳۳۰ هـ.

مطبع علوی، بمبئی: کشف الخلاصه (منظوم) (س ج ن).

مطبع علوی محمّد حسن خان، لکهنو: تیسیرالقاری (متن عربی: شرح صحیح محمّد بن اسماعیل بخاری)، ۱۲۹۸ هـ.

مطبع علی بخش، لکهنو: تحفة المسلمین، ۱۲۶۶ هـ.

مطبع علیمی، دهلی: جامع ترمذی، ۱۳۳۹ هـ.

مطبع علیمی، لاهور: الفوزالکبیر فی اصول التفسیر (س ج ن).

مطبع عماد، حیدرآباد دکن: گلستان امجد، ۱۳۵۵ هـ و چاپِ دوّم ۱۳۶۴ هـ.

مطبع عمدة الاخبار، بریلی: گلستان کا پهلا اور دوسرا باب، ۱۲۶۸ هـ.

مطبع غوثیه، کلکته: سهیل یمن (تاریخ جلالی)، ۱۳۱۲ هـ.

مطبع فاروقی، دهلی: ایضاح الحق الصریح فی احکام المیّت والضریح، ۱۲۲۷ هـ؛ بستان التفاسیر (س چ ن)؛ منصب امامت، ۱۲۹۴ هـ.

مطبع فتح، دهلی: ذکرِ حبیب: الذکرالمیمون (س چ ن).

مطبع فتح الکریم، بمبئی: کامل التعبیر (خواب‌نامه)، ۱۲۹۸ هـ؛ کشف الخلاصه (منظوم)، ۱۲۹۹ هـ؛ مراة احمدی، ۱۳۰۶ هـ و ۱۳۰۷ هـ.

مطبع فخرالمطابع، کانپور: ترجمهٔ یوسف و زلیخا (با متن فارسی)، ۱۳۲۴ هـ.

مطبع فضل الکائنات، حیدرآباد: شمس‌الظهیر، ۱۳۲۹ هـ.

مطبع فوق کاشی، دهلی: گلشن ناز، ۱۲۹۳ هـ.

مطبع فیروز، لاهور: ترجمهٔ واقعاتِ عالمگیری، ۱۳۵۷ هـ.

مطبع فیض احمد، لاهور: دیوان نیاز (س چ ن).

مطبع فیض الکریم، حیدرآباد دکن: امدادالتأییین، ۱۳۲۵ هـ.

مطبع فیض منبع صدّیقی، (؟): تاج الکلام (س چ ن).

مطبع فیضی، لاهور: کتاب اعجازالمسیح (س چ ن).

مطبع فیضیه شاه نظام‌الدّین، دهلی: شرح قصیدهٔ بانت سعاد، ۱۲۴۵ هـ.

مطبع قادری، آگره: ارمغان ملقب به ارمغان آصفی، ۱۹۰۴ م.

مطبع قادری، بانس بریلی: شرح سبعهٔ معلقه، ۱۳۰۴ هـ.

مطبع قادری، لکهنو: راحت القلوب، ۱۳۱۱ هـ.

مطبع قاسمی، امریتسر: کفایهٔ منصوری و رسالهٔ چوب چینی (س چ ن).

مطبع قاسمی، دیوبند: التکشف عن مهمّات التصوّف (س چ ن).

مطبع قاسمی، میروت: کشف الحاجه (س چ ن).

مطبع القرآن و السنه، امرتسر: سوانح عمری مولوی عبدالله غزنوی (س ج ن).

مطبع قمرالدّین خان، لکهنو: مقامات حریری، ۱۲۶۳هـ.

مطبع قومی، کانپور: رفاه المسلمین فی شرح مسایل اربعین، ۱۳۳۲هـ.

مطبع قومی پنجاب، لاهور: ظفرنامهٔ گورو گوبند سینگ، ۱۳۳۲هـ.

مطبع قیصر هند، الهآباد: متاع آخرت، ۱۹۰۳م.

مطبع قیصری، پتنا: مانع البدعات، ۱۳۰۰هـ.

مطبع قیصریه، دهلی: دیباچهٔ غرّة الکمال (س ج ن)؛ سکندرنامهٔ خسروی (س ج ن)، عشقیه، ۱۳۳۲هـ.

مطبع قیمه، بمبئی: الخلافة الاسلامیة الراشده، ۱۳۵۷هـ؛ سلامان و ابسال، ۱۳۵۵هـ.

مطبع قیومی، کانپور: انوارالاتقیاء، ۱۳۳۰هـ؛ ترجمهٔ سکندرنامه، ۱۳۱۳هـ؛ نوادرالوصول فی شرح الفصول (س ج ن).

مطبع کرزن گزیت، دهلی: ترجمهٔ ترک امیری، ۱۳۲۲هـ.

مطبع کریمی، بمبئی: انیس الواعظین (بار دوّم) (س ج ن)؛ ترجمهٔ هدایت العارفین، ۱۳۴۹هـ.

مطبع کریمی، حیدرآباد دکن: ترجمهٔ روضة الاولیا، ۱۳۴۵هـ.

مطبع کریمی، لاهور: رباعیات سحابی، ۱۹۲۰ میلادی.

مطبع کلان کوتهی، لکهنو: انشای طاهر وحید، ۱۲۶۷هـ.

مطبع کلیمی، لاهور: مرقع کلیمی (س ج ن).

مطبع گلاب سینگ، لکهنو: اخلاق محسنی، ۱۸۹۱م.

مطبع گلزار احمدی، مرادآباد: پندنامه حضرت شیخ فریدالدّین عطّار.

مطبع گلزار اوده، لکهنو: نگارستان راحت (منظوم)، ۱۳۱۷هـ.

مطبع گلزار عالم، لاهور: ترجمهٔ تذکرهٔ حمیدیه، ۱۳۷۹هـ (بار دوّم).

مطبع گلزار محمّدی، لاهور: ترجمهٔ دیوانِ حافظ، ۱۳۰۸ ه.

مطبع گلزار محمّدی، میروت: ستارهٔ هند (ضیای حکمت) (س ج ن).

مطبع گلزار هند، (؟): انشای خلیفه، ۱۲۸۴ ه.

مطبع گلشن احمدی، پرتاپ‌گره: گلشن اخلاق، ۱۳۲۱ ه.

مطبع لامع النور، فتح‌پور (آگره): سانحهٔ کربلا فی ذکر سیّدالشهدا (س ج ن).

مطبع لکشمی، راولپندی: دیوان حیدری، ۱۳۴۲ ه.

مطبع متر بلاس، لاهور: ترجمهٔ اخلاق ناصری (س ج ن)؛ مثنوی ولی رام، ۱۸۶۷ م.

مطبع مجتبائی، دهلی: اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ۱۳۰۹ ه و ۱۳۲۲ ه (چاپِ دوّم)؛ انفاس العارفین، ۱۳۳۵ ه؛ فوایدالسالکین، ۱۳۱۱ ه؛ الفوزالکبیر فی اصول التفسیر، ۱۳۱۶ ه.

مطبع مجتبائی، میروت: ملفوظاتِ شاه عبدالعزیز دهلوی، ۱۳۱۴ ه.

مطبع مجدّدی، امریتسر: مبدء و معاد، ۱۳۳۰ ه؛ مکتوباتِ سیّد علی همدانی، ۱۳۲۷ ه.

مطبع مجیدی، کانپور: دیوانِ حافظ (منظوم) (س ج ن)؛ شمیم بوستان، ۱۳۲۳ ه؛ گلاب ارمغان (شرح گلستان)، ۱۳۶۰ ه (چاپِ دوّم).

مطبع مجیدیه، کانپور: ترجمهٔ سکندرنامه، ۱۳۴۹ ه.

مطبع محب هند، دهلی: سیرالاولیاء، ۱۳۰۲ ه؛ شرف المناقب (اردو)، ۱۸۹۱ م.

مطبع محبوب، بمبئی: گنج خوبی، ۱۲۹۲ ه.

مطبع محمّدی، بمبئی: تذکرة الاولیا، ۱۲۸۳ ه؛ ترجمهٔ قرآن (پارهٔ تبارک الذی و پارهٔ عم).

مطبع محمّدی، دهلی: اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ۱۲۸۳ ه؛ شرح تهذیب، ۱۲۸۳ ه؛ مسایل اربعین فی بیان سنّت سیّدالمرسلین ﷺ، ۱۲۶۰ ه.

مطبع محمّدی، کلکته: مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین، مرج البحرین و

جامع الطریقین، ۱۲۷۴ ه.

مطبع محمّدی، لاهور: تحفة الغرایب (منظوم)، ۱۳۵۵ ه؛ سفرالسعادت: صراط مستقیم، ۱۲۸۶ ه؛ فتح العزیز (تفسیر عزیزی) (س ج ن)؛ کشف الاسرار (س ج ن).

مطبع محمّدی و احمدی، (؟): کامل الصناعه، ۱۲۸۳ ه.

مطبع مراة الاخبار، کلکته: هدایت العارفین، ۱۲۷۴ ه.

مطبع مرقع عالم، هردوئی: ملفوظاتِ حضرت مخدوم شاه مینا لکهنوی (س ج ن).

مطبع مسلم، جهجهر: اصول السماع، ۱۳۱۱ ه.

مطبع مسلم، دهلی: ترجمهٔ احسن الشواهد (س ج ن)؛ ترجمهٔ فوایدالفواد، ۱۳۱۳ ه؛ کجکول، ۱۳۲۹ ه.

مطبع مسلم یونیورستی انستیتوت، علیگره: ترجمهٔ تاریخ ملل قدیمه، ۱۳۳۹ ه.

مطبع مسیحائی، کانپور: گلستان، ۱۲۶۸ ه.

مطبع مسیحائی، لکهنو: سرور سلطانی، ۱۲۶۸ ه.

مطبع مسیحی، لکهنو: مجموعِ سلطانی، ۱۲۶۳ ه.

مطبع مشرق، کویته: ترجمهٔ منظوم منتخبی از رباعیّاتِ طاهر، ۱۳۹۶ ه.

مطبع مصطفائی، دهلی: رکن اعظم، ۱۲۸۱ ه؛ مائة مسایل، ۱۲۸۳ ه؛ هدیهٔ مجیدیه، ۱۳۰۱ ه.

مطبع مصطفائی، کانپور: شمع و پروانه (منظوم)، ۱۲۷۶ ه.

مطبع مصطفائی، لاهور: در مجالس، ۱۳۲۸ ه.

مطبع مصطفائی، لکهنو: چهار باب از شاه اهل الله دهلوی (متوفی: ۱۱۸۷ ه)، ۱۲۵۸ ه.

مطبع مطلع العلوم، مرادآباد: عمدة التواریخ، ۱۸۷۹ م؛ نقش حیرت، ۱۸۹۶ م.

مطبع مظهرالعجائب، کلکته: ترجمهٔ گلزار ماتم، ۱۲۸۵ هـ.

مطبع مظهرالعجائب، لکهنو: ترجمهٔ تاریخ انبیاء در اقوالِ اصفیا، ۱۳۱۵ هـ.

مطبع مظهرالعجائب، مدراس: توزک والاجاهی (س ج ن).

مطبع مظهری، کلکته: منصب امامت، ۱۲۶۵ هـ.

مطبع معارف، اعظم‌گره: تحفة المجالس، ۱۹۳۹ م؛ فیه ما فیه (ملفوظات مولانا رومی)، (س ج ن).

مطبع مفیدالخلایق، آگره: ترجمهٔ گلستان سعدی، ۱۲۸۷ هـ؛ دستنبو، ۱۲۷۵ هـ.

مطبع مفید عام، آگره: اذکارالابرار، ۱۲۳۶ هـ؛ ترجمهٔ تزک امیری، ۱۳۱۹ هـ؛ طورکلیم، ۱۲۹۸ هـ؛ مفیدالطلبا (س ج ن).

مطبع مفید عام، سیالکوت: عنوان النصایح (س ج ن).

مطبع مقبول پریس، دهلی: آفتاب خلافت (س ج ن)؛ رسالة الآیات، ۱۳۲۹ هـ.

مطبع مفتن دکن، حیدرآباد: تحفة الجناب فی قصص الاصحاب (س ج ن).

مطبع منشی جَن نرائن، دهلی: قصّهٔ خسروان عجم (شاهنامهٔ اردو)، ۱۳۶۲ هـ.

مطبع منشی جَن نارائن ورما، لکهنو: ترجمه و تلخیص وقایع نادری، ۱۳۲۳ هـ.

مطبع منشی غلام قادر، (؟): حمامة البشرٰی، ۱۳۱۱ هـ.

مطبع منشی نول‌کشور، کانپور: اسرارالاولیا، ۱۳۳۵ هـ.

مطبع منشی نول‌کشور، لاهور: روایح، ۱۳۲۳ هـ؛ صلوة علی رسول‌الله ﷺ، ۱۲۷۲ هـ.

مطبع منشی نول‌کشور، لکهنو: کشف الحاجه، ۱۲۹۴ هـ.

مطبع مولائی، لکهنو: میزان المنطق و مختصرالمیزان (س ج ن).

مطبع میکی، گوجرانوالا: تحفهٔ دلکش (ترجمهٔ بعضی از غزلیّاتِ حافظ به اردو)، ۱۳۱۴ هـ.

مطبع میور، دهلی: تذکرةالاولیای هند (س ج ن)؛ قرآن مجید با ترجمه شاه ولی‌الله

(فارسی) و شاه رفیع الدّین (اردو)، ۱۳۰۸ ه؛ هدایة المهدی من فقه محمّدی (ج ۱)، ۱۳۲۵ ه.

مطبع ناصری، دهلی: جذب القلوب الی دیارالمحبوب، ۱۲۸۲ ه؛ شهادة الحسین، ۱۲۸۱ ه.

مطبع نامی، دهلی: دیوان نیاز (س چ ن).

مطبع نامی، کانپور: چهار درویش، ۱۳۱۰ ه.

مطبع نامی، لکهنو: انیس الاشباح، ۱۳۱۵ ه؛ ترجمهٔ مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی، ۱۳۹۵ ه؛ محامد قطبیه، ۱۳۲۵ ه؛ مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین، مرج البحرین و جامع الطریقین، ۱۳۱۴ ه؛ وصال السعدین، ۱۳۱۴ ه.

مطبع نجم العلوم، (؟): الحواشی الزاهدیه المتعلقه با القطبیه، ۱۳۱۱ ه.

مطبع نظام المطابع، مدراس: ترجمهٔ شروط اقتدا، ۱۲۹۰ ه.

مطبع نظامی، بدایون: کنزالتاریخ (تاریخ بدایون)، ۱۹۰۷ میلادی.

مطبع نظامی، کانپور: تذکرة الصلحاء فی بیان الاتقیا، ۱۳۴۸ ه؛ ترجمهٔ خلاصة الفقه، ۱۲۹۵ ه؛ سبع سنابل، ۱۲۹۹ ه.

مطبع نظامی، لکهنو: مشاهدهٔ حافظی، ۱۳۵۴ ه.

مطبع نعمانی، دهلی: فارسی ادب به عهدِ سلاطین تغلق(س چ ن)؛ وعظ سعید، ۱۳۴۸ ه.

مطبع نقشبندی، (؟): کنزالدقایق، ۱۲۷۳ ه.

مطبع نور، لاهور: تحفة النصایح، ۱۳۸۳ ه.

مطبع نورالابصار، الهآباد: مجموعهٔ لغات عربی، ج ۱، (س چ ن).

مطبع نور محمّد، کانپور: مثنوی مولوی معنوی (س چ ن).

مطبع وِدْیا دَرْپَن، میروت: ترجمهٔ سرگذشت وزیر خان لنکران، ۳-۱۳۱۲ ه.

مطبع وکتوریه، لاهور: جواهر فریدی، ۱۰۳۱ه.

مطبع وکتوریه، لکهنو: اکمل الایمان، ۱۳۱۶ه.

مطبع وکیل، امریتسر: طوطی‌نامه، ۱۳۱۳ه.

مطبعة المکتبة العلمیه، لاهور: «جامی»، شعبان‌المعظّم ۱۴۰۳ه/مه ۱۹۸۳م؛ چهاربهار (با ترجمه خزائنِ اسرار)، ذی‌الحجه ۱۴۰۴ه/شهریور ۱۳۶۳هش/ سپتامبر ۱۹۸۴؛ نسایم گلشن (شرح گلشنِ راز)، فروردین ۱۳۶۲هش/ جمادی‌الثانی ۱۴۰۳ه/مارس ۱۹۸۳ میلادی.

مطبع هاشمی، دهلی: ساطع برهان، ۱۲۸۱ه.

مطبع هاشمی، میروت: اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ۱۲۷۸ه؛ المقدمه فی قوانین (ترجمه از شاه ولی‌الله)، ۱۲۸۵ه.

مطبع هند، لکهنو: تحفهٔ اثنا عشریه، ۱۲۹۶ه.

مطبع هندو پران، دهلی: شرح اسباب و العلامات (س چ ن).

مطبع هندو پریس، دهلی: قوانین زرّادی (س چ ن).

مطبع هندوستان، دهلی: گلشن اصفیا (س چ ن).

مطبع هندوستانی، لاهور: ترجمهٔ هدیهٔ کبرٰی، ۱۳۴۲ه.

مطبع یوسفی، دهلی: ترجمهٔ جامع عبّاسی (س چ ن)؛ ترجمهٔ مرثیه حسن و حسین (محتشم کاشی)، ۱۳۲۳ه؛ التعلیق الحمد علی مولا امام محمّد، ۱۳۲۶ه؛ رسالهٔ حسینیه اردو الموسوم به رسالهٔ فیض عام، (س چ ن).

مطبع یوسفی، لکهنو: الشمس البازغة (س چ ن)؛ مولٰی امام محمّد، ۱۳۴۶ه.

معدن فیض، مدراس: ترجمهٔ اردو عقاید جامی، ۱۲۸۱ه.

مفید عام پریس، آگره: راحت القلوب، (س چ ن)؛ مآثرالکرام، ۱۳۲۸ه.

مفید عالم پریس، لاهور: الذکرالافلح فیما افسد عمر و اصلح (بررسی الفاروق تألیف

شبلی نعمانی) (س ج ن).

مقبول عام پریس، لاهور: زبور عجم (س ج ن).

مکتبۂ جدید پریس، لاهور: رسالۂ ابدالیه، مه‌ماه ۱۹۷۸ میلادی.

ممتاز پریس، مظفّرنگر: ترجمۂ منتخب الختوم (س ج ن).

مواحد پریس، بتاله: گلشن راز (س ج ن).

میدیکل پریس، امریتسر: ترجمۂ بحرالجواهر، ۱۲۹۵ هـ.

میدیکل هال پریس، بنارس (وارانسی): مفتاح القرآن، ۱۹۰۶ م.

میشن پریس، کلکته: دیوان بیرم خان، ۱۹۱۰ میلادی.

نامی پریس، لکهنو: نوابی عهد ک هندوؤن کا فارسی ادب مین یوگدان، ۱۹۸۳ م.

نذیریه پرنتینگ پریس، امریتسر: ادعیه الفرقان حمید (س ج ن).

نسیم هند پریس، فتح‌پور، هسوه: اسرارالمخدومین، ۱۸۹۳ میلادی.

نشاط آفست پریس، تانده، فیض‌آباد: تاریخ زبان و ادبیات فارسی، ۱۹۹۰ م.

نصرت المطابع، دهلی: بستان المحدّثین از شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی، ۱۲۹۳ هـ؛
لطایف اشرفی در بیان طوائف صوفی، ۱۳۹۵ هـ.

نظام المطابع، ویلور: خلاصه تکمیل الایمان هندی، ۱۲۶۹ هـ.

نظامی پریس، کانپور: ترجمۂ راه نجات، ۱۲۸۴ هـ.

نظامی پریس، لکهنو: تحفة المقلدین، ۱۳۶۸ هـ؛ فروغ شعلۂ دل، ۱۹۸۱ م.

نفیس پریس، دهلی: مفید عباد (حصّه اوّل)، ۱۳۴۳ هـ.

نوبهار الیکتریک پریس، ملتان: خزینۂ ایمانیه مع توضیحات نورانیه (س ج ن).

نو دیپ آفست پرنترز، دهلی: سیرالمنازل، اوت ۱۹۸۲ میلادی.

نو دیپ پرنترز، دهلی: مثنویات غالب، ۱۹۸۳ م.

نور محمّد اصبح المطابع، کراچی: روض الریاحین (س ج ن).

نوری پریس، مدراس: جامع الاشیاء، ۱۹۵۰ م.

نوید پرنتینگ پریس، لاهور: عین المعانی ترجمهٔ اخلاق جلالی، ۱۹۵۳ م.

نیّر پریس، لکهنو: رساله سلیمانی (س ج ن).

نیشنل پریس، اله‌آباد: انترمیدیت فارسی کورس، ۱۹۱۲ میلادی.

نیشنل فائن پریس، حیدرآباد: شرح احوال و سبک اشعار بابا فغانی، ۱۹۷۴ م؛ نظامی گنجوی (س ج ن).

نیو امپیریل پریس، لاهور: برهان المتعه (س ج ن).

نیو پبلک پریس، دهلی: افاضل خجند، ۱۹۹۱ م؛ مقاصدالعارفین، ۱۴۰۴/۱۹۸۴.

نیو لیتو آرت پریس، دهلی: مثنویات ظفر خان احسن، ۱۳۶۴ ه. ش.

ویب پرنترز، راولپندی: رسالهٔ نوریّهٔ سلطانیه، ۱۴۰۵ ه/۱۳۶۳ ه/۱۹۸۵ م.

ویپ انتراپرائزس، دهلی‌نو: مجلهٔ «ثقافة الهند» عربی سه‌ماهی (چاپ جاری).

هلالی استیم پریس، سادهوره انبالا: القلوب الدانیه فی تحقیق الی ثلثة الثانیه، ۱۳۲۱ ه.

هندو پریس، دهلی: شرح قدوری، ۱۲۷۰ ه؛ قانونچه، ۱۲۸۰ ه.

هندوستان پرنتینگ ورکس، دهلی: مثنوی مولانا روم (همراه با شرح به اردو) (س ج ن).

هندوستان پرنتینگ ورکس، رامپور: تاریخ محمّدی، ۱۹۶۰ م؛ مکاتیب سنائی، ۱۹۶۳ م.

هندوستانی پریس، کلکته: اخلاق هندی، ۱۸۰۳ میلادی.

یوسفی پریس، دهلی: اکسیرالاطبا علی اسرارالحکما، ۱۹۲۳ میلادی.

یونائیتد اندیا پریس، لکهنو: دیوان شورش عشق (س ج ن).

یونین استیم پریس، لاهور: رموز بی خودی، ۱۹۱۴ میلادی.

یونین پریس، دهلی: گیتا منظوم (س ج ن)؛ مجسمهٔ گل، ۱۹۶۳ میلادی.

***

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو

۱- «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، (ج ۱)، محرم‌الحرام ۱۴۰۶ه‍/ شهریورماه ۱۳۶۴ه‍ش، بها: -/۵۰ روپیه.

۲- «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، (ج ۲)، رمضان‌المبارک ۱۴۰۶ه‍/ خردادماه ۱۳۶۵ه‍ش، بها: -/۵۰ روپیه.

۳- «عصمت‌نامه یا داستان لورک و مینا»، تحقیق پرفسور سیّد امیر حسن عابدی، آبان‌ماه ۱۳۶۴ه‍ش /صفرالمظفّر ۱۴۰۶ه‍، بها: -/۴۰ روپیه.

۴- «فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیه بهوپال»، بهمن‌ماه ۱۳۶۳ه‍ش /فوریه ۱۹۸۶م، بها: -/۱۰۰ روپیه.

۵- «فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء، لکهنو»، فروردین‌ماه ۱۳۶۵ه‍ش /آوریل ۱۹۸۶م، بها، -/۲۰۰ روپیه.

۶- «فهرست نسخه‌های خطّی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء، لکهنو»، مردادماه ۱۳۶۵ه‍ش /ذی‌الحجّه ۱۴۰۶ه‍، بها: -/۲۰۰ روپیه.

۷- «فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ راجه محمودآباد»، لکهنو، بهمن‌ماه ۱۳۶۶ه‍ش /جمادی‌الثانی ۱۴۰۸ه‍، بها: -/۲۰۰ روپیه.

۸- «غزلیات حافظ بر اساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۳ه‍»، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ه‍ش /جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ه‍، بها: -/۶۰ روپیه.

۹- «دیوان حافظ بر اساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۸ه‍»، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ه‍ش /جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ه‍، بها: -/۱۲۰ روپیه.

۱۰- «فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند»، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، دی‌ماه ۱۳۶۷ه‍ش /جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ه‍،بها: -/۱۰۰ روپیه.

۱۱- «شاه محمّد اجمل الٰه‌آبادی و ادب فارسی»، تألیف دکتر اختر مهدی، ۱۹۹۲م، بها: -/۲۰۰ روپیه.

QAND-E-PARSI is published by
The Office of the Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran,
18, Tilak Marg, New Delhi-110 001. ✆ 338 3232-4

Composed by: **Abdur Rehman Qureshi**
Printed at: **Presswork**s
30, Truck Parking Centre, Mall Road, Delhi - 110 054

QAND-E-PARSI

No. 6, Winter 1372/ 1993

Chief Editor
Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran

Editor
Prof. S.H. Qasemi

The Office of the Cultural Counsellor
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi.